

دانلود رمان



اوف چه بزرگه
(کوچولوی شهوتی)

° الین °

از وقتی که فیلم رو دیده بودم کلوچم میخارید مامانم خونه نبود برم
بپرسم نگاهی به کلوچم

کردم دیدم قرمز و خیس شده بود

همینجور که از کلوچم اب میمومد کل رونام رو خیس کرده بود از اتاق
اومدم بیرون هر

قدمی که برمیداشتم ازم اب میومد از پله ها پایین اومدم که در خونه
باز شد آریا اومد تو

اریا پسر عموم بود که داشت صدام میکرد چشمش بهم افتاد بعد به
رونام نگاه کرد. اومد

جلو و گفت

_ الین دسشویی کردی؟

منم سرمو به نشونه منفی تکون دادم و گفتم

_ داشتم فیلمی که دوستم فرستاده بود رو نگاه میکردم دیدم از کلوچم
اب اومد

دست و شو گذاشت رو کلوچم خودمو عقب کشیدم

_ الین بزا ببینم چی شده

سرمو به ارومی تکون دادم که اریا دستشو گذاشت رو کلوچم انگشت
شو اروم تکون داد و

لبخند زد

_ اریا چرا کلوچم این جوری شده

_ اون فیلمی که نگاه کردی رو به منم نشون بده.

_ باشه بیا بریم نشونت بدم_ اول بریم خودتو بشور بعد همه جاتو خیس
کردی دختر.

_ باشه بریم.

باهم رفتیم من رفتم دسشویی کلوچمو شستم اومدم بیرون دست

آریارو گرفتم بردم اتاقم
نشوندمش جلو لپتایم فیلمو باز کردم گفتم نگاه کن.
اونم داشت نگاه میکرد.
اول فیلم زن دستشو گذاشته بود رو کلوچش داشت کلوچشو میمالید
مرده هم وایساده بود
اون آبنبات کلفتشو گرفته بود دستش هی دستشو روش جلو عقب
میکرد و به کلوچه زن
نگاه میکرد.

کوچولوی شهوتی
#پارت 2

مرده آروم آروم رفت سمت زنه، زنه هم بیشتر پاهاشو باز کرد.
مرده نشست جلوی زنه سرشو به کلوچه زن نزدیک کرد زبونشو رو کلوچه
ی زن کشید.
نمیدونم چرا زنه جیغ کشید.
ترسیدم و به بازوی اریا چسبیدم
یهو چشمم افتاد به آریا که دستش رو روی شلوارش گذاشته بود و
صورتش قرمز و عرق
کرده بود.

برگشتم گفتم: _آریا چرا دستتو رو شلوارت گذاشتی؟
_الین؟
_بله؟

_دوست داری منم کلوچه ی تو رو بخورم تو هم آبنبات منو بخوری؟
_میشه؟
_آره چرا نشه؟

سرمو تکون دادم و گفتم باشه
اریا لپتایمو بست و گذاشت رو میز بعد شلوارشو درآورد که چشمامو

بستم.

_ چشماتو باز کن الین

اروم دستامو برداشتم دیدم یه ابنبات بزرگ سفید که سرش صورتی

_ وای اریا چه خوشگله دست بزمن بهش؟

اریا سری تکون داد دستمو اروم روش کشیدم خیلی نرم و داغ بود

_الین میکنی ت دهنِت مثل ابنبات مک میزنی و با دستت باهاش بازی

میکنی ولی دندون

نزن هااا باشه؟

_باشه

ت دستم گرفتم کمی تکونش دادم رفته رفته بزرگ تر میشد

_ اریا ابنباتت داره بزرگ میشه

اریا خنده ی ارومی کرد و گفت

_خنک کوچولوم بزار ت دهنِت اون موقع بازم بزرگ میشه

سرمو جلو برم و قسمت صورتی رنگ رو مک زدم که اریا اه ارومی

کشید کوچولوی شهوتی

#پارت 3

°آریا°

وقتی الین رو اون جوری دیدم حس های مردونم بیدار شد کوچولوی

حشریم. الین رو

خیلی دوست داشتم درسته سنش کوچیکه ولی من اونو به کسی نمیدم

وقتی آلتَم رو گذاشت ت دهنش از، داغی دهنش

آه بلندی کشیدم دهنش خیلی داغ بود مک میزد و میلیسید با دستاش

تخم هامو میمالید

بلد نبود ولی این بی تجربه گیش منو دیونه میکرد

_اره الین همین جوری ادامه بده آه افرین مک بزَن

همین جوری که داشت میخورد تو دهنش با آه بلندی ارضا شدم

_اریا تو ت دهنم جیش کردی؟

از این همه خنگیش لذت میبردم کوچولوی من هیچی نمیدونست
_ ببین به این میگن ارضا شدن اونم جیش نبود ایم بود حالا بخواب من
بخورم

آروم روی تخت نشست دامن کوتاهش رو از پاش دراوردم
بادیدن بهشت صورتی و بی موش هوش از سرم پرید وحشیانه شروع
کردم به لیسیدن

کمی گذشت دیدم صدایی از الین نیامد
نگاهی بهش کردم و دیدم لبشو میجوئه_ الین خوبی؟
_ آه اریا خواهش میکنم بازم بخور
اصلا انتظار نداشتم الین اونقدر شهوتی باشه

_ چشم عسلم

اونقدر لیس زدم که ارضا شد بی حال افتاد رو تخت پاهاشو تمیز، کردم
دامنشو پاش کردم

کوچولوی من خسته شده بود پتو رو روش مرتب کردم.
نگاهی بهش کردم خوشگل بود خیلی موهاش بلند بود چشماش ابی و با
مژه های بلند لباش
کوچولو ولی صورتی
کوچولوی شهوتی

#پارت4

الین خوابیده بود منم داشتم با لذت نگاهش میکردم.
قربونش برم اونقدر خوشگل خوابیده بود دلم میخواست فقط بخورمش
آروم پتو رو از روش

زدم کنار بلوزشو دادم بالا به سینه های کوچولوش نگاه کردم.
به صورتش نگاه کردم آروم گفتم عشقم اینارو خودم بزرگ میکنم
قربونشون برم.

سرمو بردم نزدیک سینه هاش. آروم نوک صورتی سینه شو داخل دهنم گذاشتم آروم مک زدم.

دیدم الین داره ناله میکنم آروم سرمو از نوک سینش جدا کردم بهش نگاه کردم.

دیدم چشاشو باز کرده.

آروم بهم نگاه کرد.

آریا؟

جونم؟

میشه بیشتر بخوری؟

آخ من قربونت برم چرا نخورم؟

شروع کردم به مکیدن نوک صورتی سینه هاش همونطور که یه دستمو دور سینش حلقه

کرده بودم آروم دستمو بردم گذاشتم رو بهشتش.

دستم خیس شد با خنده گفتم:

برا کی خیس کردی توله؟

آه کشید و گفت: خیس! مگه دسشویی کردم

شروع کردم به خندیدن با خنده گفتم: نه عسلم وقتی تحریک میشی

این کلوچه ی صورتیت

اب میندازه

کوچولوی شهوتی

#پارت 5 اونقد بهشتشو مالیدم بعد چند دقیقه لرزید و ارضا شد.

بلافاصله صدای زنگ در بلند شد الین ترسیده نگاهی بهم کرد

لباساتو درس کن من میرم ببینم کیه باشه عسلم؟

سرشو تکون داد لباسامو درس کردم رفتم پایین در رو باز کردم دیدم بابا

اینا و عمه و

عمو همشون پشت درن سلامی دادم و از در کنار رفتم

هممون نشستہ بودیم کسی حرفی نمیزد داشتیم کلافه میشدم خواستم
بلند شم برم کہ صدای
بابا باعث شد از حرکت بایستم
_بشین آریا میخوام حرف مهمی بزnm.
_باشہ بابا
_داداش تو از این قضیہ خبر داری درستہ؟
_آرہ داداش خبر دارم.
_خب این جریانو فقط منو تو زنامون میدونن.
من گیج شدہ بودم نمیدونستم از چہ قضیہ ای دارن حرف میزنن.
_بابا میشہ بگین کدوم قضیہ؟
عمہ ہم تایید کرد.
_ببینید وقتی الین بہ دنیا اومد بابا الینو ناف بریدہ آراد کرد.(آراد برادر
کوچیک آریا) تو
وصیت نامہ ہم نوشتہ بود یہ چند روزی بگذرہ بہ عقد ہم درشون
میاریم
وای چی میشنیدم این خونہ و دیوار هاش داشت رو سرم خراب میشد.
نہ من نمیزارم الین مال آراد بشہ.
الین مال منہ. خانم خودمہ. نمیزارم این اتفاق بیوفتہ. کوچولوی شہوتی
#پارت 6
از عصبانیت دستام میلرزید نمیدونستم چہ جوری بگم کہ من الین رو
میخوام از جام بلند
شدم بدون خدا حافظی بہ سمت در رفتم خواستم درو باز کنم کہ نیلو
صدام زد (دختر عمہ
آریا) اففف ہمینو کم داشتم
_بلہ
_میشع با ہم حرف بزnim اریا

اصلا حوصله اینو نداشتم برا همین گفتم

_بمونه برا بعد

بدون هیچ حرفی زدم بیرون حالم اصلا خوب نبود احساس میکردم دارم

خفه میشم سوار

ماشینم شدم با تمام سرعت حرکت کردم داشتم حرص مو سر ماشین

خالی میکردم.

گوشی رو برداشتم زنگ زدم به میلاد

_الو

_ببین کی زنگ زده چه عجب یادی از ما کردی اریا خان

_ میلاد حوصله چرت و پرت هاتو ندارم بگو ببینم کجایی؟

_خونم

_دارم میام اونجا

بدون هیچ حرفی، گوشی رو قطع کردم و با بالاترین سرعت حرکت

کردم وقتی به خونه رسیدم در رو زدم میلا با بالاتنه لخت درو باز کرد

وقتی منو دید با نگرانی

پرسید

_داداش چی شده

بدون هیچ حرفی رفتم تو و خودمو انداختم رو کاناپه

_داداش نمیگی چی شده چشات قرمز شده گردنت متورم شده

_واسم ویسکی میاری؟

سری تکون داد و رفت با یه شیشه ویسکی اومد رو میز گذاشت و روبه

روم نشست

_میگی چی شده یا نه ؟

لیوان رو پر کردم و یه سره کشیدم از گلوم تا معده ام سوخت ولی مهم

نبود

_یادته روزی که الین به دنیا اومد چه قدر خوشحال بودم فک میکردم

مثل یه بردار ازش

مراقبت میکنم ولی من عاشقش شدم حالا میخوان الینم با اراد ازدواج
کنه

کوچولوی شهوتی

#پارت 7

از بغض نمیتونستم حرف بزنم تموم اون لحظه هایی که با الین بودم

اومد جلو چشمم

وقتی به دنیا اومد 15 سالم بود عمو داد بغلم گفت باید مواظبش باشی

اولین نفر اسم منو

گفت برا من خندید بغلشو برا من باز کرد، بهش گفتن به آریا بگو

داداش ولی اون دستمو

گرفت گفت اسمش آریاس نه داداش اریالبخند تلخی زدم لیوانم رو باز

پر کردم نمیدونم چندمیم لیوان بود ولی من دیگه نای بلند

شدن نداشتم ت همون کاناپه دراز کشیدم.

وقتی به این چیزا فکر میکردم بیشتر میخوردم تا حداقل شده برای چند

ساعت از فکر الین

دربیام.

اففف وقتی یاد صبح میوفتم که داشتم بهشتشو میخوردم اونم با

دهان کوچولوش داش

کیرمو میخورد داغ میشم دلم الینو میخواد.

کاش اینجا میگرفتمش بغلم اونقد بهش فشار میاوردم.

تو بغلم میچلوندمش تا دلم آروم بگیره.

خوردم خوردم اونقد خوردم که نفهمیدم کی بیهوش شدم.

صبح با یه سردرد خیلی شدید از خواب بیدار شدم.

وای چقد سرم درد میکرد داشتم میمردم دلم میخواست سرمو بکوبم به

دیوار.

اولش هیچی یادم نیومد بعد چند دقیقه تازه فهمیدم چی شده من
خونه ی میلاد بودم.

شب هم اینجا خوابیدم.

موضوع الین و آراد یادم اومد بغض گلومو گرفت
ولی من تا حالا نذاشتم غرورم خورد بشه و هر چی خواستم به دست
آورد.

الین مال منه به هیچکس نمیدم شده به خاطر الین قاتل میشم ولی به
کسی نمیدمش.

کوچولوی شهوتی

#پارت 8° الین°

وقتی آریا رفت در رو باز کنه من هم پتو رو کشیدم روم تا بخوابم خیلی
خسته شده بودم

از خواب بیدار شدم دیدم هوا رو به تاریکی لباسامو عوض کردم رفتم
پایین با صدای بلند
اسم اریا رو صدا زدم
_آریا آریا

وقتی رسیدم پایین دیدم خونمون پره مهمونه همه بودن ولی اریا نبود
رفتم پیش بابا نشستم

گفت: با آریا چیکار داشتی دردونه بابا

_هیچی میخواستم باهاش برم بیرون

بابا سری تکون داد و به حرفهای عمو گوش داد منم رفتم تبلت اوردم
باهاش بازی کنم

اونقدر سرگرم بودم که گذر زمان رو نفهمیدم فقط دیدم مامان واسع
شام صدام کرد ساعتو

نگاه کردم 10 شب بود چرا آریا نیومد

پیش نیلو نشستم خواستم دستمو دراز کنم از اون سالاد ماکارونی

بردارم که نیلو زد رو
دستم گفت

_اول از همه بزرگ تر ها بعد شما ناخونک نزن
بغض کرده از پیشش پاشدم رفتم پیش اراد نشستم
عمه به نیلو توپید گفت به توجه اون بچس چرا از دستش زدی ؟
_کجاش بچس، مامانم نا سلامتی چند ماه بعد عروس میشه.
یهو دیدم هم شون به نیلو نگاه کردن و شروع کردن به سرفه کردن یه
نگاه به آراد انداختم

دیدم از اعصابانیت صورتش قرمز شده.
نیلو هم سرشو انداخته بود پایین دیگه کسی حرف نزد.ولی حرف نیلو بد
ذهنمو مشغول کرده بود.
همه مهمونا رفتن ولی آریا نیومد خیلی نگرانش بودم همم دلم براش
تنگ شده بود.

دیر وقت بود رفتم تبلتمو زدم به شارژ خودمم رفتم رو تختم دراز
کشیدم و اونقد گوسفند
شمردم که نفهمیدم کی به خواب رفتم.

کوچولوی شهوتی
#پارت 9

صبح با درد شکمم بیدار شدم نمیدونستم چرا درد دارم.
صورتمو شستم و لباسمو با هودی خرگوشی عوض کردم رفتم پایین
دیدم زن عمو و اراد
خونمون با صدای، گرفته ای گفتم؛ سلام
وقتی متوجه من شدن با خوشرویی جوابمو دادن پیش مامان نشستم از
موقعی که نشسته
بودم اراد زوم پاهام بود و من به شدت معذب بودم بلند شدم برم که
زنمو گفت

_کجا عزیزم

_دارم میرم لباسامو عوض کنم

_چرا عزیزم لباست خیلی خوشگله

_ارع خوشگله فقط میخوام شلوار بیوشم پاهام بازه

_چه عیبی داره اراد نامحرم نیس که

دیگه خسته شده بودم بدون هیچ حرفی رفتم اتاقمشلواری برداشتم
پوشیدم زیر دلم خیلی بد درد میکرد داشتم از پله ها پایین میومدم که
صدای زنمو رو شنیدم که میگفت:

_الین ماهانه شده؟

_هنوز بچس زوده واسش، من راضی نیستم ازدواج کنه

زنمو با عصبانیت گفت: هه بچه هر چه زود تر بهتر

با ناراحتی از پله ها بالا رفتم یعنی میخوان من ازدواج کنم.

درد امونمو بریده بود نمیدونستم چی کار کنم مامان بعد از اینکه زنمو و
اراد رفت لباس

پوشید و رفت سر کار تنها بودم نمیدونستم چیکار کنم از درد گریه

میکردم از تخت پایین

اومدم. مایع گرمی از بین پاهام اومد توجهی بهش نکردم رفتم پایین تا
کارتون ببینم یه

ساعتی بود که داشتم کارتون میدیدم و اون مایع گرم زیاد شده بود دل
دردم شدید تر از قبل

شده بود داشتم از درد به خودم میپیچیدم و گریه میکردم که گوشیم
زنگ خورد.

کوچولوی شهوتی

#پارت10

° آریا °

یه نگاه به ساعت انداختم دیدم ساعت 1ظهره من چقد خوابیدم.

شرکت هم که دیر شد ولش امروز و نمیرم. زنگ زدم به منشی گفتم
همه قرار هارو کنسل کنه.

نمیدونم این میلاد کدوم گوری رفته که صدای نحسش نیاد.

یه زنگ بهش زدم دو تا بوق خورد جواب داد:

به داداش آریا. ساعت خواب

ز زن میلاد کدوم گوری هستی؟ از گشنگی مردم.

بابا روتو برم تو خونه ی من میخوری مست میکنی کپه ی مرگتو میزاری
یه قورت و

نیمت هم باقیه؟ رو که نیست سنگ پای قزوینه.

ز زن نهار بخار نوش جان کنم.

نوش جان نه کوفت کنی. اوکی یه ساعت بعد میام سر کارم.

باش منتظرم.

فعلا

فعلا

نگران الین بودم نمیدونستم بهش گفتن یا نه ای کاش نمیگفتن گوشه
رو برداشتم تا زنگ

بزمن شماره شو گرفتم ولی برنمیداشت یه بار دیگه زنگ زدم کم کم

داشتم نگران میشدم که

صدای بغض دارش به گوشم رسید

آریا

جونم علسم چیشده چرا بغض داری

آریا من نمیدونم چم شده ازم خون میاد دلم خیلی درد میکنه کسی

خونه نیست

هششش اروم باش عزیزم برو رو تخت بخواب به کسی هم چیزی نگو

باشه

آریا بیا باشه

_فدای آریا گفتنت شم من، میام عسلم مواظب خودت باش خدافظ
_خدافظگوشی رو قطع کردم زنگ زدم به میلاد گفتم میرم بیرون لباسامو
پوشیدم سوار ماشین
شدم رفتم خونه ی عموم اینا...
کوچولوی شهوتی
#پارت 11

نمیدونستم خودمو چه جوری رسوندم خونه ی عمو از ماشین پیاده شدم
کلید خونه عمو اینا
رو داشتم در رو باز کردم با دو خودمو رسوندم اتاق الین
الین ت خودش جمع شده بود ملافه و لباس هاش خونی بود عسلم
پریود شده بود. داشت
گریه میکرد از درد به خودش میپیچید.
وقتی منو دید گریش بیشتر شد.
_آریا|||

_جانم عسلم جانم زندگیم قربونت برم چرا گریه میکنی؟
_آریا درد دارم، دارم میمیرم تو رو یه کاری بکن.
_باشه عزیزم گریه نکن.
تو بغلم گرفتمش بلندش کردم بردم حموم لباساشو در آوردم.
وقتی سوتینشو در آوردم چشمم به سینه هاش افتاد بزرگ شدن آلتمو
حس کردم ولی الان
وقتش نبود عشق من پریود شده بود و خودش نمیدونست اون چیه.
همه لباس هاشو در آوردم وان و پر کردم.
خودمم لباسامو درآوردم چون خونی شده بود کلا.بغلش کردم بردمش
سمت وان.
نشستم داخل وان عشقمو هم نشوندم تو بغلم.
سرشو گذاشت رو سینم دستاشو دور کمرم حلقه کرد. منم آروم آروم

شروع کردم به
ماساژ دادن شکمش.
اونقد ماساژش دادم دیدم نفساش منظم شد یه نگاه بهش کردم دیدم
زندگیم خوابیده.
آروم شستمش بردم گذاشت رو تختش بدو رفتم از لباس عمو یه
پیراهن و یه شلوار
برداشتم پوشیدم زود رفتم دارو خونه.
حالا خوب بود داروخونه نزدیک بود به خونه عمو. زود دوبسته پد خریدم
رفتم خونه دیدم
هنوز خوابه چشمم به ملافه افتاد خونی شده بود زود بردم دوباره
شستمش.
یه شورت برداشتم روش پد گذاشتم تنش کردم سوتین و شلوار یه
پیراهن صورتی هم
برداشتم تنش کردم.
آروم گذاشتمش رو تخت.
ملافه رو جمع کردم لباسامو گذاشتم تو مشمبا.
دیدم اینطوری نمیشه زنگ زدم به زن عمو گفتم میرم دنبال الین
ببرمش شهر بازی اونم
قبول کرد.
بغلش کردم بردم گذاشتم تو ماشین صندلی رو خوابوندم گذاشتمش رو
صندلی.
کوچولوی شهوتی
#پارت12
خودمم نشستم سمت راننده حرکت کردم سمت خونه ی مجردیم وقتی
20سالم بود از بابام
اینا جدا شدم واسه خودم خونه مجردی گرفتم که راحت باشم. بعد یه

ربع رسیدم.

بوقی زدم سرایدار در رو باز کرد ماشینو بردم داخل پیاده شدم و در عقب
رو باز کردم
الین رو بغل کردم درو اروم باز کردم بی سروصدا رفتم طبقه بالا الین رو
گذاشتم رو
تختم.

رفتم پایین به ملیحه خانم گفتم برا الین چیز های مقوی درست کنه
بعد رفتم پیشش مثل
عروسک خوابیده بود اروم پتو رو کنار زدم بلندش کردم پاهامو باز کردم
نشوندمش وسط
پاهام سرشم گذاشتم روی سینم پتو رو روی دو تامون انداختم و زیر
دلشو نوازش کردم
نمیدونم کی خوابم برد.
با احساس خیزی انگشتای دستم بیدار شدم دیدم الین داره انگشتای
دستمو یکی یکی
میبوسه.

کوچولوی من دلم براش تنگ شده بود سرمو ت موهاش فرو بردم نفس
عمیقی کشیدم و
گفتم

_موش کوچولو چرا داری انگشتامو بوس میکنی

_دلم برات تنگ شده بود آریا

_فدات شم من

_آریا چرا از کلوچم خون اومد؟

_عسلم تو پرپود شدی.

_آریا اون چیه؟

_ببین وقتی همه دخترا بزرگ میشن از کولوچشون خون میاد اگه نیاد

هیچوقت نمیتونن
وقتی بزرگ شدن مامان بشن.

_عع چه بد
_آره خوشگلم

_بیا بغلم ببینمتخودشو انداخت تو بغلم محکم به خودم فشارش دادم.
بعد چند دقیقه آروم از خودم جداش
کردم به صورتش نگاه کردم.

لباش وسوسه میکرد آروم سرمو بردم پایین لبمو گذاشتم رو لبش.
خیلی طعم شیرینی داشت ازش سیر نمیشدم.
از خودم جداش کردم دیدم لپاش قرمز شده موش کوچولوم خجالت
کشیده بود
_آریا

_اخ من فدای آریا گفتمنت شم جونم موش کوچولوم بگو
_میدونی میخوان من ازدواج کنم؟ خودشم زنمو به مامانم گفت الین
پریود میشه

با یادآوری اینکه الین و آراد ناف برده هم هستن دیونه شدم لیوانه روی
میز رو پرت کردم
سمت دیوار هزار تکه شد
الین ترسیده خودشو بهم فشار داد منم دستامو دورش حلقه کردم
نمیخواستم الین رو از
خودم جدا کنم

_من نمیزارم با کسی ازدواج کنی باشه؟ خودشم به کسی نگو از کلوچت
خون اومده باشه؟
کوچولوی شهوتی
#پارت13

خودشو بهم مالوند و اروم گفت

_باشه

بوسی رو موهاش کاشتم و گفتم بریم یه چیزی بدم بخوری سری تکون داد بلند شدم دیدم

الین هنوز نشسته_موش کوچولوم چرا نمیای
هیچی نگفت رفتم سمتش و گفتم

_الین چیزی شده

اره ارومی گفت و پتو رو کنار زد لباس هاش و ملافه خونی بودند باید یه کاری میکردم

خیلی زیاد بود خونریزش.

رفتم سمت اتاقی که مال الین بود خودم چیده بودمش لباس برداشتم
با یدونه پد رفتم سمتش

و از تخت بلندش کردم و بردمش سمت حموم لباس هاش رو درآوردم
خواستم لباس زیر

هاشم دربیارم که دستشو گذاشت رو دستم و نداشت موش خجالتیه
من بوسی رو دستش

زدم و اروم دستشو پس زدم لباساشو درآوردم قشنگ شستمش با حوله
خوب خشکش
کردم.

_بیا الین یاد بدم چه جوری اینو بزاری تو شورتت

_چرا بزارم انگار چسب زخمه

_اخه عزیزم اون موقع که بازم لباسات خونی میشه بیا پیشم اروم اومد
ستم و گفتم

_این اسمش نوار بهداشتیه خب این ورق رو برمیگیری اینجایی که
چسبیه چسبی شو

میزاری پایین این بالا هاشم کنارش میچسبونی فهمیدی موشم؟
_اهمم

لباس هاشو تنش کردم و گفتم
_الین به کسی نمیگی که پریود شدی باشه
_چرا نگم؟

_اگه بگی مجبوری ازدواج کنی
ترسیده باشه ای گفت و دستاشو باز کرد تا بغلش کنم.
منم زود کشیدم بغلم اونقد ریزه میزه بود راحت تو بغلم گم میشد.
گذاشتمش زمین دستامو شستم بغلش کردم بردم آشپزخونه.
به ملیحه خانم گفتم بره ملافه رو برداره اونجا رو تمیز کنه اونم
گفت:_چشم آقا الان میرم.

منم خوبه ای گفتم و نشستم تا به موش کوچولوم غذا بدم.
کوچولوی شهوتی
#پارت 14

نشستم روی صندلی الین رو هم نشوندم روی پاهام نگاهی بهش کردم
از خودم پرسیدم
کی این دختر کوچولو قلبت و پر کرد...
_چی میخوای برات بکشم موش کوچولو
_امممم من سالاد ماکارونی میخوام
_چشم

بشقابو پر از سالاد ماکارونی کردم گذاشتم جلوم و با چنگال دونه دونه
گذاشتم تو دهنش با
ولع داشت میخورد یهو منم هوس کردم بخورم با چنگال که دهنی الین
بود خوردم از همه
چیز براش میکشیدم و میدادم بهش وقتی سیر شد دیگه بهش ندادم
دستمال رو برداشتم دور
دهنشو پاک کردم که سسی بود ولی لبامو گذاشتم رو لباش و شروع
کردم به مکیدن طعم

عسل رو میداد سر عقب بردم و به الین نگاه کردم چشاش بغض داشت
_موش کوچولوم عروسکم الینم چرا بغض کردی کسی بهت چیزی گفته
من اذیتت کردم
_نه

_پس چرا بغض کردی موش کوچولوم
_دلم درد میکنه
شروع میکنه به گریه کردن طاقت گریه کردنشو نداشتم دستمو گذاشتم
رو دلش اروم
نوازش کردم و زیر گوشش گفتم_هیسسس گریه نکن الین الان بهت یه
قرص میدم و اب گرم میزارم باش علسم
_باش.

بلندش کردم بردم اتاق رو تخت گذاشتمش خودمم رفتم آشپزخونه که
قرص و آب گرم
بیارم.

در اتاقو باز کردم رفتم تو دیدم هنوز داره گریه میکنه.
_موش کوچولوم مگه نگفتم گریه نکن هان؟ نمیدونی طاقت اشک
ریختنتو ندارم؟

چیزی نگفت فقط با چشای گرد و خوشگلش بهم خیره شد.
نشستم رو تخت اول قرص و بهش دادم قرص و خورد بعد دراز کشیدم
الین و هم از پشت

بغلم کردم آب گرمو گذاشتم روی شکمش بعد شکمشو ماساژ دادم.
اونقد ماساژش دادم که دیدم نفساش منظم شد یه نگاه بهش کردم
دیدم خوابیده.

کوچولوی شهوتی

#پارت 15

خودمم خوابم میومد برا همین الینو محکم به خودم فشار دادم و

خوابیدم

ت حالت خواب و بیداری بودم که صدای زنگ گوشیم به گوشم رسید
کمی هوشیار شدم

نگاهی به صفحه انداختم و دیدم
آراده با صدای گرفته که ناشی از خواب بود جواب دادم:
_جونم اراد

_چرا الین رو با خودت بردی؟

_بردم باید به ت حساب پس، بدم_اون قراره زنم شه نمیخوام با هیچ
کسی جز خودم باشه

کلمه زنم مثل تیری بود که ت قلبم خورد
_ت خونه تنها بود من با اجازه عمو بردمش
_باید به منم میگفتی

_اراد کار دارم و حوصله چرت و پرت هاتو ندارم
بدون خدافظی گوشی رو قطع کردم از عصبانیت دستام میلرزید سرم
نبض میزد بغض
بدی ت گلوم بود نگاهی به الین کردم خم شدم بوسی رو موهاش زدم و
نفس عمیقی کشیدم.

آروم موهاشو نوازش کردم باهاش حرف زدم:
_الین من نمیزارم مال کسی بشی باشه؟
تو مال منی باشه؟

نمیزارم دست آراد عوضی بهت برسه خانمم.
دوباره دراز کشیدم و الینو محکم به خودم فشار دادم با هزار تا فکر
خوابیدم.

تو خواب بودم احساس کردم چیزی زیر دستم داره ول ول میخوره آروم
چشامو باز کردم
دیدم الین بیدار شده.

دوباره چشامو بستم و بهش گفتم:
_موش کوچولو کم ورجه وورجه کن.
الین:آریا دستتو بردار میخوام برم دسشویی جیش دارم.
خندیدم و دستامو باز کردم:
_باشه برو بیام؟
الین:نه خودم میرم.
_باشه موش کوچولوم زود برو بیا.
الین:باشه.کوچولوی شهوتی
#پارت 16

از تخت پایین اومد بدو رفت سمت دسشویی کمی گذشت دیدم داره
میاد
_آریا
_جونم

_این پدی، که گذاشتی تو شورتم رو بر میداری؟ آخه خیلی اذیتم میکنه.
نیم خیز شدم و رو تخت نشستم از دستش گرفتم و نشوندمش رو
پاهام و با دستم موهاش
رو نوازش کردم و گفتم:
_الین این باید 7روز بمونه بلکه کمتر بلکه بیشتر خودشم باید 4ساعت
یه بار عوضش

کنیم بهت یاد دادم برو ببینم میتونی؟
لب هاشو جلو داد و گفت:
_باش

بوسی رو لباش زدم نخودی خندید و رفت.
حالم با الین خوب میشد درد هامو فراموش میکردم.
روتخت دراز کشیدم منتظر الین موندم 10دقیقه گذشت ولی نیومد
رفتم در رو باز کردم

دیدم موش کوچولوم سعی میکنه پد رو بزاره از کاراش خندم گرفته بود
با صدایی که رگه
های خنده توش موج میزد صداش زدم
الین هییییییین آریا
_جونم موش کوچولوم
رفتم پیشش همه ی لباس هاشو در اوردم دستاشو گذاشت جلوی سینه
های کوچولوش و
کلوچش.

دختر کوچولوم با اینکه بار ها بدنشو دیدم ولی بازم خجالت میکشه.
بلند شدم رفتم براش لباس های تمیز با لباس زیر برداشتم برگشتم
اتاق.

کوچولوی شهوتی

#پارت 17

رفتم داخل حموم شستمش بعد اول سوتینشو بستم، بعد تاپ شو
پوشوندم بعدش شورتشو
بعد هم که شلوارکشو.
_آخ من فدات شم چقد تو خوردنی شدی الین.
نخودی خندید. وقتی میخندید دوتا چال رو گونه هاش میوفتاد وقتی اونا
رو دیدم دلم
ضعف رفت براش.
دلم خواست بخورمش.
دستاشو حلقه کرد دوره گردنم سرشو آورد نزدیک صورتم بعد لباسو
گذاشت زد لبام
شروع کرد به ناشیانه بوسیدن من. به خودم میبالیدم که اولین هاشو
داره با من تجربه میکنه. الین من بکر و تازه بود.
بدنش موهاش بوی بهشت میدادن.

منم شروع کردم به مکیدن لباس یه دستمو دوره کمره باریکش حلقه
کردم اون یکی دستم

گذاشتم رو سینه سمت راستش آروم فشارش دادم.

تو دهنم یه آه خفیف کشید که بیشتر حشری ترم کرد.

اونقد لباسو خوردم میکیدم، گاز گرفتم که لباس کبود شده بود.

وقتی نفس کم آورد سرمو کشیدم عقب.

یه نگاه به صورتش انداختم دیدم رنگش شده مثل گوجه.

الین من ازم خجالت کشیده بود.

میخورمت هااا موش کوچولو

خندید بیشتر خودشو بهم فشار داد منم سینشو نوازش کردم.

آرم بغلش کردم بردم پایین نشستم رو مبل الینم مثل همیشه نشست

رو پاهام

آریا منو میبری بیرون واسم خوراکی بخری مثلا بستنی میخوام پاستیل

میخوام پشمک از

اون صورتی های بزرگ

اون قدر داشت با ذوق میگفت که چی میخواد دلم نیومد نه بگم

باشه میبرمت به شرطی که دوتا بوسم کنی

زود خم شد دوتا بوس رو لپام زد بغلش کردم و رفتم اون اتاقی که واسه

الین بود

چشاتو ببیند نفس اریا

چشاشو بست و من در اتاق رو باز کردم....کوچولوی شهوتی

#پارت 18

°الین°

پیش اریا خیلی خوش میگذشت من اونو خیلی دوس داشتم نمیخوام از

دستش بدم وقتی

گفت میخوام اتاقی رو بهت نشون بدم خیلی کنجکاو شدم وقتی در رو

باز کرد یه اتاقی با
دیوار های زرد یه عالمه عروسک تلویزیون میز تحریر کمد میز آرایش پر
از لاک و
گیره بود یعنی اراد یکی دیگه رو دوس داشت واسش اتاق هم درست
کرده که بیارتش
شروع کردم به گریه کردن
_موش کوچولوم چرا داری گریه میکنی؟
_آریا اینجا ماله کیه؟
_مال توعه موش کوچولوم
خودمو پرت کردم بغلش و سفت گردنش رو گرفتم آریا با خنده منو اسیر
بازوهاش کرد
خودمو کمی عقب کشیدم و به چشماش نگاه کردم
_آریا من ترو خیلی دوس دارم تو هم منو دوس داشته باش_فداتشم
من مگه من جز تو کسه دیگه ای رو میبینم حالا بیا لباس بپوش بریم
سری تکنون
دادم به طرف کمد رفتیم وقتی آریا بازش کرد با یه عالمه لباس مواجه
شدم مانند های
رنگارنگ هودی کیف شال ، شلوارو کفش
_ کدوم میخوای موش کوچولو
_امممممم این هودی رو میخوام با این کفش ها امممم شلوار سیاه لی
هم بده شالم اونو
میخوام کناره زرده. هودی زرد بود با شلوار سیاه و کفش زرد با سیاه آریا
لباسارو گذاشت
رو تخت شروع کرد به عوض کردن لباسام یکی یکی درآوردش و با دقت
تنم میکرد و
هر از گاهی بوس هایی به بدنم میزد موهامو شونه کرد خودش رفت

لباس بپوشه آریا کلا
سیاه میپوشید سیاه رو خیلی دوس داشت لباساشو پوشید باهم رفتیم
سمت در که خدمتکار با
یه سینی اومد و گفت:
_آقا قرص تون رو بخورین بعد
_ملیحه حالم خوبه اگه بد شدم میخورم تا به خونه برسم قرمه سبزی
درست کن هوس
قرمه سبزی هاتو کردم
_چشم اقا از الان میزارم تا شب خدانگهدارتون
داشتیم از پله ها میومدیم که در زده شد آریا دستمو گرفت کشوند طرف
ایفون که تصویر
آراد نمایان شد که سفت دست آریا رو گرفتم.....کوچولوی شهوتی
#پارت 19
°آریا°
لعنتی الان وقتش نبود الین ترسیده بود که سفت بازومو فشار میداد.
بغلش کردم بردم سمت اتاق نشوندمش روی تخت بهش گفتم:
_موش کوچولوم تو اتاق باش بیرون نیا بازی کن تو اتاق تا من برم زودی
پیام باشه؟
_آریا زود بیا باشه؟ من میترسم خیلی میترسم تنهام نزار.
_نه موش کوچولو نترس زودی میرم برمیگردم تو نیا بیرون باشه؟ اگه
آراد اومد ازت
سوال پرسید بهش میگی رفته بودیم پارک اومدیم خونه الان میخوام
بریم واسم خوارکی
بخره باشه؟
_باش
رفتم پایین دیدم آراد داره میاد بالا یقمو گرفت کوبید به دیوار و گفت

الین کجاس چرا اوردیش اون زن منه فهمیدی نمیخوام پیشش باشی
اون بهت وابستس
میخوام از ذهنش پاک شی فهمیدی الین باید ت رو فراموش کنه الان
کجاس اگه یک بارم
بخوای بیاریش من میدونم و ت
حرفهاش تیری بود که وسط قلبم فرود اومد نفسم بند میومد لعنتی
الان نه الان نه چشم تار
میدید آخرین چیزی که دیدم موش کوچولوم بود که از پشت در منو دید
که دارم میوفتم با
دو خودشو بهم رسوند کنارم نشست با صدای بلند اسممو صدا زد
بعدش سیاهی مطلق... کوچولوی شهوتی
#پارت 20
الین°
صدای عصبی اراد میومد
چرا میخوان من به آریا نزدیک نشم؟
از روی کنجکاوی رفتم سمت در، آروم درو باز کردم از لای در به دعوای آریا
و اراد
نگاه میکردم.
از اراد متنفرم چون میخواد منو از آریا جدا کنه.
داشتم بهشون نگاه میکردم یهو دیدم آریا افتاد زمین بدو رفتم سمتش
با گریه سرشو بلند
کردم گذاشتم رو پام با گریه اسمشو صدا میزد.
به اراد نگاه کردم دیدم داره با وحشت به آریا نگاه میکنه جیغ زدم
_آراددددد تو رو خدا یه کاری کن آریا چش شد چیکارش کردی؟
ازت متنفرم.
آراد زود زنگ زد به آمبولانس.

بعد چند دقیقه آمبولانس اومد آریا رو با خودشون بردن.
آراد هم منو برد اونقد تو ماشین جیغ زدم بی قراریه آریا رو کردم به آراد
فحش دادم که

صدام گرفته بود و گلوم درد میکرد. یهو آراد با پشت دستش زد تو
دهنم.

با نفرت و تعجب و ترس بهش نگاه کردم بعد یهو پریدم رو سرش
موهاشو کشیدم و بهش
فحش دادم.

_عوضییی ازت متنفرم بزار به آریا بگم که منو زدی بزار به بابام بگم که
منو زدی.

_الین بشین الان تصادف میکنیم.البییننن.

_کثافت به آریا چی گفتی افتاد زمین بیشعور.

آراد که دید نمیتونه جلوی منو بگیره ماشینو نگه داشت کنار دستامو با
دستش گرفت و
گفت:

_آروم باش الین من کاری نکردم. ما فقط داشتیم باهم حرف میزدیم یهو
آریا افتاد زمین تو

قراره زن من بشی من نمیخواستم تو با اون بری خونش.

_ولی من تو رو نمیخوام من ازت متنفرم من آریا رو میخوام الانم منو ببر
پیش آریا.

دیدم که از اعصابانیت دستاشو مشت کرد ولی برام هیچ اهمیتی نداشت
نشستم سرجام

منتظر شدم تا حرکت کنه.

وقتی رسیدیم بیمارستان زود از ماشین پیاده شدم منتظر آراد نمودم
رفتم سمت پرستار

هایی که اونجا بودن.

_خانم خانم آریا رو آوردن اینجا میشه بگین کجا بردن؟

_خانم خوشگله آریا کیه؟

_پسر عمومه یهو افتاد زمین بعد دکترا اینجا آوردنش منم با آراد اومدم

میگین کجاس برم

پیشش دلم براش تنگ شده.

یهو صدای آراد از پشت سرم اومد.

_ببخشید خانم الان یه مریض آوردن بیهوش بود نمیدونین کجا بردن؟

_آهان اون آقا بله بردن طبقه بالا به طرف آی سی یو.

کوچولوی شهوتی#پارت 21

پله هارو دوتا دوتا میرفتم که زود تر آریا رو ببینم.

آراد هم از پشت داد میزد که:

_الین صبر کن تو نمیدونی کجاس گم میشی وایسا پیام دختر مگه با تو

نیستم؟

ولی من گوشم به این حرفا بدهکار نبود به تابلو ها نگاه کردم دیدم

نوشته به بخش آی سیو

زود خواستم بدوم که آراد از دستم گرفت و نگهم داشت تقلا میکردم

ولی اون ولم نمیکرد

داشت به بابا و عمو میگفت که آریا تویی بیمارستانه....

از، پشت شیشه به آریا نگاه کردم دکترا داشتن نگاهش میکردن توی

دلم هی دعا میکردم

که زود خوب شه که صدای عمو و بابا و گریه ی زمو بلند شد میپرسیدن

چی شده ولی

آراد هیچی نمیگفت زن عمو برگشت به طرفم خواست سوال بپرسه که

لب خونیم رود دید

زد تو صورتش گفت:

_چی شده چرا لبِت خونی شده؟

وقتی زنمو اینو گفت بابا مامان و عمو به من نگاه کردن بابا پرسید
_دختر بابا چی شده لبِت؟
_بابا آراد اومد تو خونه ب.. با آریا دعوا کرد ب..عد آریا افتاد زمین آراد ت
ماشین با پ..
شت دست.. ش زد منو
_باریکلا آراد من میخوام دخترمو یه عمر بدم دستت یه عمر مراقبش
باشی بعد ت زدی
_عمو

صدای عمو بلند شد که با داد به آراد گفت
_خفه شو
نیم ساعتی بود نشسته بودم من فقط گریه میکردم اگه آریا چیزیش
شه من تنها میمونم عمو
و بابا داشتن با دکتر حرف میزدن آراد رفته بود.زنمو فقط گریه میکرد بعد
چند دقیقه عمو اومد خیلی آشفته بود.
نمیدونم دکتر بهش چی گفت ولی خیلی ناراحت و به هم ریخته بود.
کاش میدونستم دکتر
بهش چی گفته. عمو نشست پیش زن عمو سرشو گرفت بین دستاش.
کوچولوی شهوتی
#پارت 22

آریا زود منو از خودش جدا کرد در باز شد آراد اومد تو مشکوک نگاهی
بهمون کرد و به
سمت آریا رفت پشیمون بود اینو از قیافش میشد فهمید با سری افتاده
گفت:
_م.. من نمیخواستم سرت داد بزنم حالم خوب نبود من از.. ت معذرت
میخوام نمیخوام
برات اتفاقی بیفته

دیگه نتونست ادامه بده از اتاق خارج شد نگاهی به آریا انداختم دیدم
که با ناراحتی داره به
در نگاه میکنه نزدیکش شدم دستشو گرفتم بدون نگاه کردن بهم گفتم
برو بیرون.
خیلی ناراحت شدم به من چه با آراد دعوا کرده بود. حالا حرصشو رو من
خالی میکرد.
بغض کردم با بغض نگاهش کردم رفتم سمت در خواستم برم بیرون
برای بار آخر نگاهش
کردم دیدم داره نگام میکنه وقتی دید بغض کردم صدام کرد:
_الین؟
ولی من جوابشو ندادم از در رفتم بیرون درو هم محکم کوبیدم خیلی از
دست آریا ناراحت
شدم.
رفتم نشستم یه گوشه سرمو گذاشتم رو زانوم مثل جنین تو خودم جمع
شدم شروع کردم به
گریه کردن. چند روز بعد
چند روزی بود که آریا رو ندید بودم دلم براش تنگ شده بود لباس های
مدرسه مو پوشیدم
رفتم پایین با بی حالی سلامی دادم نشستم پشت میز
_الین خوبی
_ارغ بابا خوبم
بابا سری تکه داد و به صبحونه خوردن ادامه داد منم یدونه تست با
شکلات صبحونه
خوردم بعد خوراکی هامو برداشتم صورت بابا و مامانو بوس کردم رفتم
بیرون سوار
سرویس شدم.

ت راه مدرسه فقط، به آریا فکر میکردم چرا ناراحتم چرا نمیاد اففففف
کوچولوی شهوتی

#پارت 23

از سرویس پیاده شدم به طرف مدرسه حرکت کردم صف واینستاده
بودن برا همین به

کلاسم رفتم سرمو رو میز گذاشتم که صدای شاد کیانا اومد (کیانا
بهترین دوست الین)
_سلام عشقم خوبی؟

بدون اینکه سرمو بلند کنم گفتم: _ جون من امروز بیخیالم شو کیانا
حالم خوب نیست

_عه بگو ببینم کی جرعت کرده عشقمو ناراحت کنه؟
خواستم جوابشو بدم که معلم اومد ت تا اخر زنگ نه کیانا حرفی زد نه
من.

بعد اینکه زنگ خورد وسایلمو جمع کردم گذاشتم تو کیفم.

کیفمو برداشتم بدون توجه به کیانا راه افتادم.

وقتی رسیدم دم در مدرسه یه نگاه به این ور و اون ور کردم دیدم
سرویس نیومده.

هوفففففف حالا کی باید این همه منتظر بمونه که سرویس بیاد.

ناچار کیفمو گذاشتم رو زمین بی حوصله تکیه دادم به دیوار تا سرویسم
بیاد.

بعد چند دقیقه یکی صدام کرد:

_الین؟

وقتی سرمو آوردم بالا دیدم آریاس

یه لحظه دلم براش ضعف رفت خواستم بپریم بغلش ولی یاد اون روز تو
بیمارستان افتادم

بی اهمیت بهش صورتمو برگردوندم.

_الین، نمیخواهی جواب بدی موش کوچولو؟
دلم برا موش کوچولو گفتناش تنگ شده بود.
ولی بازم صورتمو به طرفش برگردوندم.
زیر چشمی داشتم بهش نگاه میکردم دیدم داره میاد سمتم ولی اصلا از
جام تکنون نخوردم.
وقتی بهم نزدیک شد آروم سرمو به طرفش برگردوندم نگاهش کردم
دیدم اونم چشاش تر
شده.

خودمم اشکم کم مونده بود دربیاد.
دستاشو باز کرد با سرش اشاره کرد برم بغلش منم که منتظر همین
حرف از طرف آریا
بودم.

خودمو پرت کردم تو بغلش بغضم با صدای بلندی شکست اونقد گریه
کردم که پیراهنش
کلا خیس شده بود اونم گریه میکرد و برام حرف میزد._جونم موش
کوچولوم جونم گریه نکن الهی فدات شم ببخش منو ببخش این همه
ازت

دوری کردم گریه نکن، گریه نکن بکنی خودمو میکشم هاااا.
_خدا... هه... نکنه.... هه.

کوچولوی شهوتی

#پارت24

چقدر دلم برای بغلش تنگ شده بود بینیم رو به لباسش مالوندم سرمو
بلند کردم به آریا نگاه
کردم

_موش کوچولو از عمو اجازه گرفتم با هم بریم بیرون میای؟
_میام ولی لباس هامو چیکار کنم

–میریم عوض میکنیم

سری تکون دادم دست به دست آریا از کنار بچه ها رد شدیم در رو برام
باز کرد من

سوار شدم خودش هم ماشین رو دور زد سوار شد ماشین رو روشن کرد
و به سمت خونه

ی ما حرکت کرد ت ماشین اهنگ ملایمی پخش میشد.

دلم با ت بودن میخواد همین الانشم دیرههمین که میشه شب هی باز
بهونه تو میگیره

دلم موی تو رو میخواد دلم روی تو رو میخواد

دلم راه رفتن رو میخواد کنارت شب چقدر خوبه

یه دل دارم توی سینه همون واسع تو میکوبه

دلم موی تو رو میخواد دلم بوی تو رو میخواد دلم روی تو رو میخواد ♡

ت طول راه دستمو گرفته بود نوازش میکرد

گاهی هم بوسه های ریزی میزد جلوی در پارک کرد با هم پیاده شدیم در
خونه رو زدم

عمو علی در رو باز کرد بهش سلام دادم رفتم خونه کیفمو پرت کردم
وسط، سالن مقنه مو

آویزن نرده کردم مانتومو هم پرت کردم جلو در شلوارمو در اوردم در
کمدو باز کردم

نگاهی به لباسام انداختم افففف حالا چی بیوشم داشتم فکر میکردم
که آریا با لباس های

مدرسه که پرت کرده بودم ظاهر شد

–الین این چه وضعشه ت همیشه اینجوری هستی؟ من که نمیگیرمت

دلخور نگاش کردم اومد بغلم کرد و گذاشتم رو تخت خودش روم دراز
کشیده به چشمام

نگاه کرد و گفت

ت هرچی باشی من بازم میگیرمت...کوچولوی شهوتی
#پارت 25

ت دلم عروسی به پا بود همین الان میخواستم پاشم برقصم ولی نباید
ذوقمو آریا ببینه فقط
بهم دیگه نگاه میکردیم سر مو جلو برم و لب پایینه آریا رو مک زدم که
صداش ت اتاق
پیچید بعد سرمو عقب بردم به چشمای خندونش نگاه کردم یهو یادم
افتاد که آریا مریضه و
من حالشو نپرسیدم با بغضی که ت گلوم نشسته بود بهش گفتم:
_منو ببخش آریا حالتو نپرسیدم خوبی؟
_اخ من فداتشم ت باشی من خوبم نباشی بدم
_قرصاتو میخوری مگه نه؟
_اره میخورم حالا ول کن برو لباس بپوش بریم
آریا از روم کنار رفت من از تخت اومدم پایین که آریا گفت:
_میگم الین عجب بدن سفیدی داری ت از این به بعد هم از لباس زیر
های ست استفاده کن
به مامان دوزوای خدایا من با لباس زیر جلوی آریا بودم هیییییین بلندی
کشیدم دستامو جلوی بدنم گرفتم
که آریا قهقهه زد در حین اینکه میخندید گفت:
_یه جوری رفتار میکنی انگار من تاحالا بدن تو ندیدم من حتی اون چند
گرم گوشت لای
پاهاتو هم خوردم عجب چیزی بود لامصب مزه ش زیر زبونمه.
با حرص اسمشو صدا زدم
_آریا!!!!!!
قهقهه زد، با قهر رومو برگردوندم طرفه دیگه.
_الین

جواب ندادم چند بار هم صدام کرد ولی باز هم جواب ندادم مشغول
پوشیدن لباس هام بودم
که از پشت بغلم کرد.
سرشو برد داخل گردنم.
گردنمو مکید.

کوچولوی شهوتی

#پارت 26

یه آه آروم کشیدم که این آریا رو مسمم تر کرد.
آروم منو بلند کرد گذاشت رو تخت دراز کشید روم. سرشو برد داخل
گردنم، گردنمو مک میزد آروم لباسو برد به طرفه لاله ی گوشم.
لاله گوشمو میخورد احساس کردم شورتتم خیس شد.
آریا آروم زیر گوشم حرف میزد:
_بریم خونمون؟
آروم جوابشو دادم:
_برا چی؟
_که تنها باشیم من تو رو بخورم.
_اهمم بریم.
آروم از روم بلند شد بهم گفت:
_زودی لباس هاتو بپوش بریم.
منم زود زود لباسامو پوشیدم رفتم سمتش دستمو گرفت رفتیم بیرون.
سوار ماشین شدیم آریا بلافاصله گفت:
_شلوار و شورتتو بده پایین.
_عع چرا.
_تو بده
آروم شلوار و شرتمو کشیدم پایین.
_آفرین موش کوچولوم حالا پاهاتو قشنگ باز کن.

پاهامو باز کردم آریا دستشو آورد گذاشت رو کلوچم.
یه آه آروم از بین لبام بیرون اومد همینطور که ماشین میروند دستشو
زود زود رو کلوچم
تکون میداد.

دلم میخواست مثل اون دفعه کلوچمو خورد الانم بخوره.
_آریا_جانن

_آریا کلوچمو میخوری.
خندید گفت:

موش کوچولوم بزار برسیم خونه بعد الان که نمیتونم بخورم برات فدات
شم.

بعد سرعت دستشو بیشتر کرد.

اونقد اون کارو تکرار کرد که یهو لرزیدم آبم به شدت اومد بیرون.
کوچولوی شهوتی

#پارت 27

بدنم سست شده بود دلم میخواست بخوابم آریا ماشینو زد کنار با
دستمال هم منو هم دست
خودشو تمیز کرد.

بعد شلوارمو پوشوند و بهم نگاه کرد و خندید.

_موش کوچولوم خسته شد؟

_آریا دلم میخواد بخوابم.

_بخواب خوشگلم وقتی رسیدیم بیدارت میکنم.

انگار که منتظر همین حرف بودم زود صندلیو خوابوندم و دراز کشیدم تا
چشامو بستم

خوابم برد.

°آریا یه نگاه بهش کردم دیدم خوابیده موش کوچولوم خسته شده بود.
بعد 20 دقیقه رسیدیم خونم. پیاده شدم رفتم سمت الین آروم درو باز

کردم بغلش کردم بردم
تو.

به سختی درو با کلید باز کردم رفتم تو با پام درو بستم الینو گذاشتم رو
کاناپه رفتم یه پتوی
نازک آوردم انداختم روش.
خودمم رفتم لباس های خونگیمو پوشیدم اومدم نشستم پیش الین
موهاشو ناز کردم.

یاد این مدت افتادم که از الین دوری میکردم.
عذاب وجدان گرفته بودم به خاطر آراد.

به خاطر آراد عذاب وجدان گرفته بودم ولی الان وقتی میبینم که الین
هم منو دوست داره

پس میبینم الین حقه منه نه آراد که از اون متنفره.

ماشالله همه چی عالی بود این درد قلبم هم شد قوز بالا قوز.

یاد اون روز افتادم که از بیمارستان رفتیم خونه بابام اونقد داد کشید که
چرا بهشون نگفتم
مریضم.

نمیخواستم بدونن اونا بیشتر از من به آراد اهمیت میدن خواستم
مشکلمو خودم حل کنم نه
با کمک کسی.

کوچولوی شهوتی

#پارت 28

وقتی هم که فهمیدن یه قشقرقی به پا کردن بیا و ببین با تکون خوردن
الین به خودم اومدم.

دیدم چشاشو باز کرده داره بهم نگاه میکنه. دلم میخواست اون
چشماشو بخورم چشاش خیلی خوشگل بودن وقتی نگاهشون میکردم
دلم

میرفت براش.

آروم موهاشو نوازش کردم و گفتم:

_موش کوچولوم بیدار شدی؟

_اهمم بیدار شدم.

_پاشو بریم یه چیزی بخوریم بعد یه فیلم بزارم نگاه کنی.

_چه فیلمی؟

_حالا تو پاشو میزارم میبینی

_باشه

بلند شد رفت دست و صورتشو بشوره.

منم رفتم نهار حاضر کنم بخوریم کم و بیش از آشپزی سر درمیاوردم.

دلم خواست یه پیتزای خوشمزه با الین درست کنم.

رفتم سمت سرویس بهداشتی درشو زدم الینو صدا کردم

_موش کوچولو

_جانم

_بیا بیرون پس داری چیکار میکنی؟

_آریا دارم جیش میکنم میشه عجله نکنی؟

_باشه بدو منتظرم

بعد چند دقیقه دیدم اومد بیرون حوله رو دادم بهش دستاشو خشک

کرد بعد گذاشت

سرجاش.

_الین؟

_جانم؟_میای بریم باهم پیتزا درست کنیم؟

_آره بریم

_باشه بدو بیا بغلم خودشو انداخت ت بغلم زود گرفتمش که نیوفته

زمین.

کوچولوی شهوتی

#پارت 29

باهم رفتیم سمت آشپز خونه الینو گذاشتم رو زمین وسایل مورد نیاز
برای پیتزا رو گذاشتم
رو میز.

با الین شروع کردیم به درست کردن پیتزا.
میدونستم الین عاشق پیتزاس به خاطر اون پیتزا رو انتخاب کردم.
داشتم مواد پیتزا رو درست میکردم یهو دیدم الین آرد و ریخت رو
صورتم کل لباسام و
صورتم آردی شده بود.

با حرص بهش نگاه کردم دیدم داره غش غش میخنده.
از خندش لبخندی به لبم اومد زود لبخندمو جمعش کردم. موش
کوچولوم دلش شیطنت میخواست منم حاضرم برای خندوندن الین هر
کاری بکنم

پس منم آرد و برداشتم ریختم رو صورت الین.
الین یه جیغی کشید که فکر کنم همسایه های چند کوچه بالا تر هم
صداشو شنیدن.

حالا نوبت من بود به صورت آردی الین بخندم.
اونقد همو کثیف کردیم خندیدیم که آشپزخونه به گند کشیده شده بود
همه جا آردی بود.

هم بازی کردیم هم، همدیگر و کثیف کردیم و پیتزا درست کردیم.
خدا میدونه با این پیتزایی که ما درست کردیم طعمش چجوری باشه.
گذاشتیم تو فر بعد 40 دقیقه بالاخره پیتزا رو از فر درآوردیم.

ظاهرش که خوب بود الان ببینیم طعمش چطوره؟
با الین دستامونو شستیم نوشابه رو با لیوان ها گذاشتیم رو میز
نشستیم یه تکه شو برداشتم
خواستم بخورم با جیغ الین از دستم افتاد رو میز.

_آریاااااااااا_هه چی شد الین؟

_سس چی پس؟

چپ چپ بهش نگاه کردم و گفتم:

_برای یه سس اینطوری جیغ زدی موش کوچولو؟

کوچولوی شهوتی

#پارت 30

_آره من سس میخوام.

_خب برو از تو یخچال بردار.

_باشه

از صندلی اومد پایین رفت سمت یخچال درشو باز کرد یه نگاه به داخلش کرد وقتی دید

سس نیس کم مونده بود گریش بگیره.

ولی من داشتم سسو میدیدم اون بالا بود چون قدش کوتاه بود

نمیدید. با خنده رفتم سمتش بلندش کردم سسو نشونش دادم گفتم:

_بردار موش کوچولوم اوناهاش سس.

چشاش از دیدن سس چراغونی شد.

یه ذره دیگه بلندش کردم وقتی سسو برداشت بردم نشوندمش رو

صندلی سس و ازش

گرفتم ریختم رو پیتزاش.

خودمم نشستم به پیتزای خودمم سس ریختم شروع کردم به خوردن

داشتم غذا میخوردم که

یه دفعه حواسم به الین پرت شد.

دلم ضعف رفت با دیدنش دور لباش سسی شده بود.

لباساشو هم سسی کرده بود.

دلم میخواست به جای غذا الینو بخورم پیتزامو گذاشتم رو میز دستمو

گذاشتم زیر چونم با

عشق به غذا خوردنش نگاه کردم.

وقتی پیتزاش تموم شد دستشو رو شکمش گذاشت و گفت:

_آریا عالی بود دستت درد نکنه

_نوش جونت خانومم بیا لباتو پاک کنماز صندلیش اومد پایین

گذاشتمش روی پاهام زبونمو دور لباش کشیدم و بعد شروع کردم

به مک زدن صدای بوسه هامون ت خونه پیچیده بود نفس کم آورد

سرشو عقب کشید لباش

قرمز شده بود هنوزم ازم خجالت میکشید

_موش کوچولو بریم حموم کنیم

_بریم

بغلش کردم بردمش سمت اتاق واسش لباس گذاشتم وانو پر آب

شامپو رفتم تا آب کفی بشه

لباساشو دراوردم خودمم لباسامو در اوردم باهم توی وان دراز کشیدیم...

کوچولوی شهوتی

#پارت 31

مردونگیم درست لای باسنش بود داغ کردم الین هم فقط، تکون

میخورد دیگه نتونستم

تحمل کنم گفتم:

_الین تکون نخور

_اخره جام خوب نیس اون آبنباتت لای باسنمه_ابنباتمو میخوری؟

_ مثل اون دفعه

_اره

_خب باش

از وان خارج شدیم و زیر دوش رفتیم الین با دستای کوچیکش آلتهم رو

گرفت و عقب جلو

کرد سرشو داخل دهنش کرد و مک زد که اهی کشیدم

دیگه نتوستم تحمل کنم موهاشو چنگ زدم تندتند ت دهنش تلمبه
میزدم

_ اه الین دهن ت چقدر داغه

گاهی دندون میزد ولی اونم برام لذت بخش بود کمی که گذشت توی
دهنش ارضا شدم که

آبم از کناره های دهنش جاری شد بهش گفتم روی کاشی های سرد دراز
بکشه خودمم

روش دراز کشیدم شروع کردم به خوردن سینه های کوچیکش
_ اه.. آ..ری...!

کوچولوم خیلی حشری شده بود که نمیتونست حرف بزنه به لباش
بوسه زدم رفتم پایین

بهشت سفید بی موش با لبه های صورتی ادمو حشری میکرد لبه هاشو
از هم باز کردم. زبونمو لول کردم فرستادم داخل بهشتش مواظب بودم
که به پردش آسیبی نرسونم اونقد
براش بهشتشو خوردم که لرزید و ارضا شد.
_الین؟

_هوم

_آب نباتمو بکنم تو کلوچه ی پشتت؟

_بزار فکر کنم

خندیدم و گفتم:

_باشه فکر کن.

_اوممم باشه بکن

چشام برق زد.

_باشه برگرد دراز بکش باسنتو بده بالا من زود برم. ک_رم بیارم پیام
باشه؟

_باشه زود بیا

جوابشو ندادم زود رفتم از کشو

کوچولوی شهوتی

#پارت 32

خیلی میترسیدم دردش بگیره ولی نتونستم به شهوتم غلبه کنم

کرموبرداشتم و به حموم

رفتم به الین گفتم_الین داگ استایل شو

_چه جوری شم

_اففف عسلم باسنتو بده عقب

_باش

باسن خوشگلشو داد عقب یه چال روی باسنش بود بوسش کردم و از

بهشتش تا سوراخ

باسنش لیسیدم اونقدر لیسیدم که کل بهشتش اب شده بود کمی از

کرمو رو سوراخ پشتش

زدم انگشت اولمو واردش کردم که اخی گفت حتی واسع انگشتمم تنگ

بود یه انگشتو

کردم دو انگشت کمی که جا باز کرد انگشتامو دراوردم سر آلتمو واردش

کردم که جیغ

بلندی کشید

_اه آریا درش بیار خیلی درد میکنه

_تحمل کن فداتشم.

سرشو به طرف خودم برگردوندم لباسو ت دهنم کشیدم یه ضرب کله

آلتمو وارد سوراخ

پشتش کردم که صدای جیغش ت دهنم خفه شد دستمو گذاشتم رو

بهشتش تند تند میمالیدم

که دردش از یادش بره کمی نگه داشتم که جا باز کنه شروع کردم اروم

عقب جلو کردن

اونقدر تنگ بود که احساس کردم آلتَم الان میترکه لبامو گذاشتم رو
گردنش شروع کردم به
خوردن گردنش آه و ناله اش بلند شده بود شروع کردم به تلمبه زدن_آه
آریا خیلی درد داره
_ جونم عسلم کمی تحمل کن اه
اون قدر تند تند مالیدم براش و خودمو توش تلمبه زدم که هر دو با هم
ارضا شدم و توش
خودمو خالی کردم اونقدر بی حال بود دوتامونو شستم از حموم اومدیم
بیرون با حوله
خشکش کردم قبل از اینکه شورتشو بپوشه نگاهی به سوراخ پشتش
کردم که متورم شده
بود بوسی روش زدم کرم رو روش مالیدم که اهی گفت لباساشو
پوشوندم خودمم لباس
پوشیدم روی تخت دراز کشیدیم.
کوچولوی شهوتی
#پارت33
الین فقط گریه میکرد به خودم فشردمش دم گوشش گفتم:
_ببخشید دیگه گریه نکن غلط کردم الین خواهش میکنم
_چرا باهام از اون کارا کردی خیلی درد داشت من نمیتونم بشینم.
_ببخشید الینم ببخشید برگرد دوباره بهش کرم بزنم درست
بشه._نمیخوام باهات قهرم.
هوففف خدا الان چیکار کنم من عجب غلطی کردم هااااا.
ازم فاصله گرفت پشتشو کرد بهم.
بلند شدم نشستم پایین تخت دستمو بردم به طرف شلوارش تا درش
بیارم خودشو کشید
عقب.

به من دست نزن.

الین نترس کاریت ندارم که میخوام یه کاری کنم دردت بره.

نمیخوام تو حموم هم گفتی یه کاری میکنم دردت نگیره ولی بازم دردم گرفت.

فدات شم من، این بار راس میگم تو بزار من شلوارتو دربیارم.

مردد بهم نگاه کرد برای اطمینان چشامو یه بار باز و بسته کردم.

اونم دستشو از رو دستم برداشت.

میخواستم به الینم لذت بدم.

شلوار و شورتشو باهم کشیدم پایین از پاش درآوردم انداختم کنار.

پاهاشو از هم باز کردم لبه های بهشتشو هم باز کردم سرمو بردم

نزدیک بهشتش.

آریا داری...

تا خواست بقیه ی حرفشو بزنه زبونمو گذاشتم رو چوچولش

لرزوندم. آههههه آ.. ر... ی... |||

با لذت داشتم بهشتشو میخوردم یه دستمم بردم سمت سینه های

کوچولوش اونا رو با دستم

مالیدم.

آه و نالش بلند شده بود.

اونقد براش خوردم و سینه هاشو مالیدم که لرزید و با یه جیغ به اوج

رسید.

از بهشتش اونقد آب اومد دهنمو گذاشتم رو بهشتش همه ی آبشو

خوردم.

به الین نگاه کردم دیدم از خستگی و سستی زیاد خوابش برده.

خندم گرفت. انرژیشو گرفته بودم.

شلوارشو برداشتم تنش کردم. رفتم پیشش دراز کشیدم بغلش کردم

خودمم خوابیدم.

کوچولوی شهوتی

#پارت34 با صدای گریه ای چشمامو باز کردن دیدم صدایه الینه که از

دسشویی میاد از تخت اومدم

پایین رفتم سمت دسشویی در رو باز کردم دیدم الین نشسته سعی

داره دسشویی کنه

_الین

وقتی منو دید گریه اش بیشتر شد رفتم سمتش کمکش کنم دسشویی

کنه ولی نمیتونست

بکنه اخ لعنتی چرا من این کارو کردم از دسشویی اومدم بیرون رفتم

پایین تا دارویی پیدا

کنم کل دارو هارو ریختم رو میز و بین دارو هارو نگاه کردم وقتی دارویه

مورد نظر پیدا

کردم با دو خودمو رسوندم دسشویی وقتی دارو رو بهش دادم بهش

گفتم

_الین کمی صبر کن این دارو کمک میکنه تا بتونی دستشویی کنی

_آریا اخه درد میکنه

_آریا فدات شه درد نمیکنه

غلط کردم اه اون هنوز بچس چطوری تونستم.

داشتم فقط خودمو، سرزنش میکردم نیم ساعت بعد الین رفت

دستشویی و منم رفتم

کمکمش کنم تا بتونه دسشویی شو بکنه با هزار بدبختی و گریه و درد

تونست بکنه با هر

گریه ای که می کرد خودمو سرزنش میکردم شستمش و اوردم بیرون و

لباس های

بیرونشو دادم تا بپوشه خودمم لباس پوشیدم رفتم تا الین رو به خونه

برسونم

_عسلم ؛ الینم کجایی؟_دارم میام
از خونه زدم بیرون سوار ماشین شدم بعد الین اومد با هم از خونه خارج
شدیم
_آریا
_جونم
_میبری واسم خوراکی بخری؟
_تو جون بخواه عسلم
جلوی فروشگاه پارک کردم با الین از ماشین پیاده شدیم دستاشو گرفتم
وارد فروشگاه شدیم
یکی از سبد هارو برداشتم و پشت الین راه رفتم الین با ذوق از همه چی
برمیداشت یه
عالمه پاستیل چیپس پفک لواشک شکلات ابمیوه از همه مهمتر یه
عالمه بادام زمینی
برداشت چون عاشقش بود رفتم سمت صندوق دار که حساب کنه وقتی
سبد پر رو دید
چشاش گرد شد سبدو خالی کردم وسایل هارو حساب کردم کارت رو
دادم مبلغ رو کشید 4
تا کیسه رو برداشتم از مغازه خارج شدیم به سمت ماشین رفتیم وسایل
هارو گذاشتم وباهم
سوار شدیم رفتیم خونه عمو وقتی رسیدم درو باز کردم وسایل هارو
برداشتم و باهم رفتیم
خونه در رو زدم زمو درو باز کرد وسایل هاشو دادم دست زمو گونه ی
الین رو بوسیدم
و دم گوشش گفتم
_دوست دارم موش کوچولو
از زمو خداحافظی کردم و سوار ماشین شدم رفتم خونه

میلا...کوچولوی شهوتی

#پارت 35

°الین°

پشتم خیلی درد میکرد دیگه نمیزاشتم آریا آبنبات شو بکنه ت پشتم

خیلی درد داشت داشتم

با خوراکی هایی که آریا برام خریده بود به بالا میرفتم که مامانم گفت

الین چرا این جوری راه میری؟

نفسم رفت نکنه بفهمه حالا چی بگم بهش اففف

کمی پام درد میکنه

مواظب باش. کیسه هارو داری کجا میبری؟

دارم میبرم بخورم دیگه

مریض میشی الین یادم نرفته بهت بگم فردا عمو و عمه اینا میان

اینجا مامان دارم میبرم ت اتاقم قائم کنم خوراکی هامو خب بیان به من

چه

منتظر مامان نمودم و با سختی خودمو به اتاق رسوندم کیسه هارو

گذاشتم رو تختم همه

لباسامو دراوردم یدونه تاب بلند پوشیدم نشستم رو تختم.

خوراکی هامو یکی یکی چیدم رو تخت وقتی چیدن خوراکی هام تموم شد

با ذوق و با لذت

بهشون نگاه میکردم وایای چه خوشگل بودن رفتم گوشیمو برداشتم

عکسی ازشون گرفتم

و فرستادم برا آریا کمی که گذشت گوشیم زنگ خورد دیدم آریاس اسم

آریا رو با قلب سیو

کرده بودم () arya

آریا

جونم موش کوچولوم خوبی؟ پشتت درد نمیکنه که

_نه خوبم درد نميکنه. آريا خوراکی هامو دیدی اوردم ت اتاق قایمشون
کنم

_فدات شم من همشو نخور باشه؟

_باش

_افرین موش کوچولو کاری نداری؟

_نه مواظب خودت باش_قربونت برم من ت هم مواظب خودت باش

خدافظ

_آريا

_جونم

_دوست دارم

صدایی از آريا نیومد نگران شدم نکنه اتفاقی براش افتاد پشت سرم هم

صداش زدم

کوچولوی شهوتی

#پارت36

ترسیده خواستم جیغ بکشیم که صداش، اومد

_منم دوست دارم

دستم رو قلبم گذاشتم و نفس راحتی کشیدم_ترسیدم چرا جواب

ندادی؟

_داشتم به صدات که چقدر لذت بخشه گوش میدادم

گفت دوست دارمو

_بازم بگم

_بگو

_دوست دارم

_فدات شم من ت شرکتتم کار دارم بازم بهت زنگ میزنم در ضمن زیاد از

اون آت اشغالا

نمیخوری باش؟

_باش نمیخورم خدافظ

_خدافظ

گوشی رو قطع کردم و با لذت به خوراکی ها نگاه کردم مونده بودم از
کدوم شروع کنم

چشمامو بستم و دستمو دراز کردم یه چیپس بزرگ برداشتم رفتم
تبلتمو اوردم فیلمی پلی

کردم چیپس مو باز کردم شروع کردم به نگاه کردن فیلم و خوردن
چیپسم نمیدونم چند

ساعت گذشته بود در اتاقم زده شد بابا اومد ت نشست پیشم و سرمو
بوسید_خوشگل بابا چیکار میکنی؟ این همه خوراکی رو کی خریده برات؟
_داشتم فیلم نگاه میکردم

بعد با ذوق خاصی گفتم :

_اینارو آریا برام خرید باهم رفتیم بیرون

_زیاد با آریا نباش

_چرا؟

_به حرف بابات گوش بده الین

حرفی نزدم وقتی که بابا سرمو بوسید و رفت در، اتاق رو قفل کردم شروع
کردم به گریه

کردن ت دلم گفتم:

_خدا جونم چرا نمیخوان من با آریا باشم من که اونو دوس دارم اونم منو
دوس داره کمکم

کن خداجونم

اونقدر گریه کردم که مامان اومد برای شام صدام زد ولی من نرفتم و
پشت در به خواب

رفتم...کوچولوی شهوتی

#پارت37

صبح با صدای مامان که ازم میخواست در رو باز کنم پاشدم گردنم گرفته بود کش و

قوصی به بدنم دادم بدون توجه به مامان رفتم سمت دستشویی کارهای لازمو انجام دادم به

خودم ت آینه نگاه کردم چشم قرمز شده بود.

اومدم بیرون لباس های مدرسه رو پوشیدم در رو باز کردم که مامانو دیدم از کنارش رد

شدم رفتم پایین بدون توجه به بابا کیکی برداشتم کفش هامو پوشیدم که صدای بابا میومد

که به مامان چیزی میگفت رفتم سوار سرویس شدم رفتم مدرسه.

_الین خوبی؟ ت کلاس حواست به معلم نبود چیزی شده؟

بی حال به کیانا نگاه کردم امروز حالم خوب نبود تب داشتم

_خوبم کیانا فقط، فک کنم سرما خوردم

با کیانا رفتیم کلاس سردم بود می لرزیدم ولی برام مهم نبود.

معلم اومد شروع کرد به درس دادن زنگ اخر بود خداروشکر لرزش بدنم رفته رفته

بیشتر میشد زنگ خورد هممون از کلاس خارج شدیم.

سوار سرویس شدم رفتم خونه.

سرویس جلو خونه پارک کرد در رو زدم که سرایدار در رو برام باز کرد

رفتم داخل دیدم

مامانم و خدمتکارا خونه رو برای مهمونی امشب آماده میکنن و غذا درس میکنن.

بدون توجه بهشون رفتم اتاقم لباسامو دراوردم رفتم زیر پتو و خوابیدم

صدای در کمدم بیدار شدم دیدم مامان داره واسم لباس انتخاب می

کنه رفتم داخل حموم

شیر رو باز کردم نشستم زیرش از لرزش بدنم کمی کم شده بود اومدم

بیرون موهامو

خشک کردم میخواستم به خاطر آریا خودمو خوشگل کنم.

موهامو قشنگ خشک کردم لوسیون بدنمو زدم لباس زیر زرد باب

اسفنجی رو پوشدم بعد

یه شلوار لی آبی با تاپ سیاه پوشیدم عطرمو زدم موهامو باز گذاشتم

خرسی که پارسال

آریا برام خریده بود رو بغل کردم رفتم پایین که صدای زنگ خونه بلند

شد بابام و مامان

رفتن استقبال عمه و عمو اینا منم پیششون وایسادم اول به عمو و زمو

سلام کردم بعد

عمه و شوهر عمه به آراد و نیلو هم سلام دادم و از همه آخر با آریا چقدر

خوشگل شده

بود دور از چشم مامان و بابا بوسی برام فرستاده...

کوچولوی شهوتی

#پارت38

هممون تو سالن نشسته بودیم همشون داشتن در مورد موضوعی حرف

میزدن نگاهی به

آریا کردم دیدم داره نگاهم میکنه نیلو هم عین زالو چسبیده بود بهش

اه نکبت سعی داشت

نظر آریا رو جلب کنه ولی آریا فقط، بهم نگاه میکرد وقتی نیلو متوجه شد

آریا بهم نگاه

میکنه چشم غره ای رفت و گفت

_الین

_بلع

قراره چند سالت شه؟ 10روز بعد میشم 14.چرا؟

_هیچی اخه خرس تو بغل کردی مگه بچه ای ت ناسلامتی میخوای ازدواج

کنی

صدامو بالا بردم و بهش توپیدم

_به ت چه من عروسک بغل میکنم خودشم من ازدواج نمیکنم
پوزخندی بهش زدم و به آریا نگاه کردم دیدم داره ریز ریز میخنده با
صدای مامان که بیام

سر میز نگاهمو ازش گرفتم رفتم سمت میز همه نشستن نیلو خواست
پیش آریا بشینه که

لیوان آبمو برداشتم ریختم روش که جیغی کشید و دست بلند کرد تا
منو بزنه آریا دستشو

گرفت و کنار گوشش غرید

_دیگه نبینم ازت نیلو که باهاش بد حرف بزنی یا بزنیش فهمیدی؟
اروم سری، تکون داد و رفت منم رفتم پیش آریا نشستم که بابا با
اعصابانیت گفت

_الین ابن چه کاری بود کردی.

جوابی به بابا ندادم عمه هم فقط تیکه مینداخت سرموانداختم پایین
که دست آریا رو دستم

نشست و فشار آرومی بهش داد نمیخواستم سرمو بلند کنم بهش، نگاه
کنم یعنی اونم فک

میکنه من کوچولوام بغضم داشت بزرگ میشد که صدای بم و اروم آریا
رو کنار گوشم

حس کردم

_حسود کوچولوم اگر به خاطر حرف دیگران گریه کنی خونه رو به آتیش
میکشم سرمو بلند کردم با چشایی که هر لحظه انتظار باریدن داشتن
نگاهش کردم که لبخندی زد

منم لبخندی زدم و گفت

_الین چی میخوای برات بکشم

من زرشک پلو میخوام بعد از اون سالاد میخوام نوشابه بریز بعدشم ت
یه بشقاب دیگه

کیک مرغ بزار که از صبح هیچی نخوردم

یعنی چی هیچی نخوردی؟ چرا

بعدا حرف بزنیم باشه

سری تکون داد که نیلو اومد پایین وقتی دید من پیش آریا نشستم
اخمی کرد و گفت

اونجا جای من بود به چه حقی نشستی؟

ت رفتی من نشستم بعدشم اینجا خونه ماست نه ت که واسه من امر
ونهی میکنی دیگه

صداتو واسع من بلند نکن

با صدای بلندی که اصلا از بابا انتظار نداشتم گفت

زود ازش عذر خواهی میکنی و بعد میری اتاقت من از ک.. سی
معذرت.. خوا... هی نمیکنم

بعد با دو خودمو رسوندم اتاقم پشت در نشستم شروع کردم به گریه
کردن لرزش بدنم

شروع شده بود دمای بدنم رفته بود بالا احساس کردم چشمم تار
میپینه....

کوچولوی شهوتی

#پارت 39

تقه ای به در خورد ولی اهمیتی ندادم که صدای آریا بلند شد

موش کوچولو درو باز، میکنی

زود بلند شدم رفتم سمت در، درو باز کردم خودمو انداختم تو بغل آریا
اونم منو به خودش

فشار داد بعد چند دقیقه منو از خودش جدا کرد

برو داخل برم غذاتو بیارم

رفتم نشستم رو تختم که آریا با سینی پر از غذا اومد نشست کنارم و
گفت_خب کوچولو بگو ببینم چرا از صبح چیزی نخوردی

_میشه اول غذا بخورم بعد

آریا سری تکون داد سینی رو گذاشت رو پاهاش قاشقو پر از غذا کرد
گرفت جلوی دهنم

لبخندی بهش زدم غذا رو خوردم تا آخر غذا آریا خودش بهم داد بعد
نوشابه رو خوردم

آریا سینی رو برد پایین منم رو تختم خوابیدم چند دقیقه بعد آریا اومد
کنارم دراز کشید و
بغلم کرد

_خب بگو ببینم چرا هیچی نخورده بودی؟

_امممم بابا گفت دیگه نبینم با آریا باشی منم از

دستش عصبانی شدم در اتاقو قفل کردم بعد گریه کردم

آریا با اعصابنیت بلند شد و منم باهاش بلند شدم که صدایی با
اعصابنیت غرید

_ببین الین حتی اگه من مردم بازم گریه نمیکنی فهمیدی؟

اصلا انتظار نداشتم که آریا این جوری اعصابانی شه قطره اشکی از گونم
سر خورد که

آریا اشکمو دید اومد نزدیکم منو نشوند رو پاهاش منم سرمو رو سینش
گذاشتم موهامو

نوازش می کرد گاهی هم میبوسید که تقه ای به در خوردبعد صدای
مامان اومد که میگفت

بیاین پایین با آریا رفتیم پایین...کوچولوی شهوتی

#پارت40

با آریا رفتیم پایین همه داشتن چایی و شیرینی میخوردن وقتی چشم
بابا بهم افتاد صدام زد

_الین بابا بیا پیش من بشین
ولی من بدون توجه بهش رفتم پیش مامان نشستم و خودمو چسبوندم
بهش که بوسی رو
موهام زد عمو شروع کرد به صحبت کردن
_خب همتون میدونین که چرا جمع شدیم چهلَم آقا بزرگ گذشت و طبق
خواستش الین و
آراد قراره باهم ازدواج کنن چون الین سنش کمه نامزد میشن و یه صیغه
ی محرمیت
بینشون خونده میشه.
انگار دیوار های خونه داشتن رو سرم خراب میشدن بدنم شروع کرد به
لرزیدن دمای بدنم
داشت میرفت بالا صدای عموم و میشنیدم که داشت حرف میزد.
_بعدشم آریا با نیلو ازدواج میکنه بعده چند روز میایم در موردش باز
حرف میزنیم
دیگه داشتم از حال میرفتم لرزش بدنمو نمیتونستم کنترل کنم دیگه
هیچی نفهمیدم از مبل
افتادم رو زمین آخرین چیزی که دیدم آریا بود که بلند شد طرفم اومد
فقط اون لحظه هایی
که با آریا بودم اومد جلو چشمم خنده هاش حرف هاش گرمی دستاش
داغی بوسه هاش
نفس هاش که به گوشم میخورد که صدام میزد_الین چشاتو باز کن
موش کوچولو عسلم منو نگاه
ولی من نای باز کردن چشم رو نداشتم فقط صداهای نامفهومی رو می
شنیدم آخرین
صدایی که شنیدم اسمم توسط بابا بود بعدش دیگه هیچی نفهمیدم
سیاهی مطلق...

کوچولوی شهوتی

#پارت 41

°آریا°

الین رو به خونه رسوندم به میلاد سر زدم بعد رفتم شرکت خیلی کار
داشتم وارد شرکت

شدم همه بهم سلام دادن با سر جوابشونو دادم به منشی گفتم پوشه
های آخره هفته رو با یه

قهوه برام بیاره داشتم نقشه هارو درمیاوردم دیدم به گوشیم پیام اومد
گوشیو برداشتم دیدم
از موش کوچولومه.

از خوراکی هاش واسم عکس فرستاده بود فداش شم زنگ زدم بهش
کمی باهاش حرف
زدم.

حرف زدن باهاش ارومم میکرد بهش گفتم زیاد خوراکی نخوره کمی دیگه
باهاش حرف

زدم و قطع کردم که منشی قهوه مو با پوشه ها آورد.

تا شب مشغول کار ها بودم نقشه هارو برداشتم تا ببرم خونه بکشم که
گوشیم زنگ زد
دیدم مامانه

_جانم مامان_سلام پسرم خوبی؟

_خوبم شما خوبین

_ماهیم خوبیم زنگ زدم بهت بگم شب بیا خونه کارت دارم

_چشم مامان میام

از شرکت زدم بیرون اول زنگ زدم به مش رجب گفتم نمیام غذا رو
درست نکنن بعد

سوار ماشین شدم رفتم خونه. ت راه فکرم پیش الین بود کی این قدر

کوچولوی شهوتی

#پارت 42

اونقدر فریاد کشیده بودم که گلوم درد میکرد صدام به خس خس
افتاده بود بی جون نشستم
به آسمان سیاه پر ستاره نگاه کردم دلم خیلی پر بود تا صبح نشستم و
به آسمان نگاه کردم
گریه کردم منه مغرور داشتم برای زندگیم و الین گریه میکردمخسته و
کوفته از سرجام بلند شدم رفتم خونه ی میلاد.
وقتی رسیدم زنگ در خونه رو زدم دیدم کسی جواب نداد ساعتو نگاه
کردم دیدم ساعت 6
خواستم برم که میلاد با فحش های رکیک در رو برام باز کرد
_اخه مردم ازار الان وقت مهمون اومدنه
تا منو دید خفه شد با هول از در کنار رفت باهم رفتیم داخل نشستیم
سیگاری روشن کردم
دود هاشو میدادم هوا و چهره ی الین جلو چشمم میومد
_داداش نمیخوای بگی چیشده چرا لباسات خاکیه
پک محکمی به سیگار دستم زدم بعد دودشو فوت کردم و روبه میلاد
کردم
_میخوان با نیلو ازدواج کنم
_چی؟
_همونی که شنیدی میخوان بازم زندگیمو زهرمارم کنن
میلاد بلند شد چند بار سالن رو دور زد بعد وایسادو روبه من گفت
_پس الین چی؟_الین رو هم میخوان بدن به آراد امروز میریم خونشون
میلاد ناراحت نشست و چیزی نگفت تا شب پشت سر هم سیگار
کشیدم اخر سر میلاد از
دستم گرفت.

رفتم حموم کردم یکی از لباس های میلاد رو پوشیدم و ازش تشکر کردم
از خونه زدم
بیرون ترافیک نبود زود رسیدم خونه عمو اینا ماشین رو پارک میکردم که
بابا اینا هم
اومدن بدون توجه بهشون زنگ در رو زدم که مامان گفت
_آریا

جوابی بهش ندادم که ادامه داد
_منو ببخش پسرم اصلا هر چی ت میگی اون باشه لطفا ازم رو برنگردون
خواستم جوابشو بدم که زمو در رو برامون باز کرد.
رفتیم داخل اخر از همه من رفتم داشتم با عمو دست میدادم کوچولوم
با لباس های سادش
اونقدر خوشگل شده بود که دلم میخواست اینجا کسی نبود تا بتونم
بگیرم بغلم بچلونمش.
خرسی که براش خریده بودم رو هم بغل کرده بود.
کوچولوی شهوتی#پارت43
دور از چشم زن عمو و عمو بوسی براش فرستادم رفتم نشستم رو مبل
که دیدم نیلو اومد
نشست پیشم اففف فقط اینو کم داشتم دم گوشم با لحن اغواکننده
ای گفت

_آریا عشقم حالت خوبه؟
_من کی عشق تو شدم خودم خبر ندارم خواهش میکنم این جوری
نچسب بهم خوشم نمیاد
حالم ازت بهم میخوره با این کارات.
اصلا بهش نگاه نمیکردم فقط چشمم به الین بود اونم به من نگاه
میکرد.
وقتی نیلو دید به الین نگاه میکنم نه جوابشو میدم نه نگاهش میکنم.

ازدواج الین و آراد رو تیکه انداخت بازم ازدواج لعنتی یادم اومد اففف
الینم خوب جوابشو
داد به رفتاراش که از روی حسودی بود ریز ریز میخندیدم.
هممون نشسته بودیم سر میز غذاخوری الین خواست پیشم بشینه که
نیلو اومد بشینه الین
لیوان اب رو برداشت ریخت رو شلوارش نیلو جیغی کشید که همه به
طرف الین برگشتن
نیلو خواست بزنتش که از جام بلند شدم دستشو گرفتم اونقدر
اعصابانی شدم از این
رفتارش که حد نداشت کناره گوشش غریدم
_دیگه نبینم ازت نیلو باهاش بد حرف بزنی یا بزنیش
لحنم اونقدر بد بود که به خودش لرزید نیلو رفت الین اومد پیشم
نشست حسود کوچولوم.
عمو تازگی ها با الین خوب رفتار نمیکرد نمیدونم چرا الین سرشو انداخته
بود پایین چشاش
پر اشک بود_حسود کوچولوم اگر به خاطر حرف دیگران گریه کنی خونه
رو به اتیش میکشم
سرشو بلند کرد با اون چشای اشکیش نگام کرد لبخندی بهش زدم و
ازش پرسیدم
_چی میخوری؟
_من زرشکیلو میخوام بعد از اون سالاده میخوام نوشابه بریز، ت
بشقاب دیگه کیک
مرغ بزار که از صبح هیچی نخوردم
یعنی چی هیچی نخورده مگه میشه ازش پرسیدم ولی گفت بعد که نیلو
اومد و ازش
خواست بلند شه که الین جوابشو داد

ت رفتی منم نشستم بعدشم اینجا خونه ماست نه ت که واسع من امر
و نهی میکنی دیگه
صداتو واسع من بلند نکن
عمو که تا حالا به الین نگفته بود ت با صدای بلندی سرش داد کشید
الین با سختی های
زیادی به دنیا اومده بود.
الین با حق حق گفت که از کسی معذرت خواهی نمیکنه بلند شد و رفت
اتاقش رو کردم به
سمت عمو و گفتم:
_عمو واقعا متاسفم این چه رفتاری بود خودت میدونی الین بچس
خودت میدونی الین دل
نازکه خودشم از صبح چیزی نخورده نباید به خاطر چیزا و حرف های چرت
و پرت بقیه
رو الین اعصابانی بشی.
_زنمو یه سینی بهم میدی اینارو بدم به الین؟زنمو با ناراحتی سینی رو
داد دستم غذایی که خواسته بود رو گذاشتم خواستم برم بالا که
نیلو دستمو گرفت و با حرص گفت:
_بدع آراده بهش ت باید پیش من باشی ناسلامتی قراره شوهرم شی
خودشم اون باید
ادب شه
با داد گفتم:ببین اینو ت کلت فرو کن من با ت ازدواج نمیکنم در ضمن
اونی که باید ادب
شه تویی نه الین شنیدی چی گفتم؟
رومو کردم به سمت همه بهشون با جدیت گفتم
_دیگه از این به بعد کسی حق نداره به الین نازک تر از گل بگه وگرنه با
من طرفه.

رفتم سمت اتاق الین سینی رو گذاشتم روی میز رفتم سمت در که
صدای گریه شو شنیدم
دستم مو مشت کردم قسم خوردم که از این به بعد نزارم کسی اذیتش
کنه....

کوچولوی شهوتی
#پارت 44

چند بار درو زدم ولی باز نکرد این دفعه صداش زدم_موش کوچولو درو
باز، میکنی؟
چند دقیقه بعد درو باز کرد خودشو پرت کرد ت بغلم شروع کرد به گریه
کردن دستامو

دورش حقله کردم به خودم فشار دادمش.
بعد از چند دقیقه از خودم جداش کردم بهش گفتم بره داخل سینی رو
برداشتم خودمم رفتم
داخل و در رو بستم نشستم رو تخت سینی رو گذاشتم رو پاهام و
بهش، گفتم

_چرا غذا نخوردی

_میشه اول غذا بخوریم بعد

سری تکون دادم قاشق رو پر از غذا کردم بردم طرف دهنش با لبخند
دهنشو باز کرد
خورد.

تا آخر همه ی غذاها رو خورد آخر نوشابه رو دادم بهش اونم خورد سینیو
بردم اشپزخونه

که زنمو بلند شد اومد پیشم با چشای اشکی نگام کرد و گفت
_آریا

_جانم زنمو

_من نمیدونم چه جوری تشکر کنم اگه تو نبودی بچم گرسنه میخوابید

این چه حرفیه زنمو من برم پیش الینزنمو سری تگون داد رفتم اتاق
الین روی تختش دراز کشیده بود رفتم پیشش دراز کشیدم
بغلش کردم و تو موهاش نفس عمیق کشیدم احساس کردم بدنش
داغه یا بلکه به من اون
جوری میومد ازش پرسیدم
چرا غذا نخوردی؟
اونم گفت
بابام گفته با تو نباشم.
انگار همه دست به دست هم دادن تا منو الین رو از هم جدا کنن الین
گریه میکرد از
دستش عصبی شدم با صدای بلند گفتم
حتی اگه من بمیرم گریه نمیکنی
اشکی از چشمش سر خورد افتاد رو گونش نتونستم تحمل کنم بغلش
کردم نشوندمش رو
پاهام شروع کردم به نوازش کردن موهاش گاهی میبوسیدمش.
صدای در اومد زنمو بود که صدامون میزد بریم پایین با الین رفتیم
پایین همشون داشتن
چای و شیرینی میخوردن الین رفت پیش زنمو و بهش چسبید.
زنمو موهاشو بوسید منم رفتم پیش بابا نشستم که عمو به الین گفت
بیا پیشم ولی الین بیشتر
به زنمو چسبید بابا چاییشو روی میز گذاشت و شروع کرد به حرف زدن
هر کلمه که از
دهنش خارج میشد باعث میشد الین بلرزه احساس کردم داره قرمز
میشه عرق کرده بود
حرف بابا که تموم شد بعد گفت
آریا هم با نیلو ازدواج کنهمین حرف کافی بود که الین از مبل بیوفته

روی زمین زود بلند شدم رفتم سمتش و
سرشو بغل کردم دیدم عیـن کوره داره مسوزه و بدنش میلزره چشاش
نیمه باز بود شروع
کردم باهاش حرف زدن
_چشماتو باز کن الین موش کوچولو عسلم منو نگاه
رفته رفته چشاش بسته شد همه داشتن نگاه میکردن زمو گریه میکرد
عمو نگران اسمشو
صدا میزد نتونستم تحمل کنم بلند داد زدم
_زنگ بزنین اورژانس
زنمو برو یه دستمال با یه ظرف پر از آب ولرم.
یه ظرف بادرنجبو بیار زود باش
_اراد برو ت ماشینم کیف هس، برو زود بیار
زنمو و اراد رفتن عمو هم زنگ زد به اورژانس منم ت گوش الین حرف
میزدم
_منو تنها نزار فهمیدی تنها کسی هستی که منو از ته دل دوس داره
باشه موش کوچولو؟
منو تنها نزار هااااا
زنمو اومد پارچه رو خیس کردم کشیدم رو دستش، سرش
اراد کیف رو آورد به زنمو گفتم دستمالو بکشه کنار کیف رو باز کردم
یدونه امپول
درآوردم و بعد دست الین رو بستم و رگشو پیدا کردم بهش امپول رو
زدم که یهو چشمم
افتاد به عمو و بابام اینا که همشون داشتن با تعجب نگام میکردن
پوزخندی بهشون زدم...کوچولوی شهوتی
#پارت45
چند دقیقه بعد اورژانس اومد اومدن داخل برانکارد رو آوردن الین رو

گذاشتن روش

بردن.

منم سوار امبولانس شدم راه افتادیم سمت بیمارستان.
دست الین و گرفته بودم جلوی لبم بوسه میزدم دمای بدنش کمی خوب
شده بود.

سرمو بردم نزدیک گوشش باهاش حرف زدم

_عشق منی تو، منو تنها نزاری هااا باشه؟

الان میرسیم بیمارستان زودی خوب میشی.

تو زود خوب شو من بهت قول میدم تو رو ببرم شهر بازی برات بستنی
شکلاتی بخرم از

همونا که دوستش داشتی باشه؟

بعد 30 دقیقه بالاخره رسیدیم بیمارستان زود پیاده شدم الینو هم
پیاده کردن.

بردن داخل بیمارستان منم دستمو از دست الین بیرون نکشیده بودم با
برانکارد میرفتم.

بردنش بخش که بالا سرش دکتر بیاد.

تا دکتر اومد دیدم دوسته دوران دانشگاهمه.

انگار اونم منو شناخته باشه گفت_عع آریا تویی؟

وای پسر رفتی دیگه پشت سرتو هم نگاه نکردی هااا.

_چطوری عرفان؟

بابا سرم شلوغ بود تو که نمیدونی چه اتفاق هایی افتاده.

_انشالله هر اتفاقی افتاده درست میشه همه چی نگران نباش.

میلااد چطوره؟

_اونم خوبه

_راستی این خانم کوچولو کیه؟

_دختر عمومه نشسته بودیم یهو حالش بد شد

–ع الان بهش رسیدگی میکنم

–دستت درد نکنه

داشتم با عرفان حرف میزدم که یهو صدای گریه ی زن عمو رو شنیدم تا
برگشتم دیدم

همشون اومدن.تا اومدن زن عموم با گریه گفت

–الین کوووو؟

–زن عمو آروم باش الین تو اتاقه الان دوستم میره معاینه کنه.

–آریا جان خودت که دکتر مملکتی خب خودت معاینه میکردی.

تا عرفان این حرفو گفت سرمو برگردوندم سمت بابام و عموم اینا دیدم
همشون دارن هاج

و واج بهم نگاه میکنن...

کوچولوی شهوتی

#پارت46

اه عرفان آخه الان وقت سوتی دادن بود بدون توجه بهشون رفتم سمت
اتاقی که الینو توش

بستری کرده بودن عرفان پشت سرم اومد در رو بست و گفت

–بهشون نگفتی

–نه_چرا

–نمیخوام بفهمن

سری تکون میده و پیش الین میاد معاینش میکنه منم سرمی بهش

وصل میکنم و امپول

هاشو میزنم وقتی، کارمون تموم شد بوسی به لپ تپل و قرمزش میزنم
میایم بیرون که

زنمو عمو با عجله اومد سمتم و با گریه لب زد:

–آریا الین حالش چطوره؟

دستشو گرفتم و بوسیدم و با لحن ارومی گفتم

زَنمو فشار عصبی بود یکی هم بخاطره گرسنگیه
زَنمو با ناراحتی دم گوشم گفت
نمیدونم چرا احسان باهاش بد رفتاری میکنه گرسنگیش بخاطر حرف
های احسانه
نَگران نباش زَنمو به نظرم عمو پشیمونه زَنمو لبخند تلخی زد و رفت
پیش عمو منم کنار دیوار ایستادم سرمو به دیوار تکیه دادم
چشمامو بستم کمی به آرامش احتیاج داشتم ولی آرامشه من گوشه ی
بیمارستان خوابیده
بود دستی رو شونم نشست و چشمامو باز کردم دیدم عرفانه
اتاق خصوصی واستون جور کردم میتونین 2 نفرتون یا 3 نفر بمونه
ممنون عرفان
بغلش کردم بعد به عمو و بابا اینا گفتم باهام رفتیم اتاقی که الین رو
منتقل کرده بودن.
اروم در رو باز کردم دیدم مثل فرشته ها خوابیده بدون توجه به نگاه
های اطرافیان رفتم
تبشو چک کردم بعد سرمشو بعد امپولی پر از خون ازش گرفتم تا بدم
عرفان بده به
ازمایشگاه خون رو توی شیشه ریختم رفتم سمت در که عمو گفت
آریا اینارو از کجا یاد گرفتی؟
نگاهی به مامان و بابا بعد به اراد انداختم و پوزخندی زدم نمیخواستم از
الان بفهمن من هم
معماری خوندم هم دکترا دارم ولی خواستم بگم با تمام اعتماد بنفسم
گفتم
من هم معماری خوندم هم دکترا
همشون با تعجب نگام میکردن بابا جلو اومد خواست منو بزنه که
صدایی گفت... کوچولوی شهوتی

#پارت 47

باصدای زمزمه وار الین دستشو آورد پایین

_عمو ترو خدا نزنش

نگاهی به الین کردم که بی حال این حرف رو گفت پوزخندی به بابا زدم

رفتم سمت الین و

بهش گفتم:

_کجات درد میکنه

_سرم خیلی درد میکنه

بوسی به سرش زدم یه مسکن بهش دادم تا صبح بتونه خوب بخوابه به

طرف بابا برگشتم

وگفتم

_ابنکه من هم دکتر هم معمار افتخار داره نه سیلی زدن

بابا بی توجه به حرفم با عمو و آراد رفتن بیرون مامان با ناراحتی اومد

پیشم دستمو گرفت

با لحنی که ازش بعید بود گفت_آریا پسرم تو حرف های پدرتو به دل

نگیر

_من عادت کردم مامان

مامان با ناراحتی بیرون رفت عمو هم رفت منو زنمو پیش الین بودیم

زنمو خوابیده بود

من کنار الین نشسته بودم و بهش نگاه میکردم اروم نفس میکشید اگه

الین نبود زندگیم چه

جوری میشد از اینم بدتر میشد.

الین همه کسم شده باید یه کاری کنم نباید این محرمیت بینشون

خونده شه بلند شدم رفتم بالا

سرش دستمو گذاشتم رو پیشونیش دیگه تب نداشت با خیال راحت

رفتم پیش عرفان بدون

در زدن رفتم داخل که عرفان با یه پرستار در حال لب گرفتن بود با صدای
در دختره

جیغی کشید از پاهایی عرفان اومد پایین نگاهی به عرفان کردم که گفت:
_مگه طویلس که سرتو انداختی میای ت

_طویله نیس ولی جای لب گرفتن هم نیس دکتر
عرفان به دختره گفت بره وقتی رفت با صدای بلندی شروع کردم به
خندیدن که عرفان

چشم غره ای رفت خندمو جمع کردم و گفتم
_دوست دخترته؟

_یه جورایی

خنده ای کردم که باعث شد عرفان هم بخنده_به کمکت احتیاج دارم
_هرچی از دستم بر بیاد میکنم بگو ببینم چیه
_من الین رو دوس دارم ولی میخوان با آراد ازدواج کنه ولی من نمیدونم
چیکار کنم؟

کمی گذشت ولی عرفان حرفی نزد نگاهی بهش کردم
_به عموت بگو

_ قبول نمی کنه

پوففف کلافه ای کشید تکیه اش رو از صندلی برداشت و بلند شد و اتاق
رو دور زد

برگشت و گفت

_من ویلای جدیدی ت رامسر خریدم میتونی با الین بری اونجا
عرفان داشت همه جوری نقشه فرار منو الین رو میگفت که آراد اومد
ت....کوچولوی شهوتی

#پارت48

آراد با خشم اومد داخل و در رو با صدای بدی بست و مشت محکمی به
صورتم زد که

جاری شدن خون رو از دماغم احساس کردم بعد منو به طرف خودش
برگردوند و محکم
بغلم کرد و با اشک کنار گوشم گفت:
_من....

با حرف هایی که اراد میگف شکستم عرفان وقتی دید باید تنها باشیم
بیرون رفت و من
سفت اراد رو بغل کردم و اشکی از چشمم چکید برادر کوچیم چه چیزی
تحمل کرده بود
چقدر تنها بود از خودم جداش کردم به چشمای قرمزش نگاه کردم
نشستم روی کاناپه و
سرشو روی پاهام گذاشت و با بغض شروع کرد به حرف زدن
_من چقدر تنهام آریا چرا کسی منو دوس نداره چرا کسایی که دوسم
دارن میرن چرا ؟
_من ت رو دوس دارم مامان و بابا هم دوست دارن
_ولی اون نداشت که رفت
شروع کرد مردونه گریه کردن آراده مغرور، داداش کوچیکم داشت گریه
میکرد تا خوده
صبح با اراد حرف زدم تا اروم شه ولی نشد نزدیکای صبح خوابید از
عرفان خواستم
پتویی بده تا بکشم روی اراد کمی بخوابه. خودمم سری به الین زدم
دیدم با چشمای
خوشگلش داره به سقف نگاه میکنه هنوز متوجه من نشده بود در رو
بستم که صدای
هیجان زدش به گوشم رسید...._آریا
_جونم موش کوچولو
_کی میریم خونه من حوصلم سررفته

_کمی صب کن بزا دکتر بیاد بعد

_ولی من

نذاشتم حرفشو کامل کنه لبامو رو لباش گذاشتم و شروع کردم به

خوردن لباش سرمو

عقب کشیدم و به چشمایی دریاییش نگاه کردم که یه لحظه چشاش

غمگین شد و گفت

_میخوای با نیلو ازدواج کنی

_من جز ت کسی دیگه رو نمیخوامم....

کوچولوی شهوتی#پارت49

با چشایی که از، خوشحالی میدرخشید نگاهم کرد و بعد دستاشو دور

گردنم حلقه کرد و

محکم بغلم کرد خنده ای کردم و ازش جدا شدم بوسی رو لباش زدم و

گفتم:

_بزا به دکترت بگم بیاد و به زنمو بگم دور دونه ش بیدار شده.

از اتاق خارج شدم رفتم سمت اتاق عرفان که زنمو از نماز خونه خارج شد

رفتم سمتش و

گفتم:

_قبول باشه زنمو. الین بیدار شده

_ممنون پسر من برم ببینمش

سری تکون دادم رفتم سمت اتاق عرفان در رو باز کردم دیدم آراد جنین

وار ت خودش

جمع شده رفتم سمتش و دستمو رو صورتش گذاشتم تب نداشت

خداروشکر رو به عرفان

گفتم

_شرمنده عرفان آراد حالش خوب نبود وگرنه نمیزاشتم اینجا بخوابه

_دشمنت شرمنده

_الین بیدار شده کی مرخص میشه؟_بزا چکش کنم بعد
باهم از اتاق خارج شدیم رفتیم سمت اتاقی که الین بود باهم وارد
شدیم زنمو بااحترام بلند
شد عرفان رفت سمت الین معاینش کرد بعد گفت که حالش خوبه و
مرخصش کرد.

اومدیم خونه الین رو بردم رو تختش خوابوندم و گفتم:
_کمی استراحت کن باش موشم
سری تکون و زیر پتو خزید از اتاق اومد بیرون رفتم به زنمو گفتم بزا
الین سوپ درس
کنه

کوچولوی شهوتی
#پارت50

°یک هفته بعد°

یک هفته گذشته بود حال الین بهتر شده بود و به مدرسه میرفت عمو
رفتارش مثل قبل شده
بود دیگه کسی موضوع ازدواج رو نمیگفت ت این یک هفته آزاد رفته
رفته افسرده تر
میشد با هیچ کس جز، من حرف نمیزد هرچه زود تر باید یه روانشناس
پیدا میکردم...

اول زنگ زدم به عرفان که صدای خواب الودش بلند شد_مرض داری ت،
این چه وقته زنگ زدنه خررر

_اولا سلام دوما ساعت 8صبحه یکی، هم اسکل
_زحمت کشیدی که منو لایق اسکل کردی.

برام یه روانشناس پیدا کن و وقت هم بگیر
_باش وقت میگیرم آشنا دارم. چیکار داری؟

_باید آزاد رو ببرم

_باش بهت خبر میدم

_برو بخواب خدافظ

_خدافظ

از خونه زدم بیرون به خاطر آراد ت خونه خودمون میموندم سوار ماشین
شدم و به

شرکت رفتم کلید رو به نگهبان دادم تا ماشین رو پارک کنه وارد شرکت
شدم رفتم سمت

آسانسور منتظر موندم بیاد امروز باید الین رو از مدرسه بردارم بعد با
آراد ببرمش بیرون

آسانسور اومد سوار شدم و به طبقه مورد نظر رسیدم از آسانسور خارج
شدم که منشی

باعجله اومد سمتم_سلام آقای مهندس

سری براش تکون دادم بعد شروع کرد به حرف زدن

_امروز یک جلسه دارین بعدشم مهمون داریم

برگشتم سمتش و نگاهش کردم مهمون کیه که این ساعت اومده
شرکت؟

رفتم سمت اتاقم در رو باز کردم با کسی مواجه شدم که انتظارشو
نداشتم...

: *haniyeh*

کوچولوی شهوتی

#پارت 51

نوید اینجا چیکار میکرد کی از خارج برگشته بود از وقتی آقا جون گفت
شرکت مال منه

از اینجا رفت و حالا اومده نگاه هاش خشم داشت ت چشم های هم
نگاه میکردیم دیگه

خسته شدم با صدای عصبانی غریدم:

_ت اتاق من چیکار میکنی؟

_سلام پسر دایی. خوبی؟_اینجا چیکار میکنی؟

_اومدم یه سری بهت بزنم کاری بدی کردم؟

_سر زن

_عه نشد دیگه شنیدم قراره با نیلو ازدواج کنی؟

_درسته گفتن با نیلو ازدواج کن ولی من نیلو رو دوس ندارم و ازدواج

نمیکنم حالا برو

بیرون

بلند شد اومد جلوم ایستاد و تمام نفرت شو ریخت ت چشمش و به

چشام نگام کرد و بعد

رفت پوف کلافه ای کشیدم و رفتم نشستم دستامو گذاشتم رو سرم بی

خیال نوید شدم به

منشی گفتم قهوه بیاره شروع کردم به کشیدن نقشه ها تا ساعت

1مشغول بودم بعد از کار

ها بلند شدم رفتم تا الین رو از مدرسه بردارم به نگهبان گفتم ماشین

رو بیاره ماشین رو

اورد سوار شدم رفتم مدرسه الین.

ماشین رو اون طرف جاده پارک کردم عینک آفتابی رو به چشام زدم رفتم

جلو مدرسه

کنار در ایستاده م .

دیگه داشتم خسته میشدم هرکی رد میشد یه نگاهی بهم میکرد دیگه

داشت خنده ام میگرفت

هنوز منتظر الین بودم که گوشیم زنگ خورد برداشتم دیدم

میلاده_جانم میلا

_به به بابا کم پیدایی کجایی؟

_جلو مدرسه ام

-چی

-اومدم دنبال الین

-بابا جنتلمن. راستی دخترا خوشگل هستن اگه هستن دفعه بعد منم

میام

-خفع میلاد بمونه دفعه بعد بیا من رفتم

-باش یادت نره هاا خدافظ

گوشی رو قطع کردم که زنگ مدرسه خورد کمی گذشت الین با دختری که

فک کنم ازش

بزرگتر باشه اومد بیرون متوجه من نشد بود داشت سمت سرویس

میرفت که صداش زدم

-الین

وقتی برگشت و منو دید دست دوستشو گرفت با دو خودشو بهم رسوند

و بغلم کرد با

صدای هیجان زده ای گفت:- سلام آریا چه خوب که اومدی

-سلام عسلم

-آریا این دوستم کیاناس

رو به دوستش کرد و دست منو گرفت و گفت

-اینم آریا

با دوستش آشنا شدم و باهم سوار ماشین شدیم....

کوچولوی شهوتی

#پارت52

°الین°

با کیانا سوار ماشین آریا شدیم آریا عینک شو گذاشت جلو ماشین

برگشت به طرفم و یه

لبخند زد و ماشین رو ، روشن کرد ت راه فقط، منو کیانا میخندیدیم آریا

هم با عشق بهمنگاه میکرد داشتم به کیانا میگفتم که چه جوری افتادم

همین جوری با ذوق تعریف می
کردم که آریا دستمو گرفت و بوسه ای روش زد نگاهی به دستم کردم
بعد به صورتش
گرم شده بود
کیانا رو رسوندیم خونشون بعد من رفتم خونمون لباسامو با لباسای
بیرون عوض کردم با
آریا رفتیم خونه .
_موش کوچولو
_جونم

_با آراد قهری؟ اونو دوس داری
_قهر نیستم دوسشم دارم ولی نمی خوام من با اون ازدواج کنم. من ت
رو دوس دارم
_وقتی رفتیم پیش اراد خوب رفتار کن اون ت رو خیلی دوس داره باشه.
_یعنی میخوای من باهاش ازدواج کنم
_نه عسلم آراد مریضه باید کمکش کنیم باشه.
_باشنگاهمو به بیرون دوختم آراد رو خیلی دوست دارم همیشه ازم
مراقبت میکرد اونو مثل
داداش میدیدم. ماشین رو پارک کرد باهم پیاده شدیم دستمو بین
دست های بزرگش گرفت
دستام توی دستاش گم میشد در رو زد سرایدار در رو باز کرد رفتیم
داخل از پله ها بالا
میرفتیم که صدای ملیحه خانم اومد
_سلام پسرم خوش اومدی
_سلام خاله آراد ت اتاقشه
_اره پسرم

اریا سری تکون داد باهم رفتیم بالا در رو اروم باز کردم دیدم آراد ت دود

های سیگار گم
شده کنار بالکن نشسته بود سیگار میکشید آریا کنار در موند ولی من
رفتم جلوتر

_آراد

شوکه برگشت و نگام کرد چقدر عوض شده بود موهای بلند شده بود
ریش هاش هم بلند

بود چشاش قرمز بود پر از اشک من همیشه عاشق ته ریشش بود ولی
الان..

_الین

بلکه سنم کوچیک بود خیلی چیز، هارو نمیفهمیدم ولی آریا گفت باید
کمکش کنیم خودمو

پرت کردم تو بغلش کمی گذشت که اونم منو بغل کرد...کوچولوی
شهوئی

#پارت 53

از بغل آراد اومدم بیرون به چشماش نگاه کردم و با بغض گفتم:
_چرا ریشات بلند شده میدونی دوس ندارم.

_میدونم میزنم باش

_آراد

_جونم

_از حرف هایی که من بهت گفتم ناراحت شدی؟

اگه به خاطر اوناس منو ببخش ارادی

آراد دستمو گرفت و نشوند رو پاهاش و با موهام بازی کرد بوسی رو لپم
زد و گفت:

_ت حرف بدی نزدی و من ناراحت نیستم دیگه نشنوم باشه؟ سری تکون
دادم دستامو به هم کوبیدم و گفتم

_ آریا میخواد منو تو رو ببره بیرون میای؟

_میام

بوسی رو لپش زدم از پاهاش اومدم پایین رفتم سمت در دست آریا رو
گرفتم رفتم سمت
اتاقی که برا من بود.

مانتو و شالمو دراوردم دست آریا رو گرفتم بردم سمت تختم وادار کردم
دراز بکشه دارز

کشید منم سرمو گذاشتم رو بازوش و گفتم

_خوابم میاد آریا

_بخواب موش کوچولو

با نوازش ها و بوسه های آریا به خواب رفتم...

با صدایی از خواب بیدار شدم صدای جرو بحث بود با کرختی از تخت
خواب اومدم

پایین.

دست و صورتمو شستم سمت کمد رفتم تاپ و شلوارک زردی پوشیدم
موهامو خرگوشی

بستم ساعت شنی هم برداشتم. در رو اروم باز کردم پاورچین رفتم

سمت پله ها ولی کسی رو ندیدم کمی پایین تر رفتم

دیدم آریا و نیلو دارن بحث میکنن.

همین جوری که داشتن بحث میکردن یهو نیلو رفت جلو و لبای آریا رو

بوسید از این کاره

نیلو شوکه شدم که ساعت شنی از دستم افتاد...

کوچولوی شهوتی

#پارت54

نیلو و آریا با این صدا از هم جدا شدن.

وقتی چشم نیلو بهم افتاد یه پوزخند زد بهم.

ولی وقتی آریا چشمش بهم افتاد گفت

الـ

چشام پره اشک شد. دونه دونه اشکام از چشام ریختن رو صورتم.
با دستم اشکامو پاک کردم دولا شدم ساعتو برداشتم. پشتمو کردم
بهشون رفتم سمت اتاق اصلا هم به صدا زدناي آريا توجه نکردم.
رفتم اتاق درو باز کردم خواستم ببندم که بسته نشد برگشتم دیدم آريا
ياشو گذاشته لاي در.

۲-پاتو بردار.

۲۔ الین بزار بہت توضیح بدم۔

—نمی‌خواهم توضیح نده تو دروغگو هستی.

–الین من دروغگو نیستم به خدا خیلی دوستت دارم حساب اون نیلوی
بیشعور و هم میرسم

که بهم نزدیک شد موش کوچولوم بزار پیام تو.

—نمی‌خواهم نیایا باهات قهرم دیگه هیچوقت باهات حرف نمیزنم دیگه حتی دوستت ندارم.

با این حرفم یه دادی کشید که از ترس کم مونده بود خودمو خیس کنم.
_خفهههههههههه شوووووووو.

محکم درو باز کرد که به زمین افتادم.

گرمیم بیشتر شد. با اعصابانیت اومد سمتم دستمو گرفت محکم کشید که وایسم بعد با صدای بلند غرید

**_دیگه حق نداری بگی دوسم نداری شنیدی چی گفتم؟ هالاننن
شنیدی؟**

جوابی بهش ندادم که بیشتر اعصابانی شد.

مگہ من با تو نیستمممممم الینن؟

با حق حق گفتم

_چرا گذاشتی نیلو تو رو بیوسه هاااااا نن؟

فقط من حق داشتم تو رو بیوسم تو بغلت باشم نه نیلو.

مگه خودت نگفتی منو دوست داری؟

مگه نگفتی به جز من کسیو نمیخواهی؟

پس چرا گذاشتی نیلو اون کارو بکنه؟

کوچولوی شهوتی

#پارت 55 دلیل عصبانیتشو نمیدونستم انگار من کار اشتباهی کردم

_ببین الین بهت خیلی رو دادم خیلی لوس شدی دیگه بسه خودشم

مگه من گفتم بیا منو

ببوس خودت دیدی که اون منو بوسید

_ارع من لوسم شما ها با کار هاتون منو لوس کردن

با گریه از اتاق خارج شدم رفتم سمت اتاق آراد در رو باز کردم رفتم داخل

دیدم رو تخت

دراز کشیده.

وقتی منو دید نیم خیز شد با خرسم رفتم کنار تختش دراز کشیدم که

آراد هم دراز کشید به

سقف زل زده بودیم.

مامانم نمیتونست حامله شه برا همین آقا بزرگ خواست بابام دوباره

ازدواج کنه ولی بابام

مامانمو خیلی دوست داشت مامانم با راهایی مختلف باردار شد.

وقتی آقا بزرگ شنیده بود بچه دختره به بابام گفته بود که لوسش کنن

مهربون باشه به همه

کمک کنه درس بخونه چون نه عمه و نه نیلو هیچ کدوم اون معیار هارو

نداشتن از وقتی

به دنیا امدم هرجا خواستم بردنم هرچی خواستم برام خریدن با ناز و

نعمت بزرگم کردن.

_آراد

_جونم

چرا من لوسم_ت لوس نیستی الین
پس چرا آریا گفت.اصلا خودمم میدونم لوسم
حتما موقعی گفته که اعصابانیه

_بود

_چرا

_نیلو اونو بوسید

_نیلو مگه اینجاس

_اوهوم

نفهمیده بودم که ت تخت اراد خوابم برده بود.
با سنگینی نگاهی که حس میکردم میخواستم بلند شم ولی خواب
شیرینم نمیزاشت دست

یکی رو موهام نشست اروم نوازش کرد از، سرم تا گردنمو بوسه

میزدکوچولوی شهوتی

#پارت56

چشامو یه ذره باز کردم تا صاحب اون دست و ببینم که دیدم آریاس.
دستمو گذاشتم رو دستش، دستشو از سرم جدا کردم، پشتمو کردم
بهبش دوباره چشامو بستم

تا بخوابم که دستاشو دورم پیچید و از پشت بهم چسبید داخل موهام
نفس کشید

_الین

جوابی بهش ندادم

_موش کوچولو خوب ببخش دیگه غلط کردم دیگه سرت داد نمیزنم

وقتی گفתי دوست

ندارم دیوونه شدم

_ت نباید سرم داد میزدی فهمیدی؟

_فهمیدم

بوسی رو لپم زد و کامل روم دراز کشید و گفت_نمیخوای بلند شی
سرمو رو شونش گذاشتم و گفتم

_خوابم میاد و گرسنمه کی منو میبری بیرون مردم از گشنگی
_پاشو صورتتو بشور بعد لباس بپوش که بریم دیگه هم از کلمه ی مرده
استفاده نکن
_ باش

بوسی رو لپم زد از روم بلند شد افف نفس راحتی کشیدم داشتم زیرش
خفه میشدم.

از تخت اومدم پایین رفتم سمت سرویس صورتمو شستم اومدم بیرون
جلو کمد وایستادم

نمیدونستم چی بپوشم اففف هوا هم سرده نمیشه مانتو بپوشم
داشتم لباسارو یکی یکی پرت

میکردم که یه هودی نارنجی پیدا کردم جیغ بلندی کشیدم..
کوچولوی شهوتی

#پارت57 بلند شدم و لباسمو در واردم که در با صدای بدی باز، شد آریا
پشتش هم آراد با نفس نفس

اومدن داخل من هودیمو جلو خودم گرفتم
_چرا جیغ کشیدی

با خوشحالی بهشون نگاه کردم و گفتم هودی نارنجی پیدا کردم
یهو آراد و آریا بلند خندیدن من با تعجب بهشون نگاه کردم و گفتم
_چرا میخندین

آراد_فک کردیم چی شد یهو جیغ کشیدی
لبخند مسخره ای زدم و گفتم

_برید بیرون لباسمو بپوشم

از اتاق رفتن بیرون درو هم بستن.

منم هودیمو پوشیدم بعد یه شلوار سیاه پوشیدم بعد کلاه نارنجی مو

گذاشتم بوت هامم
برداشتم تا اونجا بیوشم.
از اتاق خارج شدم از پله ها اومدم پایین رفتم سمت اراد و آریا دور خودم
چرخ زدم و
گفتم_خوشگلم؟
دوتاشون با صدای بلندی گفتن اره بعد خندیدن بوت هامو پوشیدم از
خونه اومدیم بیرون ت
ماشین نشستیم که من از صندلی پشت خودمو جلو کشیدم و صدای
ضبط رو زیاد کردم
صدایی علی یاسینی اومد عاشق اهنک هاشم
اگه به من بود که دیدن تو ممنوع میکردم فقط خودم نگاهت کنم
اگه به من بود که هر کاری میشد واسه ت میکردم به جا خودم
اگه به من بود باز میومدم به دیدنت بگو از کجا پیام اتفاقی ببینمت
بگو چی میشه یهو این جوری ت بدی میشی میام از راهی فک کنم ت
هم رد میشی
بگو بگذره چقد بپره از سرم هوات نمیدونی به خدا لک زده این دلم
برات
نمیدونی نمیشه هیچ وقت ازت دس کشید اگه به من باشه اونقدر میام
خسته شی...
کوچولوی شهوتی#پارت58
اهنگ خیلی قشنگ بود تا رستوران فقط، اینو گوش میدادم وقتی تموم
میشد به آریا یا اراد
میگفتم بزنین به اول
_آراد بزن به اول
_عه الین بسه دیگه چقدر گوش میدی احساس میکنم دارن ت گوشم
میخونن

از پشت دو تا بوس ابدار رو لپاش زدم که اب دهنم معلوم بود
_باش اراد عوض کن
اراد_چه زود خر شدی
بعد منو اراد شروع کردیم به خندیدن خنده های اراد از ته دل نبود
توی رستوران نشسته بودیم هر دختری رد میشد به اراد و آریا نگاهی
میکرد و میرفت
_حتما باید خیلی خوشگل میشدین؟
_چرا_نگاه با نگاهاشون میخوان بخورنتون
اراد_ خوب بخورن
خواستم جواب اراد رو بدم که دوتا دختر خوشگل جلو میز وایستادن اراد
و آریا با
نگاهشون داشتن دخترا رو قورت میدادن با پاهام دوتا زدم به ساق
پاشون اه ای گفتن
_چیزی میخواستین
دخترا نگاهی به من کردن و گفتن
_اره
_چی
_این دوتا خوشگل رو.
بلند شدم و باصدای از اعصابانیت غریدم...
_برین خدا روزی تونو جای دیگه ای بده
کمی با دخترا بحث کردم بعد دمشونو گذاشتن رو کولشون و رفتن اراد و
آریا هم فقط
میخندیدن منو حرص میدادن چشم غره ای بهشون رفتم که صدای
اشنایی اومد...کوچولوی شهوتی
#پارت59
نوید بود هنوزم صداش خشن بود دستام لرزید نتونستم لرزششونو

کنترل کنم چرا اومده
ازش میترسیدم همیشه اذیتم میکرد چون اقا جون منو دوست داشت
نیلو رو زیاد نه، نیلو
از من 5 سال بزرگتره همیشه منو میزد اقا جون دعواش میکرد اونم به
نوید میگفت بعد
نوید منو میزد
_به به ببین کی اینجاست دردونه ی اقا بزرگ
جوابی بهش ندادم چون میترسیدم ازش کسی خبر نداشت که نوید منو
میزد جلو اومد
دستشو نزدیک صورتم آورد که ترسیده عقب رفتم نزدیک بود بیوفتم که
از میز، گرفتم
آریا و آراد با تعجب نگام میکردند آریا بلند شد اومد کنارم
_خوبی
سری تگون دادم نگاهی به نوید کردم دیدم داره نگام میکنه از نگاهش
ترسیدم آریا ترسم
مو دید برگشت به نوید گفت
_چیکار کردی که ازت میترسه_من تازه یه روزه اومدم ایران میخوای چیکار
کنم
_آریا
_جونم
_بریم یه جای دیگه
_بریم
بلند شدم دست آریا رو گرفتم که آریا گفت
_ت با آراد برو من میام
_باش
رفتم پیش آراد دستمو گرفت باهم اومدیم بیرون

چرا ترسیدی از نوید؟

هیچی یهویی دیدمش برا همین.الین دروغ نگو به من خودت میدونی

چقدر از، دروغ بدم میاد

میدونم

منتظرم

نگاهی بهش کردم اگه بهش میگفتم اون وقت به آریا میگفت باهم نوید

رو میکشتن نیابد

بگم

نمیخوام بگم

الین منو اعصابانی نکن

خب نمیخوام بگم

خواست چیزی بگه که آریا با قیافه ی گرفته ای اومد

کوچولوی شهوتی

#پارت 60 آریا اومد کنارمون وایستاد وبهمون گفت:

سوارشین میریم خونه

خواست بره که از بازوش گرفتم و با چشای اشکی گفتم

مگه قرار نبود بیرون باشیم چرا میریم؟ من گرسنمه.

گفتم میریم خونه زنگ میزنم خونه ملیحه برات غذا بپزه

پامو کوبیدم زمین با تخیسی گفتم

نمیام

الین منو سگ نکن میگن سوار شو

آراد بیا باهم بریم

آراد نگاهی به آریا کرد و بعد دستمو گرفت وگفت

داداش ما رفتیم دستشو فشار دادم باهم قدم زدیم از جلویی پارک رد

میشدیم که به آراد گفتم

آرادی بیا من سوار، تاب شم ت هم هولم بده

°آراد°

الین سوار تاپ شد منم هلش میدادم حالم کمی خوب شده بود ولی
بازم اون روز از ذهنم

بیرون نمیرفت

_الین من برم اب بخرم پیام هیچ جا نرو

_باش

ازش جدا شدم رفتم سمت بوفه 20 دقیقه ت صف بودم اب رو گرفتم
رفتم سمت الین که

پسری رو دیدم داره به موهاش دست میزنه.

کوچولوی شهوتی

#پارت 61

این کی بود چرا داشت بهش دست میزد نگاهی بهشون کردم دیدم الین
دستشو پس زد ولی

پسره از رو نرفت و بازم به الین دست زد احساس کردم بازم اون اتفاق

میخواد بیوفته نه نه من دیگه نمیتونستم تحمل کنم بستنی و اب

معدنی رو انداختم زمین با دو خودمو رسوندم

به پسره شروع کردم به زدنش و فحش دادن پسره، ریز بود نمیتونست
از خودش دفاع کنه

_آراد ولش کن بیا بریم

جوابی بهش ندادم از روش بلند شدم که پسره مشتی به بینیم زد و

بعد فرار کرد دستی به

بینیم کشیدم که دستم خونی شد دستی دور کمرم حلقه شد نگاهی

بهش کردم دیدم الینه.

چشاش پره اشک شده بود.

_آراد

_جانم

_خوبی چیزیت نشد که؟
_نه الین خانوم خوبم خوشگلم
_از بینیت داره خون میاد.
_اشکال نداره بریم اونجا من بینیمو بشورم.
دستشو کشیدم بردم طرف شیر آبی که اونجا بود صورتمو شستم بعد
الینو بغل کردم بردم
براش یه بستنی کاکائویی دیگه خریدم دادم دستش تا بخوره. جای
خواهرم خیلی دوشش داشتم من از همون بچگی میدونستم آریا الینو
دوس داره.
منم از بچگی الین و مثل خواهرم دوس داشتم.
خیلی از کاکائو خوشش میومد کل دهنش و لباساشو کاکائو کرده بود.
وقتی بستنیش تموم شد بردم دست و صورتشو شستم دستمو خیس
کردم کشیدم روی لباس
هاش.
دستشو گرفتم راه افتادیم سمت خونمون.
تو راه فقط فکرم درگیر بود. نمیدونم کی قراره فراموش کنم...
وقتی رسیدیم خونه درو باز کردم رفتم تو دیدم آریا دراز کشیده روی
کاناپه ساعدشو هم
گذاشته رو چشاش.
_سلام
وقتی صدامو شنید ساعدشو کشید کنار و جواب سلاممو داد.
یه نگاه به الین کرد انگار منتظر بود الین هم سلام بده که الین به جای
سلام دادن اصلا به
آریا نگاه نکرد با قهر رفت تو اتاقش.
آریا یه هوفی کشید و دوباره ساعدشو گذاشت رو چشاش.
نمیدونم چش بود بعد اینکه از رستوران اومد بیرون اینطوری شد.

نمیدونم اون نوید بی
شرف چی بهش گفته که اینطوری به هم ریخته. کوچولوی شهوتی
#پارت 62
°آریا°

بیا حالا باید برم ناز این خانمو هم بکشم اففففف.
نوی د بیشرف حرفاش بد جور ذهنمو مشغول کرده ولی الین من...
بلند شدم برم پیشه الین که اراد از دستم گرفت و گفت:
_باهاش بد رفتاری نکن
سری تکون دادم رفتم سمت اتاقش درو زدم
_موش کوچولو؟!
.....

_موش کوچولو با توام ها
درو باز کن باهات کار دارم الینننن
_باز نمیکنم من با تو قهرم با من حرف نزنهوفیییی کشیدم و با حرص
کوبیدم به درو غریدم
_الین اعصابنیم نکن باز کن این دره بی صاحبو.
بعد چند دقیقه دیدم در باز شد درو کامل باز کردم رفتم تو دیدم دراز
کشیده پتو رو هم رو
سرش کشیده.
رفتم نشستم رو تخت خواستم پتو رو بکشم کنار که محکم نگه داشت.
به زور خودمو نگه داشته بودم تا کاره بدی نکنم که ناراحت نشه.
پتو رو با حرص از روش کشیدم دراز کشیدم از پشت بغلش کردم.
هی ول ول میخورد که از بغلم بیاد بیرون نمیزاشتم.
آخرش با داد گفتم
_الینننن یه بار دیگه تکون بخوری میزنمت هالال.
اونم که دید خیلی اعصابی شدم بغض کرد و دیگه تکون نخورد. اففففف

من از جای دیگه اعصابانی بودم رو سره موش کوچولوم خالی کردم.
آروم موهاشو بوسیدم که اصلا واکنشی نشون نداد.
خیلی پشیمون شدم از رفتارم آخه چرا داد زدم؟
صورتشو نوازش کردم سرمو خم کردم لبامو گذاشتم روی لب نرمش
بوسش کردم.
لبامو بردم گذاشتم رو گوشش آروم دره گوشش حرف زدم
_ببخشید موش کوچولوم از جای دیگه اعصابانی بودم رو سره تو خالی
کردم.

.....

_موش کوچولوم؟

.....

_نمیخوای جوابمو بدی؟ کوچولوی شهوتی

#پارت 63

قهر کرده موش کوچولوم برش گردوندم و روش دراز کشیدم
_آریا پاشو دارم له میشم
بی توجه بهش خودمو بیشتر فشار دادم جوری روش دراز کشیده بودم
که آلتهم درست
وسط بهشتش بود سرمو بردم دم گوشش و گفتم:
_منو می بخشی موش کوچولو
صدام جوری بود که برگشت و به چشم نگاه کرد پر اشک بود آماده ی
باریدن

_چرا بغض کردی الینم

_بغلم کن آریا

بی هیچ حرفی بغلش کردم به خودم عمیق فشار دادم پاهامو روی
پاهاش انداختم یکی از
دستامو از بلوزش رد کردم و کمرشو نوازش کردم و با اون یکی دستم

موهاشو نوازش

کردم بوس های به سرصورتش میزدm .جوری منو بغل کرده بود که انگار
قراره از دستم بده کمی که گذشت دیدم دستاش شل شد
ولی ولم نکرد آروم دستاشو باز کردم از خودم دورش کردم از تخت پایین
اومدم پتو رو

روش مرتب کردم از اتاق اومدم بیرون .
با آراد داشتیم فیلم نگاه میکردیم که گوشیم زنگ خورد برداشتم دیدم
عرفانه

_جانم

_سلام آریا خوبی؟

_خوبم ت چطوری

_هه بدک نیستم خواستم بهت بگم یه روان شانس پیدا کردم شمارشو
بهت اس کردم و

وقت گرفتم تا چند روز دیگه بعدشم آزمایش الین اومد نگاه کردم
چیزهای مهمی نداره کم

خونی داره اونم به شدت باید رسیدگی کنی

_ممنونم عرفان بعد یه سری بهت میزنم کاری نداری

_منتظرم خدافظ

_خدافظ

گوشی رو گذاشتم رو میز و ملیحه رو صدا زدم_جانم آقا

_جیگر درس کن از همه چیزش

_ چشم

سری تکنون دادم و روبه اراد گفتم :

_چند روز دیگه میریم روان شناس

_نمیام

_چی رو نمیام داری افسرده میشی حتما میای

سری تکنون داد و دستشو به نشونه برو بابا کرد خواستم جوابشو بدم
گوشیم زنگ زد....

کوچولوی شهوتی

#پارت64نگاهی بهش کردم دیدم نیلو اخ خدا فقط اینو کم داشتم

گوشی رو برداشتم جواب دادم

همونطورم رفتم سمت پله ها

_بله

_سلام آریا

_کاری داری؟

_دایی گفت بیا خونمون هممون اونجاییم

_اگه تونستم میام

_خدافظ

بدون جواب دادن بهش گوشی رو قطع کردم رفتم پیش الین دیدم

چشاشو باز کرده داره

عکس خودش که بزرگ کرده بودم و زده بودم به دیوار اتاقم نگاه میکنه.

اروم رفتم سمتش اونقدر غرق عکسش بود که وقتی کنارش نشستم

اصلا متوجه نشد.

دم گوشش اسمشو صدا زدم که با چشایی که پف شده بود نگام کرد

هنوزم قهر بود حقم

داره قهر باشه بدون هیچ حرفی نگام میکرد بغلش کردم و دم گوشش

گفتم

_چرا باهام حرف نمیزنی؟_اول اینکه منو نبردی بیرون بعد شهر بازی

نرفیتم غذا هم نخوردیم و مهم تر از همه

سرم داد کشیدی

_اخه خوشگلم نوید رید به اعصابم بمونه برا بعد قول میدم ببرمت

واسه اینکه سرت داد

زدم ببخشید

_باشه بخشیدم بوسم کن

بوسش کردم به خودم فشارش دادم

_آراد حالش خوبه؟

_مگه بد بود

_اره یکی خواست به من دست بزنه بعد اراد اومد اونو زد از دماغش

خیلی خون اومد

با داد از جا بلند شدم

_چی میگی تدور تا دور اتاقو گشتم رگ پیشونیم داشت می ترکید

دستام داشت میلرزید یه لحظه حرف

نوید یادم اومد و ایستادم

کوچولوی شهوتی

#پارت65

بدون توجه بهش رفتم دیدم آراد نیس با صدای بلندی اسمشو صدا زدم

_آراراراراراراراد

دیدم داره از دستشویی با بینی و لباس خونی میاد بیرون اومد پیشم و

سرشو بالا گرفت

رفتم پیشش و گفتم

_بگیر پایین نه بالا

رفتم وسایل اوردم بینیش رو تمیز کردم دستمو زیر استخونش گذاشتم

شروع کردم به

ماساژ دادن کمی که گذشت خون بینش بند اومد رفتم دستامو شستم

رفتم پیشش و روبه

روش نشستم

_چی شده_چی چیشده

_کی میخواست به الین دست بزنه

_نشناختم

_کارع نویده شاید..... شاید تجاوز به..... مو... نا هم..... کار..... نوید
بود

_هه نوید مونا رو از کجا میشناخت شاید اون پسره ادم نوید بودن که
میخواست به الین

دس بزنه ولی مونا.....اونو.

نتونست تحمل کنه بلند شد رفت پیش الین منم رفتم پایین به ملیحه
گفتم میز رو بچینه بعدم

رفتم بالا دوش گرفتم رفتم پیش الین دیدم با اراد داره حرف میزنه

_اراد ت اونو خیلی دوس داشتی

_اره فندق کوچولو ولی دیگه نیست

_تنهات گذاشت

_ارع_اونم تو رو خیلی دوست داشت؟

_اون به خاطر من قید خانواده شو زد

الین وقتی ناراحتی اراد رو دید بغض کرد رفت تو بغلش نشست و گفت

_منم اندازه ی اون ت رو دوس دارم ارادی

اراد لبخند بی جونی زد و الینو بغل کرد ...

کوچولوی شهوتی

#پارت66

اومدن بیرون و منو دیدن الین و گذاشت زمین و رفت. رفتم سمت الین

و جلوش زانو زدم

و گفتم

_اراد رو بیشتر از، من دوس داری؟

دست شو رو صورتم گذاشت نوازش وار از صورتم تا لبام اومد نگاهش رو

لبام بود_من ت رو بیشتر از اراد دوس دارم مگه قرار نیس من خانومت

شم خب خانومت اقاشو

بیشتر دوس داره
لبخندی بهش زدم که الین سرشو خم کرد و لب پاینمو بوسید بعد
بالایی چشم لپام بینیم
پیشونیم
_دلت برام تنگ شده موش کوچولو
_اره

_منم الینم. بیا بریم پایین نهار بخوریم قراره بریم ی عمه
سری تگون داد باهم رفتیم پایین صندلیه کناریو برا الین کشیدم
خودمم نشستم که صدای
شیطون اراد که بعد از اون اتفاق نشنیده بودم گفتم:
_حسود نباش اریا

_کی من؟ کی حسودی کردم؟
_صداتو خدمتکارا هم شنیدنبعد با الین ریز ریز خندیدن چشم غره ای
بهشون رفتم برای الین یه عالمه جیگر گذاشتم
باید کم خونیش خوب شه
حاضر نشسته بودم منتظر الین و اراد بودم با صدای بلندی اسم اراد و
الینو صدا زدم

_اراراراراد. الیییییییین
بازم جوابی بهم ندادن اففف خدا الین دختره دیر حاضر میشه اراد چی
اوففففف کمی
منتظر موندم دیدم دارن میان بلند شدم رفتم سمت در
_چه عجب

اراد_ غر نزن آریا
باهم سوار ماشین شدیم و به سرایدار گفتم الارم هارو روشن کنه زنگ
زدم به میلاد گفتم
چند تا بادیگارد بفرسته خونه ت راه خونه ی عمه، الین فقط میگفت برام

پشمک صورتی
بگیرین

اراد_وایسا اینجا برم بخرم سرمو خورد
اراد پیاده شد منم برگشتم سمت الین سرشو گرفتم و بوسی رو لبش
زدم خجالت زده نشست
بعد چند دقیقه اراد اومد رفتیم خونه ی عمه تمام صورت الین پشمک
بود....

کوچولوی شهوتی
#پارت 67

از ماشین پیاده شدیم دست الین رو گرفتم از کوچه رد شدیم جلوی در
منتظر موندیم که در
رو باز کنن در باز شد و نیلو با خوشحالی اومد وقتی دست منو الین رو
دید اخم کرد و
گفت
_سلام

اراد جوابشو داد و منم با سر جوابشو دادم ولی الین نگاهی بهش، نکرد و
دستمو کشید
سمت حیاط همه ت حیاط، بودن نوید هم بود الین گازی به پشمکش زد
و پشمک رو طرفم
گرفت و گفت

_آریا میخوری؟ خیلی خوشمزه ست
لبخندی بهش زدم خم شدم گازی بهش بزنم چون جوری میخورد ادم
دلش میخواد نیلو با
اعصابانیت گفت:

_اوع چقدر کثیف آریا نخور مگه دهنی نیست دختره چندش چقدر
کثیف میخوریالین با ناراحتی پشمک رو کشید و خواست بره بهش گفتم

اونجا بمونه رفتم نزدیک نیلو و
چسبیدم بهش، و با صدای وحشتناکی غریدم
_حرف دهنتمو بفهم هیچی نمیگم داری از حدت میگذری
رفتم سمت الین پشمکو گرفتم و گازی بهش زدم دستشو گرفتم و
رفتیم سمت الاچیق باهمه
سلام دادیم منم رفتم سمت زنمو تا بهش، بگم که الین کم خونه
_زنمو

_جانم عزیزم
_زنمو آزمایش های الین اومد عرفان گفت که به شدت کم خونه
زنمو نگران گفت
_چرااین جوری شده خوب میشه
دستشو گرفتم و بوسی روش زدم و گفتم
_خوب میشه فقط زیاد بهش برس_چشم
همه با همدیگه داشتن حرف میزدن همون خوشحال بودیم فقط آزاد پکر
بود اونم درس
میشه زمان میبره....
کوچولوی شهوتی
#پارت68
•الین•

گاز بزرگی به پشمکم زدم و به آریا نگاه کردم داشت بهم نگاه میکرد
چشمکی بهم زد که
من بوسی براش فرستادم که شیطان خندید
_آریا کی میای بریم آزمایش بدیم
_چه آزمایشی
_خب خون دیگه
_چرا؟_عزیزم برای ازدواجمون دیگه

آریا وقتی حرف نیلو رو شنید خیلی عصبانی شد چشاش و صورتش، قرمز
شد دم گوشش
غریب ولی چون نزدیکش بودم شنیدم
_ برای بارم هزارم میگم نیلو ازدواج با منو از سرت بیرون کن و دیگه
حرفی نزن
فهمیدی؟
نیلو با چشای اشکی از پیشش رفت منم رفتم پیش اریا سرمو رو
شونش گذاشتم و گفتم
_ آریا خوابم میاد
_ بخواب خوشگلم
_ بزا برم دسشویی بعد
_ باشه موش کوچولو
پشمک مو دادم به اریا بعد رفتم دسشویی کار های مربوطه رو انجام
دادم اومدم بیرون که
نوید جلو راه ام سبز شد جلو اومد که من عقب رفتم و چسبیدم به در
نوید اونقدر جلو اومد
که نفس های گرمش به صورتم میخورد_ به به خوشگله بالاخره ما شما رو
تنها دیدیم
ترسیده چیزی نمیگفتم از قبل هم خشن تر شده بود دستاش پر شده
بود از نقاشی
با دوتا از انگشتاش چونمو گرفت سرمو بلند کرد و به چشمام نگاه کرد
_ خوشگل تر شدی الین
_ برو اون ورررر لطفا
_ میخوام مثل قبل به بدن خوشگلت دست بزنم
ترسیده به چشماش نگاه کردم....
کوچولوی شهوتی

#پارت 69

با شنیدن این حرفش بی اراده دستام شروع کردن به لرزیدن یاد روزی
افتادم که نیلو منو
به خاطر اینکه از لاکش استفاده کردم زد بعد اقا چون فهمید با نیلو دعوا
کرد وقتی نوید
فهمید منو برد ت یه اتاقی و لخت کرد و شروع کرد به
گازگرفتن سیلی زدن بدنم... با صدای نوید از گذشته بیرون اومدم_انگار
خوشگله دلش تنگ شده هممم
_ب.. روووو ا... ون..... وررر
خنده بلندی کرد خیلی ترسیده بودم ازش خیلی هنوز درد اون سیلی ها
یادم نرفته بود.
شروع کردم به گریه کردن که نوید انگشتشو گذاشت رو دهنم
_هیشششششش خوشگله گریه نکن
دستشو پس زدم و هلش دادم چون انتظار نداشت کمی عقب رفت منم
دویدم گریه میکردم
و میدویدم که به کسی برخورد کردم سرمو بلند کردم دیدم آریاس سرمو
انداختم پایین که
اشکامو نبینه با اعصابانیت گفت
_چرا داری گریه میکنی
_چیزی نیست
_الین منو سگ نکن بگو ببینم چی شده
_هیچی جلو اومد و از پهلو گرفتم منو کشوند سمت اتاق خالی پرتم کرد
تو اتاق. درو هم قفل کرد
ترسیده بهش نگاه کردم
_آریا
_خفه شو بگو چی شده

پام لیز خورد ت دسشویی افتادم
رنگ نگاهش عوض شد جلو اومد نشست رو تخت منو کشید سمت
خودش پاهامو دور
کمرش حلقه کردم سرمو رو سینش گذاشتم و آریا کمرمو نوازش کرد
ببخش موش کوچولو
بوسم کن ببخشم
ای شیطان
روی پاهش بالا پایین شدم درست نشستم وسط پاهش.....کوچولوی
شهوئی
#پارت70
پاهامو دور کمرش حلقه کردم و سفت چسبیدم بهش دستامو روی ته
ریش مرتبش کشیدم
سرمو روی گردنش گذاشتم نفس عمیقی کشیدم و بوسیدم
آریا
جووونم
خوابم میاد میخوام این جوری ت بغلت بخوابم
اخه موشم ت جای بدی نشستی
تکونی به خودم دادم میخواستم دیونش کنم میدیدم آبنباتش داره
بزرگتر میشه ولی خوابم
میومد
جام خوبه آریا ت هم بغلم کن
آریا دستاشو دور کمرم حلقه کرد که ت بغلش گم شدم
کرم نریز تولهخنده ی ریزی کردم سرمو رو شونش گذاشتم
آریا فردا منو از مدرسه برمیداری؟
چشم موش کوچولوم
منو کمی عقب داد و لبامو کشید تو دهنش محکم مک میزد

منم دستامو پشت سرش گذاشتم ناشیانه همراهیش میکردم نفس کم
اوردم و ازش جدا شدم
با نفس نفس گفتم
_دو... ست.. دا... رم آر.... یا
آریا لبخند عمیقی زد
_منم دوست دارم موش کوچولوم
سرشو گذاشت رو شونم نفس های گرمش گردنم رو قلقلک میداد گردنم
و گاز گرفت و بعد
بوسش کرد دستشو از، لباسم رد کرد و کمرمو نوازش کرد پوست گردنمو
بین لباش
گذاشت و کشید
_آه آریا نکن_جوووونم پوستت خیلی سفیده الین میخوام کبودش کنم
بازم گردنمو بین دندونش گرفت و کشید که در اتاق باز شد....
کوچولوی شهوتی
#پارت 71
ترسیده برگشتم عقب که با دیدن اراد نفس راحتی کشیدم
_مگه طویلست اینجا بدون در زدن میای؟
اراد با لحن شیطونی گفت
_من نمیدونستم که شما هر جا رو پیدا میکنین از اون کارا میکنین
بعد خنده ی بلندی کرد که منم با خجالت خندیدم آریا بالشو برداشت
پرت کرد سمتش که جا
خالی داد زبونی درآورد
_گمشو اراداراد با خنده در رو بست برگشتم سمت آریا به چشماش نگاه
کردم بدون چشم برداشتن
ازش گفتم
_آریا

آریا

۲-افرین دیگه نگو هممم فهمیدی

چشمت چه خوشگله

–آربا بزارم زمين

چرا_میبیننمون

–ببین

آریا

۲- اخ چرا زدی؟

– پرو پیششون توله

دستم‌و گذاشتم رو کونم و ماساژ دادم و به اریا نگاه کردم

دستتو بردار برو پیششون من تلفن دارم حرف بزنم میام

سری تکون دادم رفتم پیش اراد نشستم.....کوچولوی شهوتی

#پارت72

• آریا •

نگاهی به الین انداختم هنوزم دستش رو کونش بود خنده ای کردم

رفتم داخل دیدم نوید داره

از پله ها میاد پایین رفتم سمتش یقشو گرفتم و کنار گوشش غریدم

دیگہ پیش الین نبینمت

_نه نه اقا داماد چرا حسودی میکنی اگه قسمت اراد نشد خودم
میگیرمش خوشگله رو
نتونستم تحمل کنم مشتش محکمی بهش زدم و گفتم
_ت خواب ببینی
یقشو ول کردم رفتم سمت الاچیق کنار الین نشستم که سرشو رو پام
گذاشت و چشاشو
بست نگاهی به جمع کردم دیدم همه دارن با تعجب نگام می کنن زمو
رو به الین گفت
_الین ماما چرا سرتو گذاشتی رو پای اریا؟_مامان خوابم میاد
_باش ماما جان بیا سرتو بزار رو پاهای من
_نه من میخوام سرم رو پای اریا باشه
_الین بیا
نذاشتم زمو حرفشو ادامه بده گفتم
_بزا بمونه زمو
زمو چیزی نگفت نگاهی به بقیه انداختم که نیلو باخشم به الین نگاه
میکرد سری از،
تاسف تکون دادم و دستمو رو موهای الین گذاشتم و اروم نوازش کردم
بعداز یک ساعت شام رو آوردن خم شدم بوسی رو گونش زدم و اسمشو
صدا زدم
_الین
_موش کوچولو
_خوشگلمکمی چشاشو باز کرد، و خواب الود و گفت
_آریا سردمه
_بیا غذا تو بخور
_نمیخوام فقط، سردمه
کت اسپرتمو در اوردم انداختم روش شروع کردیم به خوردن ولی نوید

نبود چه بهتر

نگاهی به الین کردم خم شدم بوسی رو لبش زدم و بدون توجه به

اطراف غدامو خوردم

ساعت 12 بود هم همه بلند شدن برن خونه شون الین رو بغل کردم

وبه زنمو و عمو گفتم

_میشه الین رو ببرم؟ قراره خودم از مدرسه برش دارم

_باشه ببر ولی عصر برگرد

هنوز حرف عمو تموم نشده بود که زنمو جیغ بلندی کشید....کوچولوی

شهوئی

#پارت73

الین تکونی خورد که به خودم فشار دادمش برگشتم دیدم زنمو رو زمین

نشسته داره گریه

میکنه عمو و اراد سراسیمه پیشش رفتن منم اروم رفتم سمتش

_آیلین چی شده چرا گریه می کنی

_احسان

_جونم عزیزم چی شد

_مامانم

همین حرف کافی بود که زنمو از حال بره

_عمو ببرش ت فشارش افتاده فک کنم

عمو رفت ت به اراد گفتم کیفمو بیاره از پله ها رفتم داخل که الین گفت

_آریا تنهام نزار من میترسمدم گوشش گفتم

_هششششش من پیشتم الینم اروم باش

کمی اروم شد گذاشتم رو کاناپه رفتم پیش زنمو فشار سنج رو برداشتم

به دستش بستم کمی

که گذاشت نگاهی به فشار سنج انداختم فشارش خیلی پایین بود

همیشه برای احتیاط یه

سرم و امپول داشتم زود رگ دستشو پیدا کردم سرمو زدم بعد توش یه
امپول زدم

پیش الین نشسته بودم داشتم با موهاش بازی میکردم که صدای ناله
ی زمو اومد رفتم
سمتش و گفتم
_زمو حالت خوبه

همه دور زمو جمع شدن عمو اومد دستشو گرفت
_آیلین خوبی

_احسان مامانم مرده

همه با تعجب به زمو نگاه می کردیم مادر زمو که سن زیادی نداشت
_قربونت برم اروم باش الان میریم پیششونبعد رو به بابا گفت
_حسام الین میتونه پیش شما بمونه؟

_حتما شما با خیال راحت برین

زمو و عمو رفتن شمال ماهم از خونه ی عمه اومدیم بیرون الین ت بغلم
خواب بود فقط،

چیزه عجیبی که بود این بود که نوید نبود بیخیالش شدم کلید رو داد به
اراد تا اون ماشین
رو برونه....

کوچولوی شهوتی

#پارت74

سوار ماشین شدیم که تقه ای به شیشه ی ماشین خورد اراد شیشه رو
پایین داد که دیدم
باباس.

نگاهی به بابا کردم و گفتم

_کاری، داری بابا؟

_میاين خونه ی خودمون نمیرین خونتون فهمیدینسری تکون دادم که

بابا رفت اراد هم ماشین رو روشن کرد با سرعت به سمت خونه ی
بابا رفتیم رفتار بابا از قبل بهتر شده بود دیگه باهام سرد رفتار نمیکرد
تو فکر این بودم
که الین صدام کرد
_آریا من تنهام ت نرو منو تنها نزار
بازم داشت کابوس میدید گوششو گذاشتم رو قلم سرمو بردم دم
گوشش اروم گفتم
_من اینجام الینم تنهات نمیزارم اروم بخواب
کمی اروم شد سفت بغلش کردم و چشمامو بستم ...
_آریا..... آریا
ده پاشو دیگه اه
با صدای داد اراد چشمامو باز کردم و به اراد نگاه کردم
_وحشی نمیتونی مثل ادم بلند کنی
_الاغ مثل چی خوابیدی
_نکبتاز ماشین پیاده شدیم منتظر موندیم تا سرایدار در رو باز کنه علی
اقا اومد در رو باز کرد
باهم رفتیم داخل
_آریا عزیزم
_بله مامان
_الین رو ببر اتاق بغلی خودت
_چشم
رفتم بالا الین رو گذاشتم رو تخت خودمم رفتم پایین یه لیوان اب با
قرصام رو خوردم
رفتم اتاقم چراغ رو روشن کردم که کاغذی روی اینه دیدم رفتم بازش
کردم که نوشته
بود.....

کوچولوی شهوتی

#پارت 75

روی کاغذ با خودکار قرمز نوشته شده بود
(مواظب موش کوچولوت باش آریا) کاغذ رو مچاله کردم ومشت محکمی
به آینه کوبیدم آینه هزار تیکه شد که در باز شد اراد
سراسیمه اومد ت چون مامان و بابا اتاقشون پایین بود نفهمیدن چه
بهرتر

چی شد؟

هیچی نگفتم و رفتم سمت تخت، نشستم که اراد با نگرانی گفت
_دستتو بده ببینم

نگاهی به دستم کردم دیدم خون میاد چرا متوجه نشده بودم اصلا
دردشو حس نکردم.

اراد رفت جعبه کمک های اولیه رو آورد نشست کنارم اروم رو دستم
بتادین ریخت من

فقط، به اون جمله فکر میکردم کی میخواد به الین آسیب برسونه من که
با کسی دشمنی

نداشتم

_چی شده ده بگو دیگه

نامه رو دادم دستش کمی که گذشت با اعصابانیت بلند شد و با خشم
گفت:

_این کیه عین این نامه رو به منم داده بودن
سرمو بلند کردم با تعجب نگاه ش کردم اومد از یقم گرفت و بلندم کرد

و کوبید به دیوار

نالید_کی بگو کیه این باعث..... شد..... مو... نام.... بمیره

_نمیدونم.نمیدونم

یقمو ول کرد دور تا دور اتاق قدم زد

_اگه بلایی سر الین هم بیاد تا اخر عمرم نمیبخشمت
_آراد

جوابی بهم نداد خواست بره که رفتم دستشو گرفتم
_من نمیدونم کیه. ت شرکتم دشمنی ندارم که همچین کارهایی بکنه
بدون هیچ حرف خیره شده بود زمین چیزی نمیگفت خدااااااااااا این کیه که
اول مونا حالا

الین رو میخواد ازمون بگیره اراد خواست چیزی بگه که صدایی از اتاق
الین اومد به

اراد نگاه کردم با عجله رفتم سمت اتاقش در رو باز کردم دیدم
الین.....کوچولوی شهوتی

#پارت76

•الین•

ت خونه ی قدیمی آقابزرگ تنها بودم یعنی آریا منو ول کرده رفته؟
شروع کردم دور تا دور خونه رو گشتن گریه میکردم اسم مامان و بابا اریا
رو صدا

میزدم که نوید اومد ترسیده عقب رفتم

_نو.....ید

اومد جلوم ایستاد و دستشو گذاشت رو سینه ام هلم داد که خوردم به
نرده

_میخوام اونقدر بزنمت.

الین از بدن کبودت لذت میبرم

از ترس به سکسه افتاده بودم اب دهنمو به زور قورت دادم دستشو به
طرفم دراز کرد

عقب رفتم که از پله ها افتادم پایین.

و جیغ بلندی کشیدم که با تگون های کسی از خواب پریدم نفس نفس
میزدم عرق سردی

رو کمرم و پیشونیم نشسته بود

_الین. الین منو نگاه

نمیتونستم حرکت کنم هنوز تو شوک افتادتم بودم و فقط، چیز های

نامفهومی میگفتم_الین به خودت بیا

فقط، صدا بود میخواستم جواب اریا و اراد رو بدم ولی نمیتونستم حرف

بزنم ترسیده بودم

خودشم خیلی.

وقتی یه طرف صورتم سوخت به خودم اومدم .

دستمو گذاشتم رو صورتم و برگشتم نگاه کنم که چی کسی منو زده

وقتی دیدم آریاس

خودمو پرت کردم ت بغلش با جیغ و صدای، بلند گریه کردم

آریا دستاشو دورم حلقه کرد کنار گوشم اروم زمزمه کرد

_خواب بود فقط، خواب بود الینم. من اینجام اروم باش

_آر... یا..... اون..... میخواد..... باز.. م... م.. نو..... بزنه

_مگه من مردم کسی تو رو بزنه. الان اروم باش خوشگلم خواهش

میکنم

کمی اروم شده بودم ولی نمیخواستم ازش جدا شم خیلی

میترسیدم....کوچولوی شهوتی

#پارت 77

کمی گذشت اراد اومد پیشم نشست

_خوبی

_اره

آریا خواست از خودش جدام کنه که سفت چسبیدم بهش

_من اینجام جایی نمیرم

اراد بلند شد و رفت منو اریا تنها موندیم اریا بغلم کردو باهم دراز

کشیدیم دست آریا روی

موهام بود

_تا وقتی من کنارتم از هیچی نترس هیچی

کمی با حرفاش اروم شدم سرمو بردم گردنش، بوی بدنش رو ت ریه هام
ذخیره کردم

نمیدونم چقدر باهام حرف زد، چقدر با موهام بازی کرد که خوابم برد.

با نوری که به چشمام خورد از خواب بیدار شدم.

دستمو گذاشتم تا چشمامو اذیت نکنه کمی که چشمام به نور عادت کرد
بلند شدم رفتم

دشجویی دست و صورتمو شستم اومدم بیرون نگاهی به اتاقم انداختم

اینجا که اتاق منیست ترسیده خرس مو بغل کردم در رو اروم باز کردم
دیدم خونه ی عمو اینام بدو بدو

از، پله ها امدم پایین دیدم خاله ی آریا و دخترش اینجان همشون

داشتن صبحونه میخوردن

با صدای خواب الودی گفتم

_سلام صبح بخیر

عمو برگشت و با لبخند گفت

_سلام خوشگل عمو

لبخندی به عمو زدم زمو و آریا و اراد و بقیه با خوش رویی جوابمو دادن
خواستم برم

بشینم ولی جایی نبود که آریا گفت

_بیا بغلم بشین الین

با ذوق رفتم سمتش که دختر خاله ی آریا گفت

_چرا رو پای ت بزا بشینه پیش اراد قراره زن اون شه

آراد_قرار نیس الین زن من شه

رو پای آریا نشستم دم گوشش گفتم :-نیلو کم بود اینم اضافه شد

آریا خنده ای کرد که رو به دختر خالش کردم و گفتم

_من اگه بخوام هم رو پای آراد میشنم هم رو پای آریا به ت چه
همه داشتن ریز ریز، میخندیدن ولی دختر خالش قرمز شده بود بدون
توجه بهش به آریا
گفتم

_آریا چرا نوتلا نیس

_الان میگم بیارن

سری تکون دادم که آریا به خدمتکاره گفت نوتلا بیاره....

کوچولوی شهوتی

#پارت 78 انگشتمو کردم ت نوتلا بعد کردم ت دهنم مکیدم وای عاشق

این کار بودم بازم همین کار

رو تکرار کردم که آریا گفت

_نکن

منم مثل خودش اروم گفتم

_چرا

_من میگم نکن ت هم نکن باشه

سری تکون دادم و صبحونمو خوردم

آریا منو گذاشت زمین و گفت

_برو لباساتو بپوش بریم مدرسه

سری تکون دادم خواستم برم که یاد مامان و بابا افتادم رو به عمو کردم

و گفتم

_عمو جون بابا و مامان کجان

عمو یه نگاهی به زنمو و آریا کرد و خواست چیزی بگه که آریا گفت_رفتن

شمال

_یعنی بدون من رفتن دیدن عزیز جون

بغض کردم من عزیز جون رو خیلی دوست داشتم با ناراحتی رفتم اتاقم

لباسمو درآوردم و

میخواستم شلوارمو بپوشم که در اتاق باز شد و آریا اومد ت کنارم نشست و گفت

چرا بغض کردی موش کوچولو

بغلش کردم و گفتم

—آریا آخه اونا رفتن پیش عزیز جون منو نبردن اگه بیان دیگه نمیرم

خونشون پیش ت

ميمونم

۲. خب اونا نتونستن ببرنت درضمن مگه ناراحتی پیش منی

۲. ناراحت نیستم فقط، دلم برا عزیز چون تنگ شده

یدفعه یادم اومد که 5روز دیگه تولدمه با خوشحالی لب آریا رو بوسیدم

و با هیجان گفتم

آریا 5 روز دیگره تولد مه

_میدونم عسلم حالا لباساتو بیوش موهاتم بیار بپافمدونه دونه لباسامو

میپوشیدم آریا هم نگاه میکرد تموم شدم شونه رو بردم دادم دستش

اروم

موهامو شونه زد بعد دوتا بافت خوشگل زد بوسه ای رو موهام زد

– مقنعه تو بیوش بیا

سری تکون دادم و مقنعمو پوشیدم از اتاق خارج شدم که صدای جر و

بحث اراد و آریا

اومد....

کوچولوی شہوتی

#پارت 79

• آریا •

از اتاق الین اومدم بیرون از پله ها اویزون شدم و اراد رو صدا زدم

د آريزونا د ښارونو نومونه

از، اشیزخونه اومد بیرون

بلع۔ بیا اتاق کارت دارم
سری تکنون داد و رفتم اتاق کمی بعد اراد اومد ت
برو حاضر شو قراره بریم روان شناس
بهت قبلا هم گفتم من نمیام حالم خوب شده
حالت خوب شده نه پس، چرا شب ها داری فقط، کابوس میبینی
همه ت خواب هاشون کابوس میبین
اراد منو سگ نکن گفتم میای یعنی میای
نمیام
اخه احمق میخوای افسرده شی تازه حالت کمی خوب شده بازم میخوای
مثل مرده ها
رفتار کنی
خواست جوابی بهم بده که در باز شد و الین اومد ت با لباس های
مدرسه اش چه با نمک
میشه موشم۔ چرا دارین دعوا میکنین؟
داریم حرف میزنیم عسلم برو پایین الان میام
الین رفت و رو به اراد کردم
به خاطر..... مونا
اینو گفتم و از، اتاق خارج شدم رفتم پایین دیدم الین نشسته داره نوتلا
میخوره کل دهنشم
نوتلاس.
ای خدا کی بزرگ میشه این موش من
الین
ترسیده نگام کرد و با تپه تپه گفت
سلام
ت سالن کسی نبود منم از فرصت استفاده کردم لبای الین رو کشیدم
ت دهنم شروع کردم

به خوردنشون کمی که گذشت با صدای کسی، از، هم جدا
شدیم.....کوچولوی شهوتی

#پارت 80

برگشتم عقب فکر کردم باباس، ولی با دیدن اراد و النّا(دختره خاله ی
آریا)ساکت شدم الین
ترسیده چسبید به بازوم و خودشو پشتم قایم کرد النّا با چشم های
عصبی و اراد با چشای
شیطون نگاه میکرد اففف همینو کم داشتیم
النّا با قدم های بلند خودشو رسوند و سیل ی محکمی به گوش الین زد و
با صدای بلندی
گفت

_دختره ی خراب همه آریا رو میخوای هم اراد کور خوندی
خواست ادامه بده که با صدای بلندی فریاد زدم
_دهنتو ببند النّا وگرنه جور دیگه ای میبندمش
کیف الین رو برداشتم و دستشو گرفتم باهم از پله ها اومدیم پایین
برگشتم سمت اراد که
داشت میخندید
_ببند نیشنتو

خنده ی بلندی کرد که باعث شد منم بخندم ولی با صدای حق حق الین
خفه شدمبرگشتم طرف اراد سویچ رو دادم بهش وباهم از خونه خارج
شدیم سوار ماشین شدیم ولی
من رفتم پشت پیش الین نشستم گریش منو داغون میکرد بغلش
کردم که سرشو ت سینم
قایم کرد

_گریه نکن الینم فدات شم من نمیتونم گریه تو ببینم
_اگه..... بابا یا عموو..... بفهمن چی اون موقع دیگه.....

نمیزارن..... ببینمت

اون میترسید دیگه منو نتونه ببینه من فک کردم به خاطر سیلی الناس
لبخندی زدم چقدر

وابستم شده بود

_نترس مگه نگفتم تا من هستم از چیزی نترس

این دفعه با شدت بیشتری گریه کرد

_لعنتی گریه نکن من میمیرم وقتی گریه میکنی

بدون توجه به اراد لبامو بوسید.....

https://t.me/joinchat/sP0oSktFW2EyMTY0کوچولوی شهوتی

#پارت 81

•آریا•

با صدای گوشیم الین ازم جدا شد و خجالت زده سرشو ت سینم مخفی

کرد گوشی رو

برداشتم دیدم میلاده

_بگو

_به به اقا آریا به وقت زحمتت میشه اگه به من زنگ بزنی

_زر نزن میلاد

_کجایی؟

_دارم الین رو میبرم مدرسه

_مگه قرار نبود منم ببرم

_اففف میلاد میخوای بیای چیکار کنی؟

شیطون خندید وگفت_زن بگیرم دیگه

خنده ای کردم کمی با میلاد کل کل کردم و خندیدم بعد گوشیو قطع

کردم.

بعد 5دقیقه اراد ماشینو جلو مدرسه نگه داشت.

با الین از ماشین پیاده شدیم به اراد گفتم منتظر بمونه بعد باهم وارد

مدرسه شدیم رفتیم اتاق
مدیر چون کمی دیرش شده بود در رو زدم رفتیم داخل
_سلام من پسرعموی الین هستم مشکلی پیش اومده بود نتونست بیاد
مدیر_ الان کاغذ مینویسم الین خانم هم میتونه بره سره کلاسش
کاغذو دادم دست الین و لپشو بوسیدم باهاش خداحافظی کردم رفتیم
سوار ماشین شدم
_برو به ادرسی که بهت میگم
_بابا چه جوری بهت بگم من خوبم
_حرف نباشه برو مطب
رسیدیم مطب باهم پیاده شدیم رفتیم داخل به منشی اسم اراد و گفتم
کمی بعد اراد رفت
داخل.....کوچولوی شهوتی
#پارت82
چند ساعت ت مطب بودیم دیگه داشتم خسته میشدم که اراد اومد
بیرون بلند شدم رفتیم
سمتش
_چی شد؟ حالت خوبه
لبخندی زد و چیزی نگفت خودم رفتیم سمت اتاق دکتر در رو زدم وارد
شدم
_سلام آقای دکتر ببخشید وقتتونو میگیرم من برادر اراد جهانی هستم
_بفرماید بشینین
_حال اراد چطوره
_خب چون اتفاقات جلو چشمش افتاده و عذاب وجدان داره و فکر میکنه
همش تقصیر
اونه که به دوست دخترشون تجاوز شده و خودشو کشته شما باید بهش
کمک کنین حرف

هایی بهش بگین که اون مقصر نیست این یه اتفاقی بوده افتاده و
تموم شده و ایشون
تقصیری نداره.وضعیتش زیاد بد نیست فقط، یدونه قرص آرام بخش به
خاطر خواب راحتش نوشتم
_خیلی ممنون دکتر
از دکتر خداحافظی کردم رفتم سمت اراد ت ماشین نشسته بود سوار
شدم و بهش گفتم
_برو خونه ی میلاد
ت راه حرفی نزدیم رسیدیم در رو زدم دیدم کسی باز نکرد کلید خونه رو
داشتم در رو باز
کردم رفتم داخل نگاهی به خونه کردم پر بود از جعبه های پیتزا نوشابه
و چیپس اینا
لباس هاش رو کاناپه ها پهن شده بود از پله ها رفتم بالا در اتاقشو باز
کردم دیدم اقا بغل یه
دختر خوابیده....
_میلاددوددددد
با صدای دادم هم دختره هم میلاد از خواب پریدن که میلاد با صدای
خواب الود گفت
_چطوری آریا.
بعد به دختره گفت
_بخواهیم عزیزم
ای خدا چقدر بی خیال بود رو کردم سمت دختره پولشو دادم که
رفت....کوچولوی شهوتی
#پارت83
سیلی به گردنش زدم که بلند شد و نشست
_عه آریا دختره کجا رفت

_میلاد دهندو ببند وگرنه....

_چی شده سر صبحی اومدی؟

داشتم لباس هاشو ت کمدش میزاشتم برگشتم و گفتم

_قرار بود با ما بیای مدرسه .

در ضمن مگه چند ساعت پیش باهات حرف زدیم

_میام بزا برم حموم بعد. خودشم وقتی زنگ زدم بهت سرحال بودم ولی

دختره انرژیمو

گرفتسیلی دیگه بهش زدم که با خنده رفت تو حموم منم رفتم کمی

سالن رو تمیز کردم و جعبه

های پیتزا رو برداشتم لباس هارو انداختم لباس شویی.....

با میلاد از خونه زدیم بیرون سوار ماشین شدیم

اراد_منو نزدیکی پارک.... پیاده کن قراره با بچه ها بریم بیرون

_باشه

اراد و رو پیاه کردیم میلاد نشست جلو صدای اهنگ رو زیاد کرد شروع

کرد به خوندنش.

جلوی در مدرسه پارک کردم با میلاد پیاده شدیم که زنگ مدرسه خورد

یکی، یکی از

کلاس خارج میشدن

میلاد_جون چه جیگرن.

_هیز

خنده ای کرد که چشمم به الین افتاد رفتم از پشت بغلش کردم و بوسی

رو گونش زدم

_خسته نباشی موش کوچولو

برگشت با خنده گونمو بوسید و گفت_مرسی.اریا کیانا هم با ما بیاد

_چرا که نه عزیزم حتما

دست الین رو گرفتم باهم رفتیم سمت ماشین که الین با جیغ اسممو

صدا زد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت 84

°الین°

دست اریا رو گرفتم رفتیم سمت ماشین که از پشتِ ت دختر نوید رو

دیدم ترسیده با جیغ اسم

اریا رو صدا زدم

_آریا|||

اریا زود برگشت طرفم و دستشو رو صورتم کشید ترسیده بودم

_خوبی. چی شده کوچولوم هوم. نتونستم حرف بزنم فقط با دستم

پشت درخت رو نشون دادم اریا داشت برمیگشت که نوید

از اونجا رفت اریا نگاهی کرد وقتی دید کسی نیست برگشت سمتم

_کسی اونجا نیست که نفس من

_نو.....ید

با گفتن اسمش اریا شوکه بهم نگاه کرد

_بیا بریم عسلم بعد درموردش حرف

میزنیم

سوار ماشین شدیم که میلاد رو دیدم

_سلام میلاد

_سلام عروسک چطوری؟

_خوبم ت چطوری؟

_عه میگذرونیم کمی که گذشت میلاد صدای اهنگ رو زیاد کرد و نگاهی

به کیانا انداخت که کیانا چشم

غره ای بهش رفت که میلاد براش بوسی فرستاد

کیانا_اقا میلاد میشه صدای اهنگ رو کم کنین؟

میلاد_شما فقط امر کن عروسک

منو کیانا با تعجب به میلاد نگاه میکردیم

کیانا_چقدر پرو

میلاد_پرو دوس داری عروسک؟

طول راه کیانا و میلاد فقط بحث میکردن منو آریا فقط بهشون

میخندیدیم اول میلاد رو

رسوندیم میلاد پیاده شد روبه کیانا گفت

_شماره مو میدم بهم زنگ بزن عروسک

شماره رو داد به کیانا و رفت کیانا کاغذ رو انداخت ت جیبش. از بین دو

صندلی رد شدم

و نشستم پیش اریا.

کیانا رو هم رسوندیم خونه شون بعد رفتیم خونه ی عمو.....کوچولوی

شهوتی

#پارت85

از ماشین پیاده شدیم باهم وارد خونه شدیم که زنمو اومد استقبال مون

_خسته نباشی پسر

بعد رو کرد سمت من صورتمو بوسید

_ت هم خسته نباشی فندق زنمو

منو اریا از زنمو تشکر کردیم رفتیم بالا هنوز ذهنم درگیر نوید بود اگه

بازم مثل گذشته

منو بزنه چی؟

لباسامو داشتم درمیاوردم که در باز شد و آریا اومد ت و نشست رو تخت

_بیا بشین

رفتم سمت تخت نشستم پیشش

_بگو_چیو

_چرا از نوید میترسی

از سوالش جا خوردم اگه بهش، میگفتم چیکار میکرد؟

نوید رو میکشت بعد میوفتاد زندان من که بدون اون هیچم

نمى...ترسم

۲۔ دروغ نگو

نه. نه دروغ نمیگم

سگم نکن الین یادته رفتیم رستوران نوید اومد ت ترسیدی من از نوید

دلیل ترسیدن تو

پرسیدم گفت برو از الین پیرس خودشم بهم گفت تو، ت کمرت چال

داری. اون از کجا

میدونه ها

_____

[illegible]

بودم اگه بفهمه منو ول میکنه مطمئناً

—گفتم پاشه خودش میاد بهم میگه چرا از نوید میترسه ولی ت نگفتی یا

همین الان بهم

میگی یا میرم نوید و با دستای خودم میکشم

_____

جوابی ندادم که رفت سمت در از اتاق خارج شد.....

کوچولوی شہوتی

#پارت 86

اگه بکشتش چی؟ نه آریا همچین کاری نمیکنه اگه کرد ت به تصمیم انی

گفتم

اون..... منو..... میزد

وایستاد ولی پرنگشت و منم تونستم راحت حرفامو بگم_وقتی...

از دست چیزی اعصابانی... یا وقتی..... پاکسی دعوا میکرد..... یا

اقا

بزرگ به ت محبت..... میکرد..... میمومد..... منو..... لخت.....

به.... تخت.....

می‌بست..... بعد با کمر بند یا..... خودش منو میزد
وقتی داشتم بهش می‌گفتم همه اون روزا جلو چشمم اومدن احساس
کردم بدنم درد میکنه
دستام عرق کرده بود. آریا چیزی نگفت در رو با ضرب بست و رفت.
افتادم زمین شروع
کردم به گریه کردن.
نمیدونم چقدر گریه کردم که چشم خود به خود بسته شد چیزی
نفهمیدم
°آریا°

حرفهای الین بدجور داغونم کرده بود انگار یکی داشت اون حرف هارو هر
ثانیه تکرار
میکرد

«اون بدنش رو دیده»

«اذیتش کرده اونو زده»

جلوی در نشستم زمین که صدای حق حق الین بیدار شد دستامو
گذاشتم رو گوشام من

تحمل شنیدن گریه ی الین رو نداشتم.

نمیدونم چقدر گذشت که صدای گریه ی الین قطع شد ازجام بلند شدم
رفتم پایین ازخونه

زدم بیرون و شماره ی نوید رو گرفتم جواب نمیداد دوباره زنگ زدم که
جواب نداد شماره

ی نیلو رو گرفتم_جانم

با داد گفتم:

_نوید کجاست

_نمی... دونم

_منو سگ نکن بگو برادر کصکشت کجاست
_به خدا نمیدونم آری
نذاشتم حرفشو ادامه بده گوشی رو قطع کردم بوق کامیون اومد.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_87 کامیون داشت با سرعت میومد سمتم فرمون رو تا آخر
چرخوندم و پامو گذاشتم رو ترمز
و کامیون از کنارم رد شد
با نفس نفس سرمو گذاشتم رو فرمون کمی، که گذشت حالم که جا
اومد روندَم سمت بام
تهران اونجا حالمو خوب میکنه
از ماشین پیاده شدم رفتم نشستم رو صندلی و به تهران نگاه کردم
احساس می کردم تهران
زیر پامه
یاد الین افتادم رفتم به گذشته همیشه لباس های پوشیده میپوشید
بعضی موقع ها که لباسش
میرفت بالا جاهای کبودی میفتاد بیرون ازش میپرسیدم میگفت که
خورده به در ولی وقتی
نوید رفت چندماه بعدش شروع کرد به لباس های باز پوشیدن تاپ
دامن شلوارک همین
جوری داشتم بهش فکر میکردم که گوشیم
زنگ خورد دیدم مامانه حوصله ی جواب دادن نداشتم.
کمی که گذشت اراد زنگ زد خواستم جواب ندَم ولی گفتم شاید کار
واجبی داره
_جانم
_الین ت بیمارستان بستریه
با حرف اراد زود از روی صندلی بلند شدم و

_کدوم بیمارستان چرا چی شده_بیمارستان..... نمیدنم چرا روی زمین
بود آوردیم بیمارستان بیا اینجا
بدون حرف گوشی رو قطع کردم سوار ماشین شدم و با تمام سرعت
روندم سرعتم بیش از
حد زیاد بود از وسط ماشین ها لایی میکشیدم کمی که گذشت به
بیمارستان رسیدم بدون
قفل کردن در های ماشین بدو رفتم سمت پذیرش و اسم الین رو گفتم
منتظر موندم که بهم
بگه کجاست که گوشیم زنگ خورد یه نگاه کردم دیدم عمومه.
اگه جواب ندن نگران میشه اگه بدم الین رو بپرسه چی بگم؟
بلاخره جواب دادم
_سلام عمو
صدای خسته ی عمو اومد
_سلام پسرم خوبی؟
_خوبم عمو جون شما خوبین زنمو حالش خوبه
_عه بد نیست. الین پیشته میخوام باهاش حرف بزنم دلم براش تنگ
شده
_امممم عمو اعصعع الین خوابه وقتی بیدار شد زنگ میزنم
_مطمئنی_امممم اره اره
_خب باشه به همه سلام برسون خدافظ
_چشم خدافظ
گوشی رو قطع کردم رفتم اتاقی که الین توش بستری بود.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_88
رفتم بالا دیدم مامان و بابا و اراد اونجان رفتم پیششون و گفتم
_چی شد؟ اون که حالش خوب بود.

مامان با گریه گفت:

ـوقتی تو رفتی منم رفتم گفتم شاید بچم گرسنه باشه هر چقدر در رو

زدم جواب نداد رفتم

داخل دیدم روی زمین نشسته تبش خیلی بالا بود بدنش داشت

میلرزید.دستی به موهام کشیدم و منتظر موندم دکترش بیاد نمیدونم

چقدر رفتم و اومدم که دکتر

اومد بیرون، رفتم سمتش و گفتم

ـسلام آقای دکتر حال الین چگونه

دکتر عینکش رو در وارد

ـحالش خوبه تبش زیاد بود و فشار عصبی بهش وارد شده هنوز سنی

نداره که

حیف دختری به این خوشگلی دچار فشار و بیهوشی شه. سرمش تموم

شد میتونین

ببرینش، و لطفا داروهایی که میگم رو تهیه کنین

ـخیلی ممنون آقای دکتر

با دکتر رفتم نسخه رو بهم داد رفتم به اراد گفتم بره از داروخونه ی

بیمارستان بخره و به

مامان و بابا گفتم برن خونه

ـچیزی شد حتما خبر بده.

سری تگون دادم و بابا اینا رفتن منم رفتم پیش الین در رو باز کردم

دیدم چشماش بازه در

رو بستم که متوجه من شد اروم سرشو انداخت پایین

ـمنو نگاه کنسرشو بلند نکرد داشت عصبیم میکرد

ـوقتی رفتیم خونه از اول همه چیو بهم میگی فهمیدی؟

سرشو تگون داد و من با صدای بلندی گفتم

ـفهمیدی؟

با صدای ضعیفی گفت

_اره

نمیخواستم باهاش بد رفتاری کنم ولی جز من کسی بهش دست زده
بود و این داشت منو
دیونه میکرد

_چرا نگفتی که داره ت رو میزنه و اذیتت میکنه

_ترسی..... دم

چیزی نگفتم میدونستم میترسه برا همین زیاد سوال نپرسیدم خم
شدم لباسو بوسیدم و کنار

گوشش گفتم

_بخواب موشملا فیه رو روش مرتب کردم و نشستم رو مبل و بهش نگاه
کردم

کوچولوی شهوتی

#پارت_89

°الین°

با صدای آریا که داشت صدام میزد بیدار شدم

_الین. بیدارشو بریم خونه

چشامو مالیدم که آریا سرمو از دستم دراورد هودی مو سرم کرد کفشامو
پام کرد دستمو

گرفت باهم از بیمارستان خارج شدیم

_آریا

_بله

سرد جوابمو داد حقم داشت ولی نمیتونستم سردیشو تحمل کنم_میشع
واسم خوراکی بخری

_نه همیشه به جای این ات اشغالا چیزی های مفید بخور

چیزی نگفتم و فقط بغض کردم باهم راه افتادیم در ماشین رو برام باز

کرد من نشستم در
رو بست ماشین رو دور زد نشست و با سرعت بالا حرکت کرد سرعتش
خیلی زیاد بود
از ترس به صندلی چسبیده بودم اروم نالیدم
_اروم برو
_صدات در نیاد
دیگه چیزی نگفتم و به صندلی چسبیدم ت دلم به نوید فقط فحش
میدادم اگه اون نمیومد اریا
نمیفهمید و باهام سرد نمیشد
رسیدیم اریا در رو برام باز کرد با هم
رفتیم داخل عمو ناراحت نشسته بود رو کاناپه
_سلام عمو
عمو سرشو بلند کرد با دیدنم لبخندی زد با خوشحالی بلند شد و بغلم
کرد
_سلام خوشگل عمو خوبی جاییت درد نمیکنه که. ت که مارو نصف عمر
کردی_ببخشید عمو جون
_فدا سرت قشنگم بیا بشین
با عمو رفتیم نشستیم که آریا لباس هاشو عوض کرد و رفت بیرون
ناراحت شدم.
زنمو برام سوپ آورد با کلی جیگر خوردم و رفتم خوابیدم. نمیدونم چقدر
خوابیده بودم که
بلند شدم رفتم پایین دیدم النّا نشسته رو پاهای آریا.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_90
با بغض بهشون نگاه کردم یعنی دیگه دوسم نداره اروم نشستم رو پله
ها بهشون نگاه کردم

و اشک ریختم آریا دستی به پاهای النا کشید که النا لباسو گذاشت رو
لبای آریا که چشای
آریا بهم افتاد
جیغ بلندی که کشیدم آریا رو ترسید آریا النا رو انداخت زمین و اومد
پیشم سعی کرد منو
اروم کنه ولی من دستامو رو گوشم گذاشتمو بیشتر گریه کردمعمو و
زنمو و اراد اومده بودن سعی داشتن منو اروم کنن ولی من فقط اون
لحظه جلو
چشام بود که آریا بلندم کرد منو برد اتاق و در رو بست و گذاشت رو
تخت منو نشوند رو
پاهاش سفت بغلم کرد و اروم شروع کرد به حرف زدن
_هیسس اروم باش اروم موش کوچولو اون چیزی که ت فکر میکنی
نیست من حالم بده ت
رو این جوری میبینم بد تر میشم فقط، اروم باش
دیگه جیغ نمیکشیدم فقط گریه میکردم آریا منو گذاشت رو تخت رفت
لباس آورد و تنم
کرد کیفمو برداشت و دستمو گرفت
_میریم خونه ی من.
سری تگون دادم که از، اتاق خارج شدیم که عمو اومد و دستی به سرم
کشید و نگران
گفت
_چی شده خوشگل عمو چرا داد میزدی
_هیچی عمو دلم برای مامان و بابا تنگ شده
_این که جیغ و گریه نداره الان آریا زنگ میزنه حرف بزن باهاشون
_مرسی عمو جونبا آریا از خونه خارج شدیم سوار ماشین شدیم حرکت
کردیم خونه ی آریا، آریل ت راه

اصلا حرف نزد نزدیکیه سوپری نگه داشت و رفت کمی بعد با خوراکی
اومد نشست و

حرکت کرد سمت خونه.

باهم از ماشین پیاده شدیم رفتیم سمت ساختمون

کوچولوی شهوتی

#پارت_91

آریا

الین رو اوردم خونه بهش گفتم بره لباساشو عوض کنه منم رفتم غذا

سفارش دادم چون

ملیحه خونه نبود رفتم سمت تلویزیون روشنش کردم فیلمی گذاشتم و

منتظر موندم الین

بیاد. اگه فکرای بد دربارم کنه چی؟

من نمیخواستم النا رو ببوسم باید بهش توضیح بدم

کمی گذشت دیدم داره با خرسش میاد تاپ و دامن کوتاه پوشیده بود

دلم ضعف رفت برای

خوشگلیش اومد نشست وسط، پاهام و سرشو رو سینم گذاشت_آریا

من گشمنه

_الان میارن خوشگلم

سری تکون داد و خودشو کمی تکون داد و بعد به فیلم نگاه کرد نصفه

های فیلم بود که

زنگ خونه رو زدن رفتم حیاط، در رو باز کردم پیتزا و مرغ سوخاری هارو

گرفتم

اومدم داخل رفتم نوشابه و اب اوردم نشستم پیش الین و پیتزاشو باز

کردم سس ریختم

روش دادم بهش بخوره.

با ولع شروع کرد به خوردن غرق نگاه کردنش شدم که نصفشو خورد و

کشید کنار لباش
سسی بود منم کمی مرغ خوردم رو کاناپه نشستم که الین بازم اومد
نشست بین پاهام
نگاهی بهش کردم لباش هنوزم سسی بود.
میخواستم تا میتونستم ببوسمش ولی قهر کرده بودیم ولی بازم
میشینه رو پاهام لبخندی به
این حسود شدنش زدم
یه چشمم به فیلم بود یه چشمم به لباش تو فیلم داشتن همدیگرو
بوس میکردن دیگه نتونستم
تحمل کنم سرشو برگردوندم لبامو گذاشتم رو لباش.
شروع کردم به خوردنشون جوری میخوردم شون که انگار سال ها تشنه
ی اب بودم لبامو
ازش جدا کردم کامل برش گردوندم که پاهاشو دور کمرم حلقه کرد اونم
شروع کرد منو
بوسیدن نفس کم آورد ازم جدا شد ولی لباشو مماس لبام قرار داد وقتی
حرف میزد لباش
روی لبام کشیده میشدن که باعث میشد تحریک شم با نفس نفس و
چشای اشکی گفت
_ دیگه نبینم جز من کسی بشینه رو پاهاتبغض شو قورت داد و ادامه
داد
_ بهت دست بزنه بوسه کنه فهمیدی
با داد گفت: فهمیدی
اخ من که میمیرم براش خواستم جوابشو بدم که لباشو گذاشت رو لبام
شروع کرد به
بوسیدنم....
کوچولوی شهوتی

#پارت_92

نتونستم تحمل کنم انداختمش رو کاناپه خودمم روش خیمه زدم تاپشو
دراوردم گردن

سفیدشو میخواستم کبود کنم مک محکمی زدم که به دستم چنگ زد
شروع کردم به مک

زدن گردنش اونقدر خورده بودم که کلا گردنش خون مرده شده بود به
سینه هاش بوسه

زدم نوک صورتی سینه اش داشت بهم چشمک میزد

سرمو جلو بردم مکی بهش زدم که الین کمرشو بلند کرد و کوبید به
کاناپه وقتی حرکتشو

دیدم با شدت بیشتری شروع کردم به خوردنشون_آه دردم گرفت آریا
اروم

سرمو بلند کردم بوسی رو لبش زدم رفتم پایین تر و دامنشو کشیدم
پایین شورت صورتی

توریش به پاهای سفیدش خیلی میومد بوسی روش زدم بینیمو روش
کشیدم و بوییدم

_بوی بهشتت عالیه الینم

شورتشو از پاهاش دراوردم پاهاشو از هم باز، کردم و نگاهی به بهشت
خوشگلش کردم

سرمو جلو بردم بوسی روش زدم بعد بهش زبون زدم

_اه آریا بیشتر بخور

_چی میخوای خوشگلم

_بخورش

شروع کردم به مکیدنش و با دستم چوچولشو میمالیدم الین فقط با
صدای خمارش اه

میکشید کم مونده بود که ارضا شه سرمو بلند کردم که باهیجان گفت

_ت هم لخت شو

_به به توله ام رو ببین خجالت زده سرشو انداخت پایین تی شرت و شلوار

مو دراوردم

_آریا دراز بکش

خنده ی بلندی کردم و دراز کشیدم....

کوچولویی شهوتی

#پارت_93

دراز کشیدم و الین نشست روم شرتمو درآورد و گفت

_ اوووووووف چه بزرگه

_ت رو دیده برا همین

خنده ی کوچیکی کرد و نشست رو آلتَم خودش رو روش تَکون داد

بهشتش رو آلتَم کشیده

میشد اه عالی بود خم شد لبامو بوسید گردنمو، سینه مو، شکممو

لیسید تا رسید به آلتَم بدون

اینکه نگاه شو ازش بگیره گفت_آریا بخورمش؟

_اگه دوس داری بخور

التمو ت دست هاش گرفت و مالوند بعد گذاشت دهنش مک زد به

سرش که اه مردونه ای

کشیدم وقتی دید خوشم اومد تندتند مک میزد

_اه الین بکن تو دهنِت لیس بزن لعنتی

کارهایی که گفتمو انجام داد عالی میخورد ولی بعضی موقع ها دندون

میزد ولی اونم برام

لذت بخش بود التمو از دهنش کشیدم بیرون سرشو جلو اوردم شروع

کردم به خوردن

لباش اونقدر محکم مک میزدم که صداش کل خونه رو

برداشته بود ازش جدا شدم سرمو بردم نزدیک گوشش گفتم

_الین میزاری از پشت رابطه داشته باشیم

_درد داشت

_اففف باشه علسم

خواستم بهش بگم که با دهنش بخوره که پشت کرد بهم و باسن
خوشگلشو قبل کرد_باشه آریا از پشت بکن ولی کاری کن که دردم
نگیره

بوسی رو چال باسنش زدم و گفتم

_نمیزارم عسلم فقط، ت تنگی برا همین دردت میگیره

سرمو پایین اوردم و شروع کردم به خوردن سوراخ باسنش و بهشتش
اونقدر خوردم که با

لرزشی بین بازو هام ارضا شد بوسی به سرش زدم رفتم کرم اردوم کرم رو
به سوراخش

زدم و انگشت اولمو وارد کردم که اهی کشید و لبشو زیر دندون گرفت
یک انگشتمو کردم

دو بعد از اینکه جا باز کرد التمو اروم اروم فرستادم که از درد جیغ ارومی
کشید و

روکش کاناپه رو چنگ زد....

کوچولوی شهوتی

#پارت_94

کمی مکث کردم بعد کامل واردش کردم اونقدر تنگ بود که که انگار
سوارخش دور التم

حلقه شده بود اروم شروع کردم به عقب جلو کردن آلت من داخل کونش
دستامو سمت دهنش بردم و گفتم_بمکش

انگشتمو با اب دهنش خیس کرد و مکید

انگشتمو دراوردم گذاشتم رو بهشتش تند تند مالیدم لبامو گذاشتم رو
گردنش و شروع

کردم به خوردنش اروم التمو عقب جلو کردم
_آه اوففففف آریا تند تر دستتو تگون بده دردم داره از یادم میره
دستم روی چوچولش گذاشتم و محکم فشار دادم و مالیدم و خودمو
عقب جلو کردم شدت
ضربه ها مو بیشتر کردم
_ای الین چقدر تنگی ت
_آریا تندتر اه خواهش میکنم
با حرف الین حالم بد شد تند تر ضربه زدم با هر ضربه ای که میزد
بدن الین و کاناپه
تگون میخورد صدای ناله های منو الین کل خونه رو پر کرده بود توی
فیلم هم رابطه
داشتن الین نگاهی بهشون کرد با ناله گفت
_آریا اه توام از جلو بکن_نمیشه عزیزم نمیخوام بکارتتو بگیرم
سرعت انگشتامو بیشتر کردم و تند تر ضربه زدم کمی بعد باهم ارضا
شدیم هردومون به
نفس نفس افتاده بودیم اروم ازش بیرون کشیدم که درد نداشته باشه
از رو میز دستمال کاغذی برداشتم هم الینو هم تمیز کردم هم خودمو.
کرم رو برداشتم کمی رو سوراخش ریختم تا زیاد متورم نشه
_آریا نکن
_بزا بزنم زیاد متورم نشه کمی صب کن تموم میشه خوشگلم
وقتی تموم شد رو کاناپه دراز کشیدم الینو هم روی خودم کشیدم که
الین گفت
_بکارت چیه آریا؟
_مگه نمیدونی
_نه نمیدونم ولی امروز درباره ی پریود برام توضیح دادن
_بکارت پرده ای که ت بهشتت هست که نشون میده ت دختره پاکی

هستی و کسی به
بهشتت دست نزده وقتی که ازدواج کنی بکارتتو از دست میدی_درد
داره؟

_کمی درد میکنه خون میاد بعد دیگه درد نمیکنه
سرشو بع معنی فهمیدن تکون داد و سرشو رو سینم جابه جا کرد و
خوابید....

کوچولوی شهوتی
#پارت_95

بوسی رو موهاش زدم و بغلش کردم بردم اتاق رو تخت گذاشتمش و
رفتم شلوارک پام
کردم

دراز کشیدم و الینم کشیدم سمت خودم ت بغلم بود اه تموم ارامشم
بود این دختر

پاهامو رو پاهاش انداختم دستامو دورش حلقه کردم و سرمو داخل
گردنش فرو کردم

ناخوداگاه چشمم بسته شد و خوابیدم.

باتکون های ریزی چشممو نیمه باز، کردم دیدم الین داره تکون میخوره
چشممو باز بستم

سفت بغلش کردم_آریا دارم خفه میشم

جوابی بهش، ندادم که با جیغ اسممو صدا زد که از خواب پریدم
_آریا|||||||

_چی شد

جاییت درد میکنه

کسی اومد

_هیچی داشتی خفم میکردی اه

بدون توجه بهش رو تخت ولو شدم بالش رو بغل کردم کمی بعد الین

نشست رو کمرم خم
شد بغلم کرد و اروم نالید
_پشتم کمی درد میکنه
سریع برگشتم و گرفتمش بین بازو هام نشوندمش رو شکمم اروم
سرشو گذاشت رو سینم
بوسی رو موهاش زدم و انگشتمو رو سوراخ پشتش گذاشتم و اروم
مالیدم
_آریا

_جونم_من کی با تو ازدواج میکنم؟
_به زودی الینم بزا مشکلامون حل شه من ت رو به کسی نمیدم.
_الین
_جونم

_من نمیخواستم النا رو ببوسم میخواستم پیش بزمن که..... ت رو
دیدم

_من.. بهت اعتماد دارم آریا
لبخنده بزرگی زدم بینیشو مالوند به گردنم سرمو بلند کردم به سقف
خیره شدم و موهای
الین رو نوازش کردم.
اول باهم حموم کردیم بعد یه دست لباس تمیز بهش دادم پوشید
صبحونه ی مفصلی به
خوردش دادم و گفتم بره لباساشو بپوشه ببرمش مدرسه خودمم رفتم
لباس پوشیدم امروز
جلسه ی مهمی داشتم باید زودتر میرفتم رفتم پایین دیدم الین نیس
کمی منتظر موندم دیدم
نمیاد

_البییییین زود باش دیگه عه_دارم مقنعه مو میپوشم صبر کن.

_کی میاین منم ببرین میخوام عزیز رو ببینم
مامان جوابی بهم نداد که صداش زدم
_مامان

....._

_مامان
آریا گوشی رو از دستم گرفت و قطع کرد
_چرا قطع کردیانگار اتفاقی، افتاده بود و بهم نمیگفتن.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_97

یعنی چی شده چرا بهم نمیگفتن
_آریا
_جانم

_میشه بگی چی شده

_چیزی نیست موش کوچولو حالا هم برو سر کلاست جلسم دیر شد
خودمو کشیدم جلو لپشو عمیق و خیس بوسیدم که دستشو پشت
گردنم گذاشت لبامو کشید
ت دهنش و محکم مکید. خیلی درد گرفت و محکم زدم به سینهش و ازم
جدا شد

_لبمو کنديخنده ای کرد لپمو بوسید کیفمو برداشتم از ماشین پیاده
شدم و رفتم سمت در برگشتم برای
آریا دست تکون دادم وارد حیاط شدم صف وایستاده بودن رفتم پیش
کیانا وایستادم کمی
بعد باهم رفتیم داخل
زنگ آخر رو زدن با کیانا اومدیم بیرون به دور روبه نگاه کردم ولی آریا رو
ندیدم کمی
منتظر موندم ولی آریا نیومد داشتم نگران میشدم که صدای میلاد اومد

رفتم سمتش

_سلام میلاد. آریا کو چرا نیومد اتفاقی افتاده

میلاد عینکش رو د آورد خنده ای کرد لپمو کشید و گفت

_نفس بگیر دختر آریا خوبه منو اومدم که ببرمت پیشش

نفس راحتی کشیدم کوله پشتیمو که خیلی سنگین بود رو انداختم

زمین و به میلاد گفتم

برداره . میلاد خم شد کیفمو برداره که با صدایی که به زور درمیومد گفت

_چی ت این گذاشتی دختر ت باشگاه وزنه ها اینقدر سنگین نیست

خنده ی کردم و رفتم از طرف کوله ام گرفتم و برگشتم سمت کیانا و

گفتم

_فردا میبینمت کیانا مواظب خودت باشمیلاد تازه متوجه کیانا شده بود

کیانا رو دید نیشش باز شد....

کوچولوی شهوتی

#پارت_98

میلاد با خنده کیفمو پرت کرد ت صورتم و رفت پیش کیانا

_سلام جوجو.

کیانا روشو برگردوند

_سلام

_منتظر بودم زنگ بزنی چشم به راه موندم

_چرا من زنگ بزnm خودت زنگ بزنی

میلاد خنده ای کرد_اخره من که شمارتو ندارم جوجو

رو کرد به سمتم و گفت

_مواظب خودت باش الین

و به رو به میلاد گفت

_اکه میخواستی از الین شمارمو میگرفتی

اینو گفت و رفت سوار سرویسش شد میلاد با نیش باز اومد سمتم

_شماره ی کیانا لطفا
_وقتی کیفو پرت کردی رو صورتم عمرا بهت بدم
میلاد بغ کرده نگاهم کرد منم بی توجه بهش رفتم سوار ماشین شدم
چند دقیقه بعد میلاد
اومد سوار شد و حرکت کرد.
جلوی خونه نگه داشت کیفمو برداشتم پیاده شدم منتظر موندم که
میلاد بیاد ولی نیومد تقه
ای به شیشه، زدم شیشه رو پایین کشید
جانم عروسک چرا نمیای
خنده ای کرد
_برو خونه آریا منتظرته
سری تگون دادم باهاش خداحافظی کردم داخل ساختمان شدم و رفتم
سمت اسانسور منتظر
موندم بیاد اومد سوارش شدم.
جلوی در ایستادم در رو زدم که آریا در رو باز کرد.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_99
°آریا°
الین رو رسوندم مدرسه دیرم شده بود امروز جلسه ام مهم بود اول از
همه زنگ زدم که
بیان خونه رو تزئین کنن هنوز واسه تولدش مونده بود ولی چون
میخواستم ببرمش سر قبر
عزیز خواستم زودتر بگیرم داخل هولدینگ شدم که همه بلند شدند و
سلام دادند رفتم اتاقم و به منشی گفتم اتاق جلسه
رو آماده کنه گوشی رو برداشتم زنگ زدم به میلاد
_هااان

هـان و زهرمار بلد نیستی مثل ادم جواب بدی در واقع اگه ادم باشی.

چون ت جای حساسی بهم زنگ زدی یعنی خیلی حساس

گمشو برو دنبال الین بعد بیار خونه ی من

جان من تنهایی برم اون دختره هم میاد وای چرا زود زنگ نزدی

میلاد فقط، الین میاد فقط، الین میتونی دختره رو هم ببینی.

قطع کن من دختره رو دک کنم بره میرم دنبالش

آدم باش میلاد ادم

خدا فظمنتظر جوابم نموند گوشی رو قطع کرد مرضی نثارش کردم و

رفتم اتاق جلسه.

با خسته نباشید من همه وسایل هاشونو جمع کردن منم وقتمو تلف

نکردم و زود از شرکت

زدم بیرون ت طول راه فکرم پیش الین بود.

کنار عروسک فروشی نگه داشتم پیاده شدم رفتم داخل سفارش خرسی

صورتی که داده

بودم رو گرفتم و رفتم خونه

همه چی خوب بود کیک، بادکنک ها، کادو هاش رفتم لباس هامو

پوشیدم اومدم پایین که

زنگ در زده شد رفتم دیدم الینه در رو باز کردم که اومد منتظر موندم، در

خونه رو هم

باز گذاشتم کمی بعد صدای اسانسور اومد و الین اومد ت.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_100

با دو خودشو پرت کرد ت بغلم و پاهاش رو دور کمرم حلقه کرد هنوز

خونه رو ندیده بود

بوسی به گونش زدم و اروم دم گوشش گفتم :

تولدت مبارک همه کسمواکنشی نشون نداد گذاشتم زمین وقتی

برگشت خونه رو دید جیغ بزرگی کشید الین عاشق
بادکنک های قرمز بود رفت پیش بادکنک کشید پایین باز رفت بالا
چشش به خرس
صورتی بزرگ افتاد رفت سمتش بغلش کرد برگشت سمتم
_این که خیلی بزرگه
خنده ای کردم رفتم سمتش که خودشو کشید بالا شروع کرد به بوسه
زدن به صورتم
_مرسی مرسی دوست دارم خیلی خوشگلن
_برو لباساتو عوض کن الان عمو اینا میان
_بابام اینا
_نه خوشگلم
الین رفت حموم منم رفتم پایین منتظر موندم بابا اینا میلاد و کیانا و
عمه اینا هم بیان
خودشون بهم گفتن زود بگیر فرداش بهش بگو
سرمو تکیه دادم چشممو بستم که صدای الین دم گوشم اومد
_آریاچشمم رو باز کردم خواستم بگم جانم که زبونم بسته شد اونقدر
خوشگل شده بود لباس
پفی جیگریش موهای عسلیش باز بود از دستش گرفتم و نشوندمش رو
پاهام
_میخوای دیونه ام کنی
خنده ای کرد شروع کردیم به بوسیدن هم که صدای در اومد از الین جدا
شدم باهم رفتیم دم
در اول بابا اومد الین رو بغل کرد بعد مامان اراد عمه و نیلو اخر سر هم
میلاد
_تولدت مبارک عروسک امیدوارم با آریا زندگی خوبی داشته باشی و بچه
های

خواست ادامه بده که دستمو رو دهنش گذاشتم کشیدمش ت .
به هممون داشت خوش میگذشت که صدای در اومد به الین گفتم حتما
کیاناست الین رفت
در رو باز، کنه که صدای.....
?

: *haniyeh*

کوچولوی شهوتی

#پارت_101

°الین °با خوشحالی در رو باز کردم دیدم نویده نفسم رفت بازم همون
خاطرات اومد جلو چشم
دستم لرزید که صدای آریا اومد
_الین کیه

وقتی چیزی بهش، نگفتم که اومد پیشم وقتی نوید رو دید منو هول داد
داخل یقه ی نوید رو

گرفت و در رو بست ولی من کاری نکردم همین جوری مونده بودم
به خودم اومدم در رو باز کردم دیدم آریا داره با مشتش میزنه ت صورتش
ترسیده رفتم

سمتش، و از پیرهنش گرفتم کشیدمش

_آر.... یا.... خوا.... هش.... میکنم... نزن.... بیا.... بریم

ولی آریا به حرفم گوش نمیداد مشتش دیگه ای زد که نوید خندید و گفت
_تولدت مبارک الینم

خواستم بگم من الین ت نیستم آریا با داد گفت

_خفه شو خفه شو تا همین جا چالت نکردم یا همین الان از اینجا میری
یا مدرکی که ازت

دارم درست میبرمت گوشه ی زندان تا اخر عمرت میمونی ت همون
هولوفدونیا آریا چه مدرکی داشت؟

نوید پوزخندی زد و گفت

چرند نگو

آریا خم شد در گوش نوید چیزی گفت که رنگ نوید پرید ولی خودشو

نباخت آریا رو هل

داد عقب و رفت.

با آریا روی پله ها نشسته بودیم سرمو روی بازوش گذاشته بودم

چرا؟

چی چرا موش من

چرا نباید یه روز خوشحال باشم

آریا مثل من لبخند غمگینی زد دستمو گرفت باهم رفتیم داخل

کوچولوی شهوتی#پارت_102

از، آریا ممنون بودم خیلی خوب بود یکی از بهترین روز های زندگیم بود

خیلی دوسش

دارم نبودشو نمیتونم تحمل کنم.

با آریا داشتیم میرقصیدیم میلاد و کیانا عمو و زمو هممون داشتیم

میرقصیدیم میخندیدم به

جز، نیلو میدونستم آریا رو دوس داره ولی آریا دوسش نداره.

تشنه ام شده بود رفتم اب بخورم که نیلو اومد ت بدون توجه بهش

داشتم اب مو میخوردم

که دست چپم سوخت اون قدر دردناک بود که جیغ بلندی کشیدم اون

قدر صدام بلند بود که

طمع خون رو احساس کردم.

نشستم زمین که همه سراسیمه اومدن ت اشپزخونه آریا وقتی دستمو

دید با دو اومد نشست

کنار و گفت

چی ریختی ت دستت. اروم الان میریم بیمارستان

نتونستم جوابشو بدم نگاهی به دستم کردم قرمز شده بود و کمی از
پوستم کنده شده و بود
این باعث شد بیشتر گریه کنم آریا بغلم کرد برد ت اتاق کمی کرم زد و
لباسمو در آورد
_آریا دستم خیلی درد میکنه
شروع کردم به گریه کردن آریا بغلم کرد و باهم از اتاق اومدیم بیرون
رفتیم پایین آراد هم
با ما اومد آریا دم گوشم گفت_دردت به جونم خوب میشه
درد دستم طاقت فرسا بود سرمو رو سینه ی آریا گذاشتم.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_103
°آریا°

نگاهی به الین کردم که چشاشو بسته بود کاش به جاش من بودم
دستش خیلی بد سوخته
بود.

بوسی رو موهاش زدم که آراد جلوی بیمارستان نگه داشت پیاده شد
اومد در رو برام باز
کرد با الین پیاده شدیم رفتیم داخل که دکتر ما رو دید یدونه برانکارد
اورد و الین رو بردن
ت اتاقی و ماهم پشت اتاق موندیم
نمیدونم چقدر موندیم که دکتر اومد بیرون و باهم رفتیم اتاقش_خب
آریا جان سوختگیش خیلی زیاد نیست من جای سوختگی رو بستم
یدونه هم سرم و
چند تا ارام بخش زدم که دردش رو کم کنه بهتون چند تا کرم و دارو
میگم از داروخونه
تهیه کنین

منو اراد از دکتر تشکر کردیم نسخه رو از دکتر گرفتم رفتم داروخونه
منتظر موندم نوبتم

شه

الین چه جوری دستشو سوزونده اخه اففف دستى به موهام کشیدم
که رفتم دارو هارو
خریدم

ساعت 3 شب بود که با ناله ی الین بلند شدم رفتم پیشش عرق کرده
بود فک کنم مسکن ها
اثرش رو از دست داده بود رفتم بیرون به پرستار گفتم
_خانم قادری

_بفرمایید آقای دکتر

_برو دوتا مسکن قوی بیار

_حتما

نشستم رو صندلی تا پرستار دارو هارو بیاره
الین دستشو چه جوری سوزونده ت این فکر بودم که یادم اومد نیلو هم
ت آشپزخونه بود.اخه چرا هم چین کاری کرده نفسمو کلافه بیرون دادم
باید زنگ میزدم گوشى رو از جیبم
دراوردم دیدم بابا و عمو بیش از 100 بار زنگ زدن.....

کوچولوى شهوتى

#پارت_104

بدون توجه به اونا شماره ی نیلو رو گرفتم اگه اون باعث شده باشه که
الین به این حال و

روز بیوفته کاری میکنم که ارزوی مرگ کنه اون خودش میدونه وقتی
عصبى بشم چه

کار هایی از دستم بر میاد

_جانم آریا

_یدونه سوال میپرسم اگه راستشو بگی کاری باهات ندارم اگه ندی من
میدونم و ت

فهمیدی؟

ترسیده ارج ای گفت

_ت رو دست الین آب جوش ریختی؟

جوابی بهم نداد که این عصبیم کرد رفتم حیاط و بلند غریدم_آره یا نه
با تپه پته گفت

_نه

جوابی ندادم گوشی رو قطع کردم رفتم داخل که پرستار هم اومد امپول
هارو بهم داد و

تشکری ازش کردم و رفتم پیش الین خیلی اروم و مظلوم خوابیده بود
رفتم سمتش و اروم امپول هارو ت سرم تزریق کردم و جوری کنارش دراز
کشیدم که

دستش اسیبی نبینه دستمو تکیه گاه بدنم کردم و با دست دیگم

شروع کردم به بازی کردن

با موهای خیلی نرم بودن خم شدم بوسی به موهای زدم از موهای
اومدم به گونه اش بعد

گردنش و بازم خم شدم و بوسی زدم بوی شکلات زیر بینیم پیچید و
لبخندی زدم کوچولوم

هنوز از اون لوسیون استفاده میکنه

نمیدونم چقدر باهاش ور رفتم چقدر دم گوشش حرف زدم که خوابم
برد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_105°الین°

چشامو اروم باز کردم بوی الکل زیر بینیم پیچید چرخ زدم که صورت
آریا مماس

صورت‌م بود خواستم بیشتر بهش نزدیک بشم که دست تیر کشید لب‌مو
گاز گرفتم تا آریا بلند

نشه دست سالم‌مو بلند کردم و موهای بهم ریخته اشو کنار زدم.
بدون اینکه دست سوختمو تکون بدم خودمو کشیدم سمتش سرمو
گذاشتم رو بازویش و
چشامو بازم بستم.

ت خواب و بیداری بودم که احساس کردم یکی، داره سرمو می‌زازه رو
بالش که فهمیدم

آریاس، یعنی می‌خواه بره ترسیده چشم‌مو باز کردم دیدم داره میره
سمت در که اسمشو
با بعض صدا زدم

– آریا..... نرو

آریا برگشت و با قدم‌های بلند خودشو بهم رسوند دستمو ت دستش
گرفت و بوسی روش
زد

– جانم موش من. جایی نمیرم می‌خواستم برم برات چیزی، بخرم

لب‌خندی زدم بهش که قرار نیست بره

– بیا جلو خودشو بهم نزدیک کرد

– بازم نزدیک می‌خوام چیزی، بگم

صورتش اون قدر نزدیک بود که نفس‌های گرمش به لبام می‌خورد سرمو
جلو بردم و

لباشو

کشیدم ت دهنم و مک‌های محکمی بهش زدم ازش جدا شدم و گفتم

– اینم هدیه من برا سوپرایزت می‌خواستم چیز

متفاوتی باشه ولی، خب دستم

نذاشت ادامه بدم و این دفعه اون بود که داشت لبامو می‌خورد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_106

دستمو فرو بدم ت موهای پر پشتش و گاز محکمی از لبش گرفتم که با
اخ ازم جدا شد

دستی به لبش کشید و با اخم گفت_این چه کاری بود کردی
خنده ای ریزی کردم که آریا اومد روم و سرشو برد دم گوشم و گفت
_شیطون شدی هااا

و بازم خنده ای کردم آریا گردنمو بوسید ولی یه دفعه گازی نسبتا
محکمی گرفت که جیغ
خفه ای کشیدم آریا ازم جدا شد و با خنده گفت
_اینم تلافیه کارت

رومو ازش برگردوندم و منتظر موندنم بیاد از دلم در بیاره ولی نیومد
نمیدونم چقدر منتظر موندم که صدای در اومد دکتری اومد ت
_سلام خانم کوچولو خوبی؟

_سلام ممنون

_دستت زیاد اذیتت نمیکنه که_نه

دکتر اومد سمت پانسمان دستمو داشت عوض میکرد که گفت
_گردنت چی شده؟

نگاهی به آریا کردم و رو به دکتر گفتم

_یدونع وحشی ت خونمون داریم دوس داره همرو گاز، بگیر
دکتر و آریا خنده ای کردن و منم اخم کردم.

با آریا قهر کرده بودم ولی نمیخواستم دیگه برم خونه ی عمو و آریا
_من نمیخوام پیام خونه ی عمو

از روی مبل بلند شد و اومد نشست کنارم دستمو گرفت و خم شد جای
که گاز گرفته بود

رو بوسید.....کوچولوی شهوتی

#پارت_107

لبخندی رو لبم اومد

_خب چرا نمیخوای

_خب نمیخوام دیگه

_الین چه جوری دستتو سوزوندی؟

شوکه بهش نگاه کردم اگه میگفتم نیلو کرده صدرصد یه بلایی سرش

میاره

_نمیدونم

آریا مشکوک نگاهی بهم کرد خواست چیزی بگه که در باز شد و میلاد با

دست پر اومد

ت

_سلام به عشق من خوبین

_سلام میلاد صندلی رو برداشت و کنارم نشست و یدونه کمپوت باز کرد

و با چنگال جلوی دهنم

گرفت دهنمو باز کردم و خوردم که یدونه هم خودش خورد.

_ت هم میخوری آریا

_جمع کن بریم خونه میلاد

_باشه بابا بزا کمی بخورم بعد

شروع کرد به خوردن کمپوت گاهی هم بهم میداد خواست ظرف دوم رو

باز، کنه که آریا

غرید

_میلاد

میلاد با لبخند مسخره ای بلند شد و باشه ای گفت و رفت بیرون آریا

اومد سمتم پتو رو

کنار زد و لباس بیمارستان رو در آورد نگاهی به بدنم کرد و خم شد بوسی

به نوک سینم

زد که مور مورم شدم آریا فهمید لبخندی زد بوسی به نوک سینه ی دیگه
ام زد و لباسامو

تنم کرد و باهم از بیمارستان اومدیم بیرون سوار ماشین میلاد شدیم
_اول میریم خونه ی ما بعد میریم خونه ت
میلاد با تپه تپه گفت_خونه ی.....من
_بله

خنده مسخره ای کرد و گفت
_عه نمیشه نریم
_چرا

_خب مهمون دارم
_من میدونم مهمون ت کیه زنگ بزن بگو بره
میلاد سری تکون داد و باهم رفتیم خونه ی عمو...
کوچولوی شهوتی
#پارت_108°آریا°

وارد خونه شدیم که بابا ناراحت جلو اومد و جلو الین زانو زد و بغلش
کرد. ت خانواده

همه وابسته ی الین بودن
_حالت خوبه الین جاییت درد نمیکنه
الین خم شد بوسی رو لپ بابا زد و گفت
_نه عمو جون خوبم ت ناراحت نباش

مامان اومد الین رو بغل کرد و باهم رفتیم سمت سالن و نشستیم
_برو ت اتاقت استراحت کن تا من صدات کنم بریم
_کجا میخوایم بریم

_خونه ی خودم
دیگه حرفی بینمون زده نشد و منم یدونه چایی خوردم و رفتم سمت
اتاق الین در رو اروم

باز کردم دیدم با شورت خوابیده و چیزی رو خودش نداخته پیرهن مو
دراوردم رفتم

سمتش و کنارش دراز کشیدم که خودشو انداخت ت بغلم و سینه های
کوچولوش به بدن داغم خورد نگاهی بهش کردم و خم شدم لبامو
گذاشتم رو گردنش و مک محکمی زدم

کارمو چند باز تکرار کردم که از خواب بیدار شد و با چشای خمارش نگاه
کرد. نگاهی به

گردنش کردم کبود شده بود ایندفعه نوک سینه شو کشیدم ت دهنم
مثل بچه شروع کردم به

مکیدن. نوک سینه اشو بین دندون هام گرفتم و کشیدم دستمو اروم
فرستادم داخل شورتش

چوچولشو بین انگشتام گرفتم و فشار دادم
_آریا

فشار انگشتمو بیشتر کردم

_جونم

با چشای خمار و پر نیاز نگاهم کرد خم شدم لبامو گذاشتم رو لباش اروم
مکیدمش دیدم

همراهیم نمیکنه گازی از لبش گرفتم....

کوچولوی شهوتی

#پارت_109

شروع کرد به همراهی کردنم نمیخواستم باهاش سکس کنم هنوز تازه از
بیمارستان اومده

بود انگشتامو دو طرف لبه های بهشتش گذاشتم از هم باز کردم

انگشت فاکمو اروم وارد

سوراخ بهشتش کردم که الین با شهوت گفت_چقدر خوبه

گازی از نوک سینه اش گرفتم که جیغ ارومی کشید

_انگشتتو بیشتر بکن

نمیخواستم آسیبی به پردش بزنم برا همین انگشتمو دراوردم گذاشتم
رو چوچولش تند تند

مالیدم

_اه... بیشتر

گازی از گردنش گرفتم و جایی که گاز گرفته بودم رو بوسیدم سینه های
کوچولوش رو

بردم ت دهنم و مک های محکمی زدم و همزمان دستمو تکون دادم که
با جیغ توی دستم
ارضا شد.

دستم خیس خیس شده بود دستمو دراوردم و گذاشتم ت دهنم و
مکیدم

_چه خوشمزه ای کوچولوی من.

از روش بلند شدم رفتم بین پاهاش و شورت زرد رنگ شو دراوردم
پاهاشو با دستم بالا

نگه داشتم که بهشت تپلش افتاد بیرون سرمو بردم پایین شروع کردم
به لیس زدنش_اه آریا آروم

توجهی به حرف الین نکردم و با شدت بیشتری خوردم.

سرمو بلند کردم دیدم دستشو گذاشته ت دهنش تا صداش در نیاد
پاهاشو از هم باز کردم کل بهشتشو کردم ت دهنم مک محکمی زدم

_آریا کندهمیشه الان

خنده ای کردم و گفتم

_از بس خوشمزه اس

لبه های بهشتشو از هم باز کردم زبونمو وارد سوراخش کردم خوردم کمی
بعد ارضا

شد.....

کوچولوی شهوتی
#پارت_110°الین°

آریا سرشو از، بین پاهام برداشت سرشو گذاشت رو سینم و خوابید
دستمو بردم داخل
موهایش و نوازشش کردم خیلی نرم بودن خم شدم بوسی روش زدم
یه ساعتی بود که سرش رو سینم بود و منم موهایشو نوازش میکردم
دیگه خسته شده بودم
سرش سنگینی میکرد نمیتونستم نفس بکشم اروم صداش کردم
_آریا.

نفسم

با گفتن نفسم چشای پف کرده شو باز کرد سرشو کج کرد و خندید
_من نفستم؟

این دفعه خم شدم پیشونیشو بوسیدم و سرمو تکون دادم و گفتم
_هم نفسمی هم دنیامی هم زندگیمی خلاصه همه کسمی
بوسی رو لبام کاشت و از روم بلند شد رفت بیرون و با لباس و حوله
اومد ت

_میرم دوش میگیرم بد میام میبرمت پاهاتو بشورم_باشه
اریا رفت حموم منم گوشیشو برداشتم بازی کنم قبل از بازی دستی به
نازم کشیدم خیس

بود خم شدم دیدم قرمز شده با فکر چند دقیقه پیش که داشت اون
جوری مک میزد فک

کردم الان کنده میشده

گوشیشو روشن کردم اول رفتم گالریش تا عکساشو نگاه کنم با تعجب
داشتم نگاه میکردم

هیچ عکسی از خودش نبود همش من بودم از وقتی که به دنیا اومدم تا
الان.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_111

داشتم با گوشیش، بازی میکردم که از حموم اومد بیرون و شلوارک شو پوشید و اومد

گوشی رو از دستم گرفت و چشم غره ای بهم رفت دستاشو انداخت زیر زانوها مو بغلم

کرد

_نازم قرمز شده آریا خنده ی بلندی کرد و منو گذاشت زیر دوش دوش رو برداشت و اب رو تنظیم کرد

شروع کرد به شستن بدنم دستاشو کشید رو سینه هام و دستام و بعد دستشو فرستاد بین

پاهام و بهشتمو دست کشید و تمیز کرد

شیر اب رو بست و حوله رو دورم پیچید و از حموم اومدیم بیرون منو نشوند رو تخت

رفت وسایل پانسمان رو آورد

باند دور دستمو اروم باز کرد و انداخت ت سطل و بعد پمادی از توی دارو ها دراورد و

کمی ریخت روی انگشتش و اروم مالید رو زخمم که خیلی بد سوخت دستمو دور مچش

حلقه کردم و با بغض گفتم

_میسوزه نکن

_من قربون اون بغضت شم اگه نزنم زود خوب نمیشه
_اخه

آریا دست تمیزشو گذاشت رو لبام و گفت

_هیششش اروم باش الان تموم میشه

سری تکون دادم که آریا پماد رو زد به دستم دستاشو رفت ت دسشویی

شست اومد

_بزا زخمت پماد رو جذب کنه بعد باند میپیچم دورشرفت سمت کدم و
لباس برام آورد نیم تنه ی نارنجی رنگی رو تنم کرد
_لیمو شیرین های، من دارن بزرگ میشن
نگاهی بهش، کردم خم شد بینشو بوسید شورت ستش رو پوشیدم
شلوار هم پام کردم و بعد
تاپ به خاطر زخمم پوشیدم.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_112

°آریا°

لباسای الین رو پوشوندم و بوسی رو موهاش زدم و دستشو گرفتم
رفتیم سمت اتاق آراد در
رو زدم رفتم داخل دیدم داره سیگار میکشه عصبی رفتم سمتش و
ازدستش گرفتم کف
دستم خاموش کردم
_دیگه از این اشغالات دستت نبینم.
چیزی بهم نگفت_من بیرون کار دارم الین پیشه ت میمونه اگه چیزی
شه بد میشه

بعد رفتم سمت الین و دستشو گرفتم و بوسی بهشون زدم
_موش کوچولو من بیرون کار دارم پیش آراد میمونی اگه نیلو یا الناز
اومد از، پیش آریا
جم نمیخوری باشه
_باشه

از اتاق اومدم بیرون رفتم لباس مناسبی پوشیدم سوئچ ماشین رو
برداشتم از خونه زدم
بیرون اول باید حساب نیلو رو میذاشتم کف دستش گوشی رو برداشتم

زنگ زدم بهش

_جانم

_تا 5 دقیقه دیگه دم در باش

بدون حرفی قطع کردم فک کرد نفهمیدم اب جوش ریخت روی دست

الین

رسیدم دم در خونشون منتظر موندم چند دقیقه گذشته بود که دیدم

اومد و نشستم ت ماشین

همین که نشست دستمو دور گردنش حلقه کردم.....کوچولوی شهوتی

#پارت_113

و کوبیدمش به دیوار و کنار گوشش غریدم

_چیکار کنم باهات هان ت بگو

_مگه من چیکار..... کردم

_یعنی نمیدونی

_نه

باصدای بلندی داد زدم

_فکر کردی خیلی زرنگی

مگه بهت نگفتم الین خط قرمز منه چیزیش بشه نابودت میکنم

از ترس گوشه ی صندلی جمع شده بود تا حالا این جوری اعصابانی نشده

بودم_از قصد... نبود

خنده ی عصبی کردم که بیشتر ترسید دستمو مشت کردم تا بکوبم به

دهنش که

_غلط، کردم به جون اقا بزرگ نزن

با اومدن اسم اقا بزرگ دستمو نگه داشتم و کوبیدم به فرمون و داد زدم

_گمشو پایین اگه یه بار دیگه ت یا داداشت رو دور و ور الین ببینم به

ولله میکشمتون

زود از ماشین پیاده شد و رفت خونه سرمو گذاشتم رو فرمون شروع

کردم به نفس
کشیدن.

چند دقیقه گذشت حالم جا اومد امروز کار زیاد داشتم اول از همه رفتم
شرکت

از ماشین پیاده شدم کلید رو دادم به نگهبان خودم رفتم داخل به
منشی گفتم پرونده هارو

بیاره

داشتم پرونده هارو بررسی میکردم که طبق معمول میلاد بدون در زدن
اومد ت

_سلام عشقم چطوری؟

_میلاد نمیدونم چرا هنوز باهات دوستمنگاهی بهم کردیم و شروع کردیم
به خندیدن....

کوچولوی شهوتی

#پارت_114

تا شب با میلاد مشغول پروژه ای بودیم که فردا باید تمومش میکردیم.
ساعت 10 بود که وسایل هارو جمع کردیم تا بریم خونه ی میلاد، از

شرکت اومدیم بریم

_بیا با ماشین من بریم

_نه باید برم دنبال الین نمیخوام ت خونه تنها بمونه

_پس، بیا باهم بریم

سری تکون دادم و باهم سوار ماشین شدیم و میلاد حرکت کرد

_اون پوشه رو بزار ت صندوق_گذاشتم و یه چیز دیگه فهمیدم

_چی

_ت خارج ت یه باند کار میکنه

پوزخندی زدم

_میدونستم خیلی پست شده

_منو این نزدیکی ها پیاده کن برو غذا بخور میدونم عرضه نداری یدونه غذا بپزی

_بیا امتحان کنیم یه املتی درس کنم برات

_خواهشن بمونه بعد

نزدیکی خونه پیاده م کرد شروع کردم به راه رفتن هوا خیلی بود حالمو خوب میکرد چند

دقیقه بعد رسیدم خونه در رو زدم خدمتکار در رو باز کرد و رفتم داخل دیدم عمه و خاله

اینا اینجان بهشون سلام کردم و رفتم اتاق الین در رو باز کردم دیدم اون ور تخت نشسته

داره شکلات هایی که براش خریده بودم رو میخوره اروم از روی تخت رفتم پشتش

دستامو دور سینه های کوچولوش حلقه کردم و لاله ی گوشش رو گاز گرفتم و گفتم_موش من چی کار میکنه

_هیچی

بوسی رو لپش زدم و گفتم که حاضر شه کمکش کردم لباس گرمی پوشید داروهاشو

برداشتم کیفشو انداختم رو کولم و از اتاق اومدیم بیرون و رفتیم سالن.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_115

دستشو محکم گرفتم و رو به بابا گفتم

_ما داریم میریم

این حرفم باعث شد همه سکوت کنن

_کجا میبری

_خونه ی خودم خودم ازش مراقبت میکنم_الین اینجا میمونه دفعه ی

قبل اجازه دادم چون حالش خوب نبود.

_الانم خوب نیست

دست الین رو گرفتم داشتیم از سالن خارج میشدیم که رو کردم به همه
و گفتم

_من الین رو دوست دارم اینو همه بدونه این حرفم مخاطب خاص داره
از خونه اومدیم بیرون و زنگ زدم به میلاد

_کجایی

_منتظرم پیتزاها آماده شه

_ماهم پیاده میایم بیا اونجایی که منو پیاده کردی

_باش نیم ساعت دیگه اونجام

گوشی رو قطع کردم و دست الین رو کشیدم وباهم هم قدم

شدیم.نگاهی به الین کردم دیدم صورتش خیسه ایستادم و با انگشتم
چونشو گرفتم و سرشو بلند

کردم

_الینم چرا گریه میکنی

....._

_موش من

_اگه عمو به بابا بگه چی اگه نداشتن ت رو ببینم چی؟

_کسی جرعت نداره ت رو از من جدا کنه فهمیدی

بعد از حرفم محکم بغلش کردم و گونه شو بوسیدم بلندش کردم

پاهشو دور کمرم حلقه

کرد و دستاشو دور گردنم.

بوسی رو گردنم زد و سرشو کج کرد و پشت گردنم نفس کشید

_دوست دارم

این دوست دارم برام یه دنیا ارزش داره منم دوست دارم

الینم.....کوچولوی شهوتی

#پارت_116

الین خوابش برده بود کنار جاده وایستادیم تا میلاد بیاد یه ربع دیگه
میلاد اومد از، ماشین

پیاده شد کوله رو گذاشت صندلی پشت در جلو رو باز کرد الین رو
گذاشتم ت بغلم و سوار

شدم در رو بستم میلاد هم سوار شد و حرکت کردیم
_اخه 3تا پیتزا 2ساعت طول میکشه

_خب به من چه کسی که پیتزا درس میکنه دختره

_یعنی میلاد میخوام با این دستام ت رو خفه کنم

_اون موقع کی بهت میگه عشقم

_نکبت

شروع کرد به خندیدن تا خونه فقط باهم خندیدیم جوری که الین بیدار
نشه رسیدیم خونه

ریموت رو زد در باز شد و ماشین رو بردیم داخل الین رو بغل کردم میلاد
کوله و پیتزاها رو برداشت و باهم وارد خونه شدیم الین رو بردم داخل

اتاقم چون زیاد ت خونه ی هم

بودیم اتاق های جدایی ت خونه داشتیم.

هودی شو اروم در اوردم تا از خواب بیدار نشه شلوارشم در اوردم رفتم
سمت کوله اش

تاپ شلوارکی دراوردم و رفتم سمتش لباس هارو تنش کردم پتو رو هم
روش کشیدم بوسی

رو موهاش زدم و رفتم بیرون

از پله ها میومدم پایین دیدم میلاد داره حرف میزنه و میخنده

_هممم من دلم برا بهشت خوشگلت تنگ شده

خواست ادامه بده که پس گردنی محکمی بهش زدم که گوشه افتاد

زمین زود گوشه رو از

زمین برداشت به دختره گفت
_عزیزم من برم فردا همو میبینم خدافظ
من رفتم رو مبل نشستم که میلاد کوسن رو برداشت و کوبید رو صورتم
_آریا گند زدی ت حسم اع
_نکبت بیشعور ت ادم نمیشی مگه اومدیم کار کنیم این مسخره بازی
چیه

_ولی خدایی دختره بهشتی داره ادم میخواد فقط بلیسهخواست ادامه
بده همون کوسنی که انداخته بود رو پرت کردم رو صورتش
نقشه هارو گذاشتیم روی میز رفتم قهوه اوردم شروع کردیم به کار
کردن.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_117

°الین°

غلطی ت جام زدم که دستم درد گفت و جیغ ارومی کشیدم و بلند شدم
به دستم نگاه کردم

دورش باند پیچی شده بود و چیزی دیده نمیشد خواستم بلند شم که
چشمم به اطرافم افتاد

ترسیده نگاهی کردم به دور و ورَم کردم.

زود بلند شدم من کی اومدم اینجا، اینجا کجاس

اروم از اتاق اومدم بیرون و از راهرو گذشتم که آریا رو دیدم با بغض
دویدم و خودمو

پرت کردم ت بغل آریا دستامو دور گردنش حلقه کردم آریا هم منو بغل
کرد

_من اینجا چیزی نیست_فک.. کردم.. منو دزدیدن

خنده ی بلندی کرد که سرمو بلند کردم دیدم میلاده چشم غره ای رفتم
_کسی حق نداره بهت بگه ت غلط میکنن بدزدنت

بعد با صدای اروم و عصبی گفت
_برو لباس مناسبی بپوش توله سگ
نگاهی به لباسام کردم و بعد به آریا از روی پاهاش بلند شدم و رفتم
اتاق کوله مو برداشتم
لباس مناسبی برداشتم پوشیدم و از اتاق اومدم بیرون رفتم پیش آریا
نشستم و اروم گفتم

_میتروسم

نگاهی به میلاد کرد و بهش
_برو میز و اماده کن ما بیایم
میلاد بلند شد و رفت آریا هم منو از مبل بلند کرد و نشوند رو پاهاش با
موهام بازی کرد_از چی الینم؟
_خب عمو به بابا میگه بلکه بابا نخواست من و تو باهم باشیم
دستاشو قاب صورتم کرد و با صدای آرومی زمزمه کرد

_فراریت میدم

خنده ای کردم و لبامو گذاشتم رو لباش یه دل سیر بوسیدم که صدای
میلاد اومد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_118

_مجرد هست لطفا رعایت کنید عه

با حرف میلاد از آریا جدا شدم خجالت زده سرمو ت گردن آریا گذاشتم
_مزاحما آریا منو بلند کرد و باهم به طرف اشپزخونه رفتیم

_من مزاحمم آریا خان؟

_اره ت مزاحمی نکبت

منو گذاست رو صندلی و باهم شروع کردیم به خوردن پیتزا خیلی گرسنه
بودم و کل پیتزا
رو خوردم.

گوشی آریا زنگ خورد و از پشت میز بلند شد و رفت و کمی بعد با گوشی
اومد و گفت

_بیا عموعه

گوشی رو از دست آریا گرفتم

_الو سلام بابا

_سلام عزیزکم خوبی؟

_خوبم بابا.

ت خوبی

کی، میاین؟ _منم خوبم فردا میایم

_مامان خوبه؟ گوشی رو میدی به عزیز

_مامانم خوبه. وقتی اومدیم درباره ی عزیز حرف میزنیم

من برم مواظب خودت باش به حرف آریا گوش بده. دوست دارم عزیزم

_ت هم مواظب خودت باش. دوست دارم

گوشی رو قطع کردم دادم دست آریا و از میز بلند شدم و رفتم نشستم

روی مبل و به

تلویزیون خاموش خیره شدم...

کوچولوی شهوتی

#پارت_119

هیچی نمیگفتم فقط خیره شده بودم تلویزیون اگه عزیز چیزیش شه

چی؟ اون قدر غرق

فکر شده بودم که صدا زدن های آریا رو نمیشنیدم_الین یه چیزی بگو

_چیزیم نیست فقط نگران عزیزم

رنگ و نگاه آریا غم گرفت و حدسم به یقین تبدیل شد که اتفاقی افتاده

بوسی به موهام زد و رفت کنار میلاد شروع کردن به کار کردن من بی

حال تلویزیون رو

روشن کردم و به فیلم نگاه کردم

نمیدونم ساعت چند بود رفتم سمت آریا سرمو گذاشتم رو پاهاش

_برو ت اتاق بخواب

_میخوام پیش ت بخوابم

_بلکه دیر تموم شدم

_عیبی نداره

چشمامو بستم که خوابم برد اون قدر خسته بودم. با احساس معلق شدن ت هوا چشمامو نیمه باز کردم نگاهی به اطراف کردم دیدم آریا داره

منو میبره به اتاق سرمو رو سینه اش گذاشتم و چشمامو بستم. آریا منو گذاشت رو تخت و خودش رفت لباس هاشو درآورد و با بالاتنه ی لخت پیشم

دراز کشید دستاشو دورم حلقه کرد

_خوب بخوابی موش کوچولو

بوسی رو لپم زد منم چرخیدم بوسی به لباس زدم و خوابیدم

کوچولوی شهوتی

#پارت_120

°آریا°

پشت دستمو اروم رو صورت الین کشیدم و به حرف عمو فکر کردم اگه

مخالفت کرد باید

چیکار میکردم.

باید تنها باهاش حرف بزنم اگه تحت تاثیر حرف های بابا و عمه اینا قرار بگیره الین رو

ازم دور میکنن . با هزار فکر و خیال خوابیدم .

صبح زود تر از همشون بیدار شدم لباس پوشیدم و از خونه زدم بیرون

ساعت 6صبح

مثل همیشه به بام تهران رفتم

روی صندلی نشستم و به خورشید که داشت طلوع میکرد نگاه کردم و
فک کردم

به خودم به الین به اراد مامان بابا عمو حتی نیلو و نوید. قراره چی بشه
امروز عمو میومد

حتما بابا بهش گفته بود. ت افکارم غرق بودم که گوشیم زنگ خورد
_الو

_آریا

_جونم موش من

_کجا رفتی؟

_بیرون کار داشتم الان میام

_باش زود بیا_چشم چیزی نمیخوای

_هممم از اون شکلاتا بخر برام

_چشم خدافظ

_خدافظ

گوشی رو گذاشتم تو جیبم و بلند شدم و روبه آسمون زمزمه کردم

_منو و الین رو از هم جدا نکن

سوار ماشین شدم و روندم سمت خونه و ت راه برای الین شکلات

خریدم.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_121

در رو باز کردم و رفتم داخل میلاد روی کاناپه خوابیده بود بی سر و صدا

رفتم اتاق

خودم.در رو اروم باز کردم رفتم داخل الین روی کاناپه نشسته بود

داشت به بیرون نگاه میکرد

شکلات هاشو از کیسه در آوردم و اروم نزدیکش شدم

_صبح بخیر خوشگلم

برگشت و نگاهی بهم کرد و با چشایی که پر از اشک بود نگاهم کرد
شکلات هارو

انداختم زمین و رفتم کنارش زانو زدن

_قربونت برم چرا گریه میکنی

با این حرفم بغضش ترکید و خودشو انداخت تو بغلم و گریه کرد

دستامو دورش حلقه

کردم به خودم فشار دادم

_چی شده

_آریا

_جونم

_ت.. خواب.... دیدم..... عزیز.... مرده

دستام شل شد الین هنوز نمیدونست که عزیز مرده با یه خواب به این

حال افتاده اگه بدونه

مرده چی میشه_الین ببین میخوام چیزی رو بهت بگم خب

_باش

_عزیز..... مرده

نگاهی بهم کرد و خندید

_دروغ میگی نه

سرمو تکون دادم شروع کرد به جیغ کشیدن و دست و پا زدن

کوچولوی شهوتی

#پارت_122

لعنت بهم کاش نمیگفتم به خودم فشار دادمش

_الین غلط کردم گفتم جیغ نزن.جیغ زد و با صدای بلندی گف

_منو ببر پیش مامانم

از خودم جداش کردم و دستامو قاب صورتش کردم

_باش میبرمت فقط اروم باش

بلند شدم وسایل هاشو جمع کردم دستشو گرفتم باهم از اتاق اومدیم بیرون .

رفتم سمت میلاد و صداش زدم

_میلاد

.....—

_میلاد

باصدای بلندی اسمشو صدا زدم

_ میلادددددددداز خواب پرید و شروع کرد به چرت و پرت گفتن

_سلام.توکی هستی.من کجام. اصلاان من کیم.

_خفه شو میلاد

دستی به صورتش کشید

_بمیری آریا هان چیه

_دارم میرم نمیتونم پیام شرکت خودت همه چی رو حل کن

سرشو گذاشت رو بالش و گفت

_باشه

دست الین رو گرفتم و باهم اومدیم بیرون و سوار ماشین شدیم و

گوشی رو برداشتم زنگ

زدم به عمو.....کوچولوی شهوتی

#پارت_123

شماره ی عمو رو گرفتم که بعد چند بوق جواب داد

_الو

_سلام عمو

_سلام خوبی

_مرسی عمو

_جانم

_خب من به الین گفتم که..... عزیز مرده

صدایی از عمو نیومد اروم صداش زدم
_عمو_1ساعت دیگه اونجاییم
بدون حرفی قطع کرد نگاهی به الین کردم چشاش قرمز شده بود
_الینم گریه نکن فدات شم
_چرا چرا وقتی گفتم منو هم ببرین دروغ گفتین هاااان
چیزی نگفتم چی میخواستم بگم چیزی نداشتم.
رسیدم فرودگاه منتظر موندیم الین چیزی نمیگفت فقط گریه میکرد و
این منو دیونه میکرد
گفته بودم نمیزارم کسی باعث گریه اش بشه حتی خودم حالا من باعث
شدم گریه کنه
دیگه داشتم خسته میشدم خبری از عمو اینا نبود گوشی رو برداشتم
زنگ بزnm که الین با
جیغ زنمو رو صدا کرد
_ماماااااان
نگاهی به در ورودی کردم که عمو و زنمو و یه پسری رو دیدمکوچولوی
شهوئی
#پارت_124
°الین°
میدونم بهم دروغ میگن عزیز زندس دویدم سمت مامان و اسمشو صدا
زدم
_ماماان
و خودمو پرت کردم ت بغلش مامان سفت منو به خودش فشار داد
منو از خودش جدا کرد و دستاشو قاب صورتم کرد و شروع کرد به بوسه
زدن
_قربونت برم من.
_مامان

جانم.

جانم فدات شم

عزیز..... عزیز..... مردهمامان چیزی نگفت و دستاش از صورتم افتاد

پایین و نگاهی به بابا کرد

آریا بهش گفته

مامان ناراحت نگاهم کرد و بازم بغلم کرد.

اره...عزیز... رفت

لبخندی زدم از مامان جدا شدم رفتم بابا رو بغل کردم. بابا منو بلند کرد

پاهامو دور کمرش

حلقه کردم سرمو رو شونه اش گذاشتم

بخواب عزیزم

منو میبری قبر عزیز

میبرمت قند عسلم

لبخندی زدم

بخواب تا خونه خوابم نمیومد ولی چشمم خیلی درد می کرد چشمامو

بستم و کمی بعد به عالم بی خبری

رفتم

کوچولوی شهوتی

#پارت_125

آریا°

نگاهی به پسر خاله ی الین انداختم که زوم الین بود عصبی دستمو دور

فرمون محکم

کردم

عمو من متاسفم نمیخواستم

ادامه حرفم با بالا رفتن دست عمو نصفه موند با مهربانی گفت

تقصیر تو نیست ما باید زود تر بهش میگفتیم

_ برم خونه ی خودتون یا ما_برو خونه ی خودتون
_چشم

بازم نگاهی به عقب انداختم دیدم پسره داره موهاشو نوازش میکنه
دیگه نتونستم تحمل کنم
_عمو معرفی نمیکنی

پسر نگاهی بهم کرد و چشم غره ای بهش رفتم که دستاشو برداشت به
جای عمو جواب
داد

_پسر خاله ی الین هستم سینا
_خوشوقتم

_همچنین

خودش خوب میدونست میشناسمش اونم منو میشناخت ولی خب باید
دست لعنتیشو از

موهای زندگیم بر میداشت وگرنه همینجا خورد میکردم.

جلوی خونه پارک کردیم و باهم پیاده شدیم عمو خواست الین رو بگیره
که سینا دستشو

انداخت برداره که صدای ماشینی اومد از فرصت استفاده کردم و الین رو
برداشتم و بهماشین نگاه کردم ماشین اراد بود با حالتی اشفته و داغون
پیاده شد درس نمیتونست راه بره

که عمو رفت زیر بغلشو گرفت که اراد عمو رو بغل کرد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_126

°آراد°

تولد یکی از دوستانم بود حاضر شدم و رفتم سوئچ رو برداشتم از خونه
زدم بیرون باید به

خودم میومدم میشدم اراد قبل.

سوار ماشین شدم و رفتم باغی که سیاوش گفته بود.
رسیدم باغ ماشین رو پارک کردم و کارت دعوت رو دادم و وارد شدم بوی
ادکلن های تلخ
و شیرین سیگار همه جارو پر کرده بود. همه ت بغل هم ولو شده بودن
رفتم سمت بار
یدونه گفتم ویسکی، بده.
فک کنم 10 ویسکی بود که داشتم میخوردم از جام بلند شدم رفتم
سمت سیاوش و گفتم_تولدت مبارک مرده گنده
برگشت و با دیدن من خوشحال شد و مردونه بغلم کرد
_خیلی خوشحالم که میبینمت
کمی باهم حرف زدیم ازش خداحافظی کردم حالم خوب نبود مست شده
بودم رفتم سمت
خروجی خواستم برم که صدای دختری میومد که داشت التماس میکرد
خواستم برم ولی
جسم مونا و زجه هاش اومد جلو چشمم که راه رفته رو برگشتم نگاهی
به اطراف کردم و
به صدا گوش دادم از ته باغ میومد. جلو تر رفتم دیدم یه دختره ریزه ای
داره تلاش میکنه
که از دست مرده فرار کنه مرده مست بود
عصبی شدم دستمو مشت کردم و دویدم سمت مرده و کوبیدم به
صورتش
_عوضی کثافت. کصکش. بی ناموس
همون جوری داشتم فحش میدادم که دختره دستمو گرفت
_ولش کنین بیاین بریم خواهش میکنم
نگاهی بهش کردم چقدر چشاش شبیه مونا بود اروم اسمشو زمزمه
کردم

_مو... ناكوچولوى شهوتى

#پارت_127

از روى مرده بلند شدم و لگد محكمى بهش زدم و رفتم سمت دختره
دستامو قاب صورتش
كردم

_مونا.... تو.... زنده اى

صورت دختره پر از اشك بود

_من مونا نيستم اسمم آشاس

با شنيدن اسمش دستام از صورتش جدا شد و با زانو افتادم زمين
اسمشو فرياد زدم

_موووووونا

حالم دست خودم نبود بلند شدم دست دختره رو گرفتم و باهم وارد
ويلا شديم_ولم كن برم ممنون منو نجات دادى
_خفه شو

چيزه ديگه اى نگفت در اتاقى رو باز كردم و هولش دادم اتاق

_كاريم نداشته باش

_هه زود لخت شد

ترسيده جيجى كشيد و كمك خواست. ولى من حالم دست خودم نبود
رفتم سمتش و يقه ي

لباسش و كشيدم كه لباس جر خورد از زير لباس چيزى نپوشيده بود
بدن خوشگل و

سفيدش افتاد بيرون هولش دادم افتاد رو تخت خودمم رو پاهاش
نشستم

_تو رو خدا تو رو خدا ولم كن من دخترم

حرفاشو نميشنيدم كت و پيراهن مو دراوردم روش خيمه زدم و لبامو
گذاشتم رو لباس و

نرم بوسیدم دستمو گذاشتم رو لباس کشیدمش بدون هیچ پوششی
زیرم بود.

شروع کردم به بوسه زدن به بدنش رسیدم به بهشتش کمی بالاش مو
داشت ولی صورتی

بود سفید لاشو باز، کردم و زبونمو روش کشیدم مک زدم و با دست
دیگم سینه شو می

مالیدم حشری شده بود دیگه تقلا نمیکرد.....کوچولوی شهوتی
#پارت_128

نال هاش بلند شده بود دیگه نتونستم تحمل کنم شلوارمو دراوردم و
آلتمو واردش کردم که

دختره داد زد

_عوضی من دختر بودم

توجهی به حرفش نکردم و شروع کردم به ضربه زدن اخ خیلی تنگ بود.
دیگه صدای

دختره نمیومد فقط، ناله های ریزی میکرد داشتم ارضا میشدم التمو
دراوردم که با دیدن

خون فهمیدم چه غلطی کردم ولی اصلا ت حال خودم نبودم روی دختره
دراز کشیدم سفت

بغلش کردم و خوابیدم

باصدای گریه ای از خواب بیدار شدم نگاهی به اطراف کردم و بازم
خوابیدم که ایندفعه

صدای گریه بلند تر اومد دستامو رو چشمم گذاشتم و فشار دادم بلند
شدم و نگاهی به

سمت چپم انداختم دختری لخت دیدم که داشت گریه میکرد .

_ت کی هستیوقتی صدامو شنید بیشتر ت خودش جمع شد

_گفتم کی هستی

باز شروع کرد به گریه کردن اففف خواستم بلند شم که دیدم تخت پر
خونه و لباسی ت تنم
نیس تازه همه چی یادم اومد
نجات دادن دختره
صدا زدن مونا
تجاوز کردن به دختره
خدا من. من به دختری تجاوز کردم دستمو داخل موهام بردم و برگشتم
سمتش

_اسمت چیه. چند سالنه
چیزی نگفت ایندفعه با صدای بلندی داد زدم
_اسمت و سالت رو پرسیدم مگه کری
_آشاش.....19سالمه
داشتم میمردم من به دختری تجاوز کردم_ت مهمونی چه غلطی میکردی
_به... اجبار..... دوستم..... اومدم
کوچولوی شهوتی
#پارت_129

اففف خدا حالا چیکار کنم نکنه اینم خودشو بکشه نگاهی بهش کردم
_بلند شو لباساتو بپوش شمارتو بده باهات تماس میگیرم وای به حالت
بلایی سرت بیاری
ترسیده نگاهم کرد
_چشم

بلند شد نگاهی به بدنش کردم چقدر خوشگل بود_ولی من لباسی ندارم
بلند شدم لباس های خودمو پوشیدم و رفتم پایین یه دست لباس
گرفتم و اوردم دادم بهش
شمارشو گرفتم پول دادم که با تاکسی بره باهم از پله ها میومدیم پایین
ولی دختره

نمیتونست.

دست انداختم زیر زانوهاش و بلندش کردم که دختره هیییین بلندی

کشید دستاشو دور گردنم

حلقه کرد نگاهی بهش کردم که سرشو انداخت پایین رسیدم دم حیات

گذاشتمش زمین

_یادت نره چیا گفتم

_باش

تاکسی گرفتم و دختره رو فرستادم خونه خودمم رفتم یدونه مشروب

برداشتم و سوار

ماشین شدم تا خود خونه خوردم.

جلوی خونه پیاده شدم داشتم میفتادم که یکی منو گرفت نگاهی بهش

کردم دیدم عمو هس

خودمو پرت کردم بغلش که بغلم کرد و به بقیه گفت

_برین ت الان میام

همه رفتن منم با زانو اومدم زمین عمو همه چیو میدونست اون کمکم

کرد خودمو جمع

جور کنم حتی میدونست الین رو نمیخوام_چی ت رو این جوری به هم

ریخته

_عمو

_جانم

_به دختری..... تجاوز..... کردم

شروع کردم به تعریف کردن ماجرا

کوچولوی شهوتی

#پارت_130

عمو نگاهی بهم کرد

_عقدش کنشوکه نگاهش کردم ولی چاره ی دیگه ای نبود. اگه دختره

بلایی سر خودش میاورد
خودمو هیچ وقت نمی بخشیدم

_چشم

دستم گرفت منو بلند کرد

_کاری که پیش اومده نزار دختره احساس تنهایی و سرافکنده گی کنه

_چشم

با عمو وارد حیاط، شدیم دست و صورتمو شستم و رفتم تو همه بودن
حتی پسر خاله ی

الین و این بهترین موقعیت بود که بگم میخوام ازدواج کنم

رفتم پیش عمو نشستم

_میخوام یه چیزی بهتون بگه

همه ساکت شدن و به من نگاه کردن نفس عمیقی کشیدم

_میخوام ازدواج کنم

همه شوکه به من نگاه کردن_چی میگی ت اراد

_همون که شنیدی مامان

_کی هس

_ اسمش آشا 19سالشه دختره خوبیه

همه بهم نگاه کردن و بدون توجه بهشون رفتم اتاقم.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_131

°آریا°هممون ت شوک حرف اراد بودیم ولی مطمئنم هنوزم مونا رو دوس

داره اففف از یه

طرف اراد از یه طرف الین از یه طرف نوید که معلوم نیس کجا فرار کرده

حالا هم این

سینا که فقط، به الین نگاه میکنه

حالم بد بود بلند شدم رفتم سمت اتاقم در رو اروم باز، کردم که الین

بیدار نشه.

اروم خوابیده بود رد اشک ها رو صورتش مونده بود کنارش دراز کشیدم
بغلش کردم و

بوسی به گردنش زدم عمیق بوییدم چشمامو بستم و خوابیدم

با تکون های ریزی بیدار شدم ولی چشمامو باز، نکردم

_اففف مگه قراره فرار کنم این جوری بغلم کردی

خنده ی ریزی کردم و سفت بغلش کردم

_اصلا من با ت قهر بودم چه جوری اومدی اینجا

خوشگلم با من قهر کرده سرمو گذاشتم دم گوشش و گفتم

_قهری

_مگه خواب نبودی_جوابمو بده؟

_اره

دستامو باز کردم و ازش جدا شدم روش خم شدم به اجزای صورتش

نگاه کردم لباش

چشماش...

_من به خاطر خودت نگفتم

نگاهی به چشمام کرد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_132

°الین°

به چشماش نگاه کردم از چشماش نگرانی مبارید سرمو انداختم پایین

و گفتم

_دوست دارمخنده ی بلندی کرد روم دراز کشید

_ای خفه شدم

کمی خودشو جابه جا کرد

_داری منو دیونه میکنی الین

صداش خیلی بم بود
_داری با نگاهت منو میکشی
_من دوست ندارم دیونه اتم
_سرمو به سینه اش، چسبوندم
_به حرفات ادامه بده میخوام بشنوم
_چیزه زیادی ندارم بگم فقط، بدون من عاشقتم نفسم به نفست بنده
_ت تموم زندگی منی
_قند ت دلم کیلو کیلو داشت اب میشد_بریم پایین
_نه
_چرا
_یدونه بوس بده
_سرمو جلو بردم اروم لبامو گذاشتم رو لباش شروع کردیم به بوسیدن
_همدیگه خواستم جدا
_شم که آریا نداشت و شدت بوس هاشو بیشتر کرد صداش ت اتاق
_پیچیده بود...
_کوچولوی شهوتی
_#پارت_133
_نفس کم اوردم و دستامو رو سینه ش گذاشتم فشاری بهش دادم وقتی
_فهمید عقب کشید و
_پیشونیشو به پیشونیم چسبوند.هر دو نفس نفس میزدیم
_دلم برا رابطه باهات تنگ شده
_با حرفش خجالت کشیدم سرمو انداختم پایین
_میخوای
_یکی میاد. نمیخوام
_لای گوشمو مکید دستشو اروم رو بدنم به حرکت درآورد
_ولی به ریسکش می ارزه

دل من بر اش تنگ شده ولی الان نمیخواستم و از یه طرف نمیخواستم
دلشو بشکنم

_نمیخوام

سرمو انداختم پایین که آریا بغلم کرد

_چشم_آریا

_جونم

_چرا دیگه بهم نمیگی موش کوچولو

خنده ی بلندی کرد و شروع کرد به قلقلک دادنم

_موش کوچولو

بازم شروع کرد به قلقلک دادنم باهم شروع کردیم به خندیدن و لب

گرفتن که در باز

شد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_134

ترسیده با آریا برگشتیم دیدم بابا داره نگاهمون میکنه ترسیده ت خودم

جمع شدم آریا زود

از روم بلند شد_عمو میتونم توضیح

نذاشت حرفشو ادامه بده سیلی محکمی بهش زد که جیغی کشیدم و

شروع کردم به گریه

کردن

_بابا

_خفه شو بلند شو بریم

نگاهی به آریا کردم که سرشو پایین انداخته بود بابا دید حرکتی نمیکنم

خودشو بهم رسوند

و از دستی که سوخته بود گرفت جیغم بلند شد بابا ترسید به من و آریا

نگاه کرد.

_عمو اون دستش سوخته
خودشو بهم رسوند و لباسمو درآورد و نگاهی به دستم کرد
_اروم باش قربونت برم
حرفاش ارومم نمیکرد بلکه بدتر دستم خیلی درد میکرد انگار داشت
جونمو میگرفت
_آریا درد میکنه آریا باند دستمو اروم باز کرد که جیغی کشیدم و باعث
شد مامان و عمو اینا بیان تو.
مامان ترسیده بهم نزدیک شد کنارم زانو زد.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_135
شروع کرد به گریه کردن
_آریا چی شده؟
آریا ناراحت به من و مامانم نگاهی کرد اهی کشید دستشو رو دست
مامانم گذاشت
_ت تولد الین..... روی دستش آب جوش ریخته شد
مامان با صدای بلندی گریه کرد منم شروع کردم به گریه کردن نه به
خاطر زخم دستم
بلکه به خاطر اینکه بابا دیگه نمیزاره من آریا رو ببینم دیگه نمیام خونه
شون دیگه منوموش کوچولو، صدا نمیکنه با شدت بیشتری گریه کردم
که آریا شقیقه مو بوسید و با بغض
گفت
_هیششش مگه من مردم که اینجوری گریه میکنی الان یدونه ارام
بخش میزنم خوب شی
اروم طوری که فقط، آریا بشنوه گفتم
_ تنهام نزار
بازم بوسی به شقیقه ام زد و گفت

_نمیزارم

بلند شد و رفت جعبه ای، آورد و از توش یه امپول دراورد و کنارم نشست
پنبه ی اغشته

به الکل رو روی دستم کشید

_میدونم میترسی ولی باید بزنم

_نزن

_الین

_جونم_میدونی دوست دارم

خواستم جوابشو بگم که امپولو زد کمی درد کرد ولی زیاد نبود.

کوچولوی شهوتی

#پارت_136

°آریا°

الین خوابید گذاشتم رو تخت و بلند شدیم رفتیم سالن.

هممون نشسته بودیم کسی حرفی، نمیزد و این سکوت بیشتر منو

میترسوند

_دیگه کنار الین نمیبینمت

با حرفش سرمو بلند کردم و نگاهی، به عمو کردم قلبم ایستاد کی عمو

اینقدر بی رحم شده

بود اروم نالیدم_چرا

_الین بچه اس بچه

_ولی عمو

_بسه آریا دیگه حرفمو تکرار نمیکنم

سرمو انداختم پایین دستمو مشت کردم دلم گرفت از این همه بی

رحمی عمو

چند دقیقه بعد بلند شد رفت الین رو برداشت و از خونه رفتن بیرون

منم بلند شدم رفتم

اتاقم.

نگاهی به تختم کردم و اروم رفتم روش دراز کشیدم و بالشتشو بغل کردم و نفس، عمیقی کشیدم بوی موهایش رو بالش مونده بود
_من ت رو به کسی نمیدم الینم کمی صبر کن همه چی رو درس میکنم دوست دارم

چشمامو بستم به خواب احتیاج داشتم تا اروم شم وگرنه درد قلبم شدت میگرفت.

خوابیده بودم که در باز شد صدای اراد اومد
_آریا. آریا حوصله ی بلند شدن نداشتم پتو رو کامل کشیدم روم.....
کوچولوی شهوتی
#پارت_137

پتو رو کامل کشیدم روم که اراد اومد و از سرم کشید
_بلند شو قرصتو بخور
_اراد برو حوصله ندارم

_عوضی میخوای بمیری پایین دیدمت که ت چه وضعی هستی
عصبانی شدم پتو رو کنار انداختم نشستم رو تخت با صدای پر از خشمی غریدم

_ارع میخوام بمیرم میخوام بمیرم
_پس، الین چیبازم الین همه چی به خاطر الین بود وگرنه این خونه رو سرشون خراب میکردم.
اراد نزدیکم شد

_افرین پسر خوب بخور
نگاهی بهش کردم کی بزرگ شده و واسع خودش مرد شده بود و نگران من .

قرص و اب رو از دستش گرفتم خوردم

_بشین

کنارم نشست و دستاشو رو زانوهایش گذاشت

_تعریف کن

_چی رو

_دختره رو

دستاشو ت موهایش فرو کرد و چنگی بهشون زد اهی کشید

_به دختره شروع کرد به تعریف کردن با حرفی که میشنیدم شوکه

میشدم ارادی که ازارش به

مورچه نمیرسید به دختری تجاوز کرده بود

کوچولوی شهوتی

#پارت_138

تازه اراد خوب شده بود اگه بازم مریض میشد چی از روی تخت بلند

شدم دور تا دور اتاق

قدم زدم

_چرا.... تو که

_میدونم مست بودم حالیم نبود چیکار میکردم فک کردم..... فک

کردم موناس

میدونستم هنوزم مونا رو فراموش نکرده مونا عشق اراد بود اراد میمرد

براش.

مونا هم اراد رو دوس داشت ولی خب زندگی تلخه.

کمی با اراد حرف زدم وقتی رفت بیرون روی تخت دراز کشیدم با فکر

کردن به الین به

خواب رفتمبا صدای، گوشی از خواب بلند شدم دستی رو میز کشیدم تا

گوشی رو بردارم

_الو

_آریا

_آریا و درد آریا و مرض. چه وقت زنگ زدنه بیشعور. کونی
_بعد فحش بده برادر من مدرک ها رو پیدا کردم الان میتونیم بریم
شکایت کنیم تا اون نوید
بی همه چیز بره هولفدونی
با حرفش خواب از سرم پرید و روی تخت نشستم
_کجایی

_الان میرسم دم خونتون
_باش

گوشی رو قطع کردم و بلند شدم و رفتم دوش بگیرم.....کوچولوی
شهوئی
#پارت_139
°الین°

غلطی زدم و از خواب بلند شدم نگاه گیجی به اطراف انداختم و چشمامو
با مشت هام

مالوندم دیدم ت اتاق خودمم .

همه چی یادم اومد

دیدن بابا منو ت بغل آریا

سیلی زدن به آریا

دیدن زخم دستم

دور روی تخت دراز کشیدم و شروع کردم به گریه کردن.

تقه ای به در خورد ولی جواب ندادم که در باز شد سرمو از روی بالشت

برداشتم دیدم

مامانه

اومد کنارم نشست سرمو گذاشتم رو پاهاش با شدت بیشتری گریه

کردم_گریه نکن قربونت برم

_مامان

_جانم

_بابا گف دیگه آریا رو نمیبینم

بعد حرفم شروع کردم به گریه کردن اخه چرا مگه کار بدی کردیم

_بابات الان عصبی یه حرفی گف ت جدی نگیر

_مامان بابا خیلی جدی بود حتی.... حتی آریا رو زد

نگاه غمگینی بهم کرد بوسه ای به سرم زد

_پاشو بیا برات کیک درس کردم

مامان به حد کافی ناراحته نمیخوام به خاطر منم ناراحت شه سری تکون

دادم مامان

بیرون رفت منم بلند شدمکوچولوی شهوتی

#پارت_140

بلند شدم رفتم سرویس بهداشتی ابی به دست و صورتم زدم و لباس

هامو عوض کردم

موهامو شونه زدم و رفتم پایین.

بابا پیش مامان نشسته بود سینا هم پیششون بود و داشتن کیک

میخوردن سلام ارومی دادم

_سلام

بابا نگاهی بهم کرد و روشو برگردوند.

ناراحت بود ولی من آریا رو دوست داشتم.

_سلام خوشگلم برو بشین برات کیک و ابمیوه بیارم

_باش

روی مبل نشستم بالشتو بغل کردم دلم هنوزم گریه میخواست_فکر آریا

رو از سرت بیرون کن

سرمو بلند کردم و به چشمای بی رحمش نگاه کردم اروم نالیدم

_چرا

_چون ت بچه ای نمیفهمی چی به چیه پس بهتره فراموشش کنی

_ولی بابا

_بسه الین نمیخوام ناراحت شی

هه میگفت ناراحت نشم داشت جونمو میگرفت با این حرفاش.

قلبمو تیکه تیکه کرد

مگه دوست داشتن چیز بدیه.

حالم بد بود بریده بودم

دستم که خیلی درد میکرد کاش آریا بود ارومم میکرد سینا صدام کرد

ولی توجهی بهش

نکردم

بلند شدم رفتم اتاقم. کوچولوی شهوتی

#پارت_141

در رو کوبیدم و خودمو پرت کردم رو تخت بازم گریه کردم.

صدای در اومد صد درصد مامان بود

_ مامان تنهام بزار

_بیام حرف بزنیم

روی تخت نشستم و اشکامو پاک کردم و با صدای بغض الودی جواب

دادم

_بیا

مامان با سینی اومد ت کنارم نشست

_الینم خوشگل من بابات الان حالش خوب نیس بعدا من باهاش حرف

میزنم خودم کمکت

میکنم

نگاهی به مامان کردم خواستم بغلش کنم که دستاشو بالا برد_اول

کیکتو بخور بعد

نگاهی به کیک کردم

_باشه بده

خنده ای کرد کیک رو با چنگال گذاشت ت دهنم
همه خوابیده بودن.

گوشیمو برداشتم شماره ی آریا رو گرفتم.
چند تا بوق خورد که صدای خواب الودش اومد چقدر صداش خمار بود
_اخه الاغ مگه نگفتم بد موقع زنگ نزن کصکش
خنده ام گرفته بود فک کرده میلادم
دیدم همین جوری میخواد ادامه بده اروم صداش زدم
کوچولوی شهوتی#پارت_142
•آریا•

خوشحال با میلاد از کلانتری اومدیم بیرون
_مهمون ت

_چرا من

_اقای مهندس پدرم در اومد تا این مدارک رو جمع کنم نگه دارم
_باشه بابا

سوار ماشین شدیم و به نزدیک ترین رستوران رفتیم.
_کی میرن دنبالش

_حدود 10اینا

_خوبه میتونم ببینمش_این فکر رو از سرت بیرون کن دردرس نشه
_اون دعا کنه که نکشتمش

پوف کلافه ای کشید و کنار رستوران نگه داشت و پیاده شدیم کنار
پنجره پشت میزی

نشستیم

_راستی یه مهمونی دعوتتم میای

_اممم بزا کمی فک کنم اصلا حال و حوصله ندارم

_برا همین میگم بیا پره دختره

با تاسف سری تکون دادم سفارش دادیم تا غذا هامونو بیارن .

حوصله نداشتم فکر و ذکرم پیش الین بود
ت چه حالیه عمو بد رفتاری نمیکنه که باهاش
غدا تموم شد حساب کردیم. میلاد منو رسوند خودشم رفت خونه .
لباسامو عوض کردم و رو تخت ولو شدم با فکر به الین خوابیدم.
ت خواب بودم که گوشی زنگ خورد فک کردم میلاد شروع کردم به
فحش دادن که

صدای الینم اومد.....کوچولوی شهوتی

#پارت_143

روی تخت نیم خیز، شدم مثل خودش اروم جواب دادم

_جونم نفسم جونم قربونت برم

_دلم برات تنگ شده

حرفش تیری بود به قلبم صدای بغض دارش دیونم کرد.

چی شد که عمو بیرحم شد

_منم

_کی، میای پیشم

_وقتی همه چیز خوب شد

هه خوب شه تازه اول مشکلات بود فقط این جوری میگفتم که الینم

ناراحت نشهدل منم براش تنگ شده بود

ولی باید صبر میکردیم

_الینم

_جونم

_گریه نکنی من میام پیشت ولی دیر

_اخع

ادامه نداد فهمیدم بغض کرد دل منم پر بود ولی باید قوی باشم

_برو رو تختت دراز بکش.

_باش

_گوشی رو بزار کنارت من حرف میزنم ت هم بخواب فردا مدرسه داری.
شروع کردم حرف زدن از خودمون گفتم، از آینده، زندگیمون از بزرگ
شدنش حتی بچه

هامون بچه ی منو الین.کوچولوی شهوتی
#پارت_144

صبح زود تر از همه بلند شدم دوشی گرفتم. لباس پوشیدم و از، خونه
اومدم بیرون .
ماشین رو از پارکینگ دراوردم. پامو رو گاز گذاشتم که میلاد خودشو پرت
کرد جلو

ماشین زود زدم رو ترمز.
نفس، عمیقی کشیدم که بی، خیال اومد سوار شد
_سلام عشقم

نگاه بدی بهش کردم که خفه شد
_اول صبحی دوس داری دهن منو باز، کنی
_جووووون ت فقط دهن باز، کن
_خفه شو_چشم

_خب

_خب

_میلاد منو دیونه نکن چرا اومدی
_بریم نوید رو بکشیم
_برو پایین

_یا باهم میریم یا زنگ میزنم میگم که میخوای بری پیش نوید
نگاهی بهش کردم حالت شوخی ت لحنش نبود. نمیخواستم ت دردرس
بیوفته.

نزدیکی خونه ای که نوید میموند نگه داشتم
_به نظرت خونه اس

_بریمباهم از ماشین پیاده شدیم رفتیم سمت در میلاد در رو زد که چند دقیقه بعد صدای نحسش اومد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_145

نگاهی به میلاد کردم که صداشو کمی تغییر داد

_پست دارین

_الان میام

پشت میلاد وایسادم که نوید در رو باز کرد خودمو کشیدم جلو و از یقه

اش گرفتم و باهم

رفتیم داخل میلاد در رو بست

_سلام پسر عمه خوبی

_اینجا چیکار میکنی؟_خب اومدم حالتو بپرسم

_برو بیرون

توجهی به حرفش نکردم مشتم محکمی بهش زدم که افتاد زمین

دستشو رو بینیش گذاشت

_این برای کابوس های که الین میدید

رفتیم سمتش پاهامو دو طرف بدنش گذاشتم مشتم دیگه ای زدم

_این به خاطر زخم های بدنش

مشتم دیگه ای کوبیدم

_این به خاطر التماس هاش

_این به خاطر گریه هاش زجه هاش

اونقدر زدم که دیگه حال نداشت از روش بلند شدم نگاهی بهش کردم

به میلاد اشاره کردم

که بریم.کوچولوی شهوتی

#پارت_146

°آراد°

رو به روی دختره نشسته بودم بهش نگاه میکردم خوشگل بود نحیف و لاغر.

_من نمیخواستم این اتفاق بیوفته.

نفس عمیقی کشیدم و ادامه دادم

_ولی شد مست بودم و تصمیم گرفتم عقدت کنم

دختره سرشو بلند کرد و نگاهی بهم کرد چشاش شبیه مونا بود مونای

من. لبخند تلخی زدم

سرمو انداختم.

_میخوام با خانواده م آشنات کنم کمی از خودت بگو

_من جز پدرم کس دیگه ای رو ندارم هم درس میخونم هم کار میکنم

رشته ام تجربیه و

مادرمو چند ساله از دست دادم. منم کمی از خودم براش گفتم و باهم از

کافه اومدیم بیرون سوار ماشین شدیم که اهنکی

پخش شد

اصلا خبر داری چقدر دلتنگم بی معرفت

مگه چی میخواستم ازت جز این که ت باشی فقط

ت تنهایی دلتنگم با ادما دلتنگتم هر مدلی که فکر کنی من این روزا

دلتنگتم.

قطره اشکی از چشمم سرازیر شد قلبم درد میکرد

_خوبی؟

خوب نبودم داغون بودم دلتنگ بودم تنها بودم امروز باید میرفتم سر

قبرش

_اره

باهم از ماشین پیاده شدیم در رو زدم سرایدار در رو باز کرد رفتیم داخل

دستشو گرفتم

نمیخواستم مامان اینا بویی ببرن .

همه مون ت سالن نشسته بودیم عمو اینا عمه اینا آریا به جز الین انگار مدرسه بود

_ دخترم نمیخوای خودتو معرفی کنی_اسمم آشا 19ساله درس میخونم تجربی هستم با پدرم زندگی میکنم مادرم که عمرشو داده به شما.

مامان اینا خوب با آشا جور شده بودن جز من داشتن حرف میزدن که صدای عمه اومد.....

کوچولوی شهوتی
#پارت_147
°آریا°

برای برادر کوچیکم ارزوی خوشبختی میکنم دختره داشت با مامان حرف میزد که صدای

داد و بیداد عمه بلند شد. پس دردونه ش دستگیر شده.

بی خیال رو مبل لم دادم که عمه اومد سمتم

_چیکار کردی با پسرم هان

همه بهم نگاه کردن منم ریلکس جواب دادم_همونی که لایقشه

_خفه شو عوضی برو شکایتتو پس، بگیر

بلند شدم نگاهی به جمع کردم

_عمرا هیچ وقت این کارو نمیکنم

_عمه ات چی میگه آریا

_نوید ت خارج به جای اینکه ادم بشه شده یه عوضی

نگاهی به چشمای پر از تعجبشون کردم از خونه امدم بیرون نگاهی به

ساعت کردم هنوز

چند دقیقه مونده بود تا الین از مدرسه بیاد بیرون .

جلوی مدرسه نگه داشتم و از ماشین پیاده شدم رفتم
[کوچ] - ولوی شه وتی: [

کوچولوی شهوتی#پارت_148
الین°

بی حال و خسته از مدرسه اومدم بیرون
الین

کیانا جون من حوصله ندارم بیخیال
آریا اومده

برگشتم و به پشت سرم نگاهی کردم دیدم آریا جلو ماشینه بدون توجه
به اطرف دویدم
سمتش و داد زدم
آریا

با دادم به طرفم برگشت و دستاشو باز کرد خودمو پرت کردم ت بغلش و
سفت گرفتمش

آروم شروع کردم به گریه کردن
قربونت برم من اومدم گریه نکن
آریا نرو_نمیرم اگه گریه کنی میرم
ازش جدا شدم و اشکامو پاک کردم با صدای گرفته ای، گفتم
_باشه باشه گریه نمیکنم
_افرین

با هم سوار ماشین شدیم و راه افتاد سمت پیتزا فروشی همیشگی. ت
طول راه دستمو ول

نکرده بود فقط، با انگشت شستشش نوازش می کرد
_دلم برات خیلی تنگ شده بود
دستمو بلند کرد بوسی روش زد
_منم موش کوچولو منم

جلوی رستوران نگه داشت و باهم پیاده شدیم و کنار پنجره نشستیم و
آریا پیتزای مورد

علاقمو سفارش داد

_اگه دیر برم مامان نگرانم میشه_من بهش گفتم

_بابام چی

_اونا ت خونه درگیرن زمو سرشو گرم میکنه

پیتزا هارو آوردن و شروع کردیم به خوردن آریا چیزی نخورد فقط بهم نگاه
کرد....

[[کوچ_ولوی شه_وتی:]]

کوچولوی شهوتی

#پارت_149

پیتزام که تموم شد دور دهنمو پاک کردم تکیه دادم به صندلی

_خیلی خوشمزه بود دستت درد نکنه

_نوش جونت_میخوام چیزی بهت بگم الین

_بگو

_ببین نمیدونم چند روز چند هفته چند ماه اصلا یک سال باید از هم

دور بمونیم

چشمام پر از اشک شد دهنمو باز کردم چیزی بگم که آریا دستشو بالا

آورد

_الین من تو رو دوست دارم اصلا عاشقتم دیونتم ولی اگه از هم دور

نمونیم عمو..... عمو

تو رو میفرسته پیش سینا اینا

با شنیدن حرفش گریه ام شدت گرفت من نمیخواستم که از هم بیشتر

از این دور بمونیم.

_میشه بریم

سرشو تکون داد رفت پول رو حساب کرد بعد باهم از اونجا اومدیم

بیرون و سوار ماشین
شدیم..

ت طول راه حرفی بینمون زده نشد فقط به بیرون زل زده بودیم.
جلوی خونه نگه داشت و بدون حرفی از ماشین پیاده شدم چرا کاری
نمیکرد من اونو
میخواستم.

°اراد°قبر مونا دراز کشیدم دستمو اروم روی اسمش کشیدم و زمزمه
کردم

_من اومدم عشقم. خوبی؟ جات سرد نیس که؟ بغلت کنم؟ دلم لک زده
برات. میدونی قراره

ازدواج کنم ولی من هنوز تو رو دوس دارم من هنوز عاشق توام و
میمونم. چطور دلت

اومد بری و کنار من نباشی . مگه نمیدونستی من بدون ت هیچم مگه
نمیدونستی.

گریه کردم زجه زدم داد کشیدم ولی جواب نداد.....
کوچولوی شهوتی

#پارت_150
°آریا°

1هفته بعد

1هفته گذشته بود ت این 1هفته اتفاق های زیادی افتاده بود
اراد با اشا ازدواج کرده بود

هممون به خونه ی اقا بزرگ رفته بودیم جز عمو اینانوید 20سال حبس
داشت

ت این 1هفته الین رو ندیده بودم دلم براش تنگ شده بود ولی باید
صبر میکردم

امروز با میلاد قرار بود بریم پارتی

نگاهی به تیپم کردم اسپرت بود عطرمو زدم کتمو برداشتم و رفتم پایین
عمه، مامان و

بابا، اراد و زنش سر سفره نشسته بودن

_خدافظ من میرم

_کجا پسرَم؟

_جایی دعوتَم

_باش پسرَم مواظب خودت باش

_چشم خدافظ

بی ام وی مشکی رنگم رو از گاراژ برداشتم به میلاد زنگ زدم که آماده
باشه.

جلوی خونه نگه داشتم منتظر موندم تا میلاد بیاد بعد از چند دقیقه

میلاد اومد_سلام عشقم. خوبی؟

_خفه میلاد حوصله ندارم

_چرا

اه دردناکی کشیدم

_از الین خبری نیست

_بی خیال برو مهمونی کمی حال کنیم الین ت خنشونه ت شمال نیس

خودم دیدم میره

مدرسه و سینا میره دنبالش

_حرومزاده.

ماشین رو روشن کردم و رفتم سمت ویلایی که مهمونی بود.....

: *haniyeh*

کوچولوی شهوتی

#پارت_151 جلوی ویلا نگه داشتم و باهم پیاده شدیم صدای بلند

موزیک کل ویلا رو برداشته بود

جلوی میز ایستادیم به پسره گفتیم یه لیوان ویسکی بده.

نگاه گذرایی به پیست کردم همه مست ت بغل هم ولو بودن
_جوووووون چه دخترایی
_میلاد

بدون اینکه چشماشو از دخترا برداره جواب میده
_جووونم.اخ آریا اون داف رو نگاه خدایی چقد خوشگله
_ببند دهننتو اه انگار ندیده لعنتی ت روزی با 100 دختر هم زمان قرار
میزاری

_ضد حال نزن این با اونا فرق داره نگاااا
نگاهی بهش کردم خوشگل بود ولی دل من بدن الین رو میخواست.
10مین لیوان رو خالی کردم مست مست بودم. میلاد هم دست کمی از
من نداشت بلند شدم

رفتم داخل که دختری اومد سمتم اونم مست بود چون مثل من بلند
بلند میخندید_وای چه خوشگلی ت من اسمم من دیناس اسم ت چیه
دستشو گرفتم و باهم رفتیم داخل
_من هه اسمم یادم نیس

باهم وارد اتاق شدیم شروع کردیم به درآوردن لباس های هم که چشای
الین اومد جلوم اون

بدن کوچیک و سفیدش شروع کردیم به بوسیدن هم.....
کوچولوی شهوتی

#پارت_152
°الین°

مثل هر روز بلند شدم یونیفرم مو پوشیدم رفتم پایین بدون سلام
دادن به بابا رفتم سمت
مامان گونشو بوسیدم
_سلام صبح بخیر مامانی
_سلام عزیزم. نونی برداشتم کمی مربا ریختم و خوردم رفتم سمت

کفشام پوشیدم و درو باز کردم و بلند

داد زدم

_خدافظ مامانی

قبل از، اینکه بیرون برم با حرف بابا به مامانم بغضم گرفت

_با بی محلی هاش قلبم میشکته

با بغض سوار ماشین شدم اروم به سینا سلام دادم

_خوبی موش کوچولو

_صد بار گفتم نگو

_باشه خوبی چرا بغض کردی

_هیچی برو مدرسه

چیزی نگفت منو برد مدرسه بدون خداحافظی از ماشین پیاده شدم._نیا

دنبالم تنها میخوام باشم

بی حوصله از مدرسه اومدم بیرون سینا هم نیومده بود پس با خیال

راحت راه افتادم ت

خیابونا. از، کوچه ی مدرسه خارج شدم و به رو به رو نگاه کردم که.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_153

°آریا°

چه غلطی کردم اففف خدااا بدون توجه به دختره زود لباسامو پوشیدم

از ویلا اومدم

بیرون گوشی رو برداشتم و زنگ زدم به میلاد

_کجایی

خواب الود جواب داد

_نمیدونم ت یکی از، اتاقا_بیا بیرون لعنتی گند زدم

_اومدم

رفتم سمت ماشین منتظر موندم بیاد چند دقیقه بعد با لباسی که دکمه

هاشو درهم بسته بود

اومد بیرون

_چی شده

_سوار شو

باهم سوار ماشین شدیم سرمو رو فرمون گذاشتم

_با یکی رابطه داشتم

_منم داشتم چیز، متفاوتی بگو

_لعنتی من به الین خیانت کردم میفهمی

_کسی چیزی نمیفهمه خودشم دختره مست بود ت هم همین طور

فراموش کن تموم شد

_نمیتونم_باید بتونی

چیزی نگفتم ماشینو روشن کردم روندم خونه ی میلاد اونو گذاشتم

خونه خودمم رفتم

مدرسه ی الین.

نگاهی به اطراف کردم دیدم پیاده داره میره چقد لاغر شده بود.

کوچولوی شهوتی

#پارت_154

از اینجا هم میتونستم ببینم بغضشو،اشکاشو اروم رفتم جلو که

چشمش بهم خورد

ایستاد با تعجب نگاهم کرد.

اروم عقب رفتم نمیخاستم منو ببینه من ادم بدی بودم کثیف بودم

ادمی که به عشقش خیانت کرده

اروم رفتم عقب که الین اومد جلو برگشتم برم که با صدای بلندی داد زد

_آریا!!!!!! نرووووووووودیگه نتونستم قدمی بردارم دلم لک زده بود

واسه صداش، خنده هاش ، بغل کردنش، بدنش

خواستم برم ولی، نتونستم پاهام قدرت رفتن نداشتم صدای قدم هاشو

شنیدم.

کنارم ایستاد عطر تنش پیچید زیر بینیم نفس عمیقی کشیدم
_آریا نرو

صدای بغض دار و پر التماسش قلبمو از، جا کند.
من کی، این همه بی رحم شده بودم و الین رو این جوری داغون کرده
بودم.

اروم برگشتم سمتش به چشمای طوفانیش خیره شدم حلقه های اشک
رو ت چشماش دیدم

دیگه نتونستم تحمل کنم سفت دستامو دورش حلقه کردم به خودم
فشارش دادم اروم باهم
شروع کردیم به گریه کردن

_هق... دیگه... منو... هق... تنها نزار
سرمو بردم دم گوشش چیزی بگم که قلبم گرفت دستام دور الین شل
شد....کوچولوی شهوتی

#پارت_155

°الین°

اریا رو سفت بغل کردم چقد دلم براش تنگ شده بود. حس کردم
دستاش از دورم شل شد

برا همین سفت بغلش کردم که افتاد زمین.
شوکه نگاهش کردم کنارش زانو زدم اسمشو صدا زدم

_آریا

جوابی نداد بازم صداش زدم

_آریا

بازم جواب نداد شروع کردم به جیغ کشیدن

_آریا بلند شو. اریااااا شوخی نکن بلند شو

نگاهی به جیبش کردم که تلفنش رو پیدا کردم بازش کردم رفتم ت

لیست شماره ی میلاد

رو گرفتم_جانم آریا

_میلاد

_الین چی شده چرا گریه میکنی؟ آریا چیزیش شده؟

با حرفش شدت گریه م اوج گرفت

_آریا فک کنم..... فک کنم بازم قلبش... گرفت

_یا خدا کجاین

_ جلو مدرسه زود بیا تو رو خدا

_الان میام اروم باش

سرمو گذاشتم روی سینه ی آریا شروع کردم به گریه کردن اگه چیزیش

بشه من میمیرم

همین جوری گریه میکردم دورمون پر شده بود از مردم که صدای میلاد

اومد....کوچولوی شهوتی

#پارت_156

توی راهروی بیمارستان نشسته بودیم چند ساعت بود که دکتر توی

اتاقش بود

_میلاد

_جانم

_چرا چیزی نمیگن

_الان میان

بعد از چند دقیقه عمو اینا اراد و زنش مامان بابا اومدن همشون گریه

میکردن با دو

خودمو پرت کردم ت بغل مامانم شروع کردم به گریه کردن

_دکترش اومد

از مامان جدا شدیم رفتیم سمت دکتر عینکشو درآورد_خب بخیر گذشت

بیش از حد الكل و سیگار مصرف کرده و این باعث شده که قلبش

بگیره توصیه میکنم داروهاشو به موقع بخوره و سمت الکل و سیگار نره
عمو رفت پیش دکتره و ماهم کنار اتاقش نشستیم بابا ناراحت بود و
همه ی اینا تقصیر

باباس

اگه اون میزاشت آریا منو ببینه اون نمیرفت الکل بخوره
رفتم اتاقش چشماشو باز کرده بود

_آریا

_برو بیرون الین برو

_آریا

_لطفا اگه دوسم داری برو

کوچولوی شهوتی

#پارت_157°آریا°

با سختی تونستم بهش بگم بره باید خودمو جمع و جور میکردم تا
بتونم الین رو به دست

بیارم.

بعد 2 هفته مرخص شدم درواقع زود مرخص میشدم چون بازم سیگار و
الکل خوردم

موندم ت بیمارستان.

مامان میگفت که الین هر روز میومد بیمارستان ولی نمیومد داخل. ت
این دو هفته به

خیلی چیزا فکر کردم و همه شو انجام میدادم

دوشی گرفتم و اومدم بیرون حالم خوب بود ولی باید استراحت میکردم.
صدای گوشیم اومد

_الو

_آریا

_جانم

اون دختره نبود ت پارتی باهاش خوابیدی
ده بگو چرا لال مونی گرفتی. بیا بهت میگم
باش

از حرفاش چیزی سر در نیاوردم ولی حس، بدی داشتم زود رفتم سمت
لباسام که صدای
عمو اینا اومد.

زود رفتم پایین دیدم الین هم هس چقد پژمرده شده بود اونا منو
ندیدن برا همین بدون توجه
از خونه اومدم بیرون
«صب کن الینم صب کن کوچولوی من ت فقط مال منی»
کوچولوی شهوتی
#پارت_158

توی خونه نشسته بودیم حرفای میلاد منو بد جور داغون کرده بود
5مین لیوان رو سر کشیدم
_بده ببینم اونو به من میخای بمیری احمق_اره میخام بمیرم من چه
جوری به روی الین نگاه کنم
_من حلش میکنم ت برو خونه
_میتروسم میلاد میتروسم از دستش بدم
_بهم اعتماد کن داداش حل میکنم حالا برو خونه
سری، تکون دادم و بعد از خوردن قهوه رفتم خونه در رو باز کردم دیدم
عمو اینا هنوزم
هستن

_سلام خوش اومدین
همشون تک تک جوابمو دادن کنار اراد نشستم
_آریا من میزارم با الین باشی ولی شرط دارم
با حرفش قلبم ایستاد از کمرم عرق سردی اومد چیکار کنم باید قضیه

حل شه بعد

_این که محرم میشین نمیخوام پشت سرتون حرف باشه_منم موافقم
داداش

همه شون موافق بودن جز من.

از خدام بود الین مال خودم شه ولی الان نمیدونستم.

_باش محرم بشیم

کنار الین نشستم دست کوچولوشو گرفتم اروم بوسیدم که بابا شروع
کرد به خوندن خطبه

الین با صدای اروم گف

«قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ»

و این شد که صیغه ی 99ساله بین منو الین خونده شد حالا محرمم

بود زنم بود عشقم بود

زندگیم بود همه کسم بود مرحم دردم بود ولی..... (:

کوچولوی شهوتی

#پارت_159°الین°

از خوشحالی تو پوست خودم نمیگجیدم هنوز باور نمیکردم که منو آریا
به هم محرمیم.

لباسامو ت چمدونم ریختم

رفتم سمت عروسکام دستی بهشون کشیدم دیکه بزرگ شدم لازم به
شما نیست.

به جای شما آریا رو بغل میکنم.

برگشتم برم که چشمم به دو تا عروسکی آریا و اقا جون برام خریده
بودن

دلم نیومد برش ندارم.

اونارو هم ت چمدونم گذاشتم و از، اتاقم امدم بیرون.

_مامان.بابا بیان بریم من حاضرم

اونا هم با چمدونا شون از اتاق اومدن بیرون. بابا چمدونمو گرف و باهم اومدیم بیرون.

وسایل هارو ت ماشین گذاشت و برگشت پیش ما به خونه ی که اینجا بزرگ شدم نگاه

کردم دلم نمیومد برم ولی میخاستم برا همیشه مال آریا باشم . بابا در رو قفل کرد و باهم

سوار ماشین شدیم. رفتیم خونه آقا بزرگ.

ت طول راه حرفی نزدیم .

رسیدیم عمو و عمه اومد استقبالمون .

چمدون هارو بردن داخل منم رفتم سمت اتاقی که داده بودن بهم.

شروع کردم به چیدنش دلم میخواست زود برم آریا رو ببینم برا همین با سریع ترین حالت

ممکن تموم کردم رفتم پایین که صدای زنگ اومد

میدونستم آریاس برا همین خودم رفتم پایین و در رو باز، کردم.دیدم

میلاد آریا و کنارشون دختری بود.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_160

نگاهی بهشون کردم کی بود این دختره که چسبیده بود به آریا چشمام

پر شد خواستم چیزی

بگم که میلاد به حرف اومد

_سلام خوشگله خوبی

چشم ازشون برنداشتم و به میلاد جواب دادم

_سلام خوبم تو خوبی

_به خوبیتم . هی خوشگله من اینجام

بازم به میلاد نگاه نکردم چشمامو دوختم به چشم های آریا. خیلی

غمگین بود خیلی

_خب بابا توام این خانوم دوست دختره بنده دینادخترع با چشمای گرد
شده نگاهی به آریا کرد که میلاد دستشو گرفت باهم رفتن داخل.
آریا اومد داخل دست منو گرفت و کشوند سمت اتاقش در رو باز کرد منو
هل داد

_قشنگ میری لباس پوشیده تری میپوشی فهمیدی
فهمیده ی اخر رو کمی بلند گفت که ترسیدم و عقب رفتم
جلو اومد پرتم کرد رو تخت خودشم روم خیمه زد دستشو از گردنم
کشید تا سینه هام اروم
پچ زد

_کی لیمو شیرینای من این همه بزرگ شدن
خجالت زده لب گزیدم که لباسو گذاشت رو لبام شروع کرد به خشن
بوسیدن لبام جوری که
انگار صد ساله اب نخورده دستامو دور گردنش حلقه کردم به خودم
فشار دادم

صدای ملچ مولوچ کردنامون ت کل اتاق پیچیده بود
نفس کم آورده بودم دستامو گذاشتم رو سینه ش فشار دادم ازم جدا
شد که صدای لبامون
اومد خنده ای کردم

_جوووون موش کوچولوم خوشش اومده
خنده ی ارومی کردم که در باز شدکوچولوی شهوتی
#پارت_161

فکر کردم باباس سرمو کج کردم دیدم میلاد و اون دختره که به گفته ی
خودش دوست
دخترشه ولی من اصلا باور نکردم.
آریا عصبانی سرشو به طرف میلاد برگردوند
_بر خرمگس لعنت. گمشو بیرون. مگه این اتاق در نداره سرتو میندازی

پایین میای

_اممم من چه بدونم تو زود دست به عملیات میزنی

_برو بیرون

دختره با ناراحتی نگاه کرد و با میلاد رفتن بیرون آریا نفس آرومی کشید

سرشو گذاشت

رو گردنم اروم مکید

_دوری ازت برام مثل مرگه

_برا منمصدای دوتامون پر از شهوت بود

_من.... من میخوامت

خنده ی تو گلو ای کرد بازم گردنم رو مکید

_شب بیا تا اتاق

گردنمو بو کشید بعد بوسید از روم بلند شد دکمه ی لباسم رو باز کرد

_آریا چیکار میکنی؟

_هیسیسسیس میخوام ببینمت

_الان صدامون میکنن

نگاهی بهم کرد کلافه پوفی کشید از رو تخت بلندم کرد انداخت رو شونه

ش

_خب کوچولو تو دیگه زن منی پس لباس باز و کوتاه نمپوشی فهمیدی

خوشگلم

_ارعباهم رفتیم اتاقم لباس مناسبی پوشیدیم و رفتیم پایین و کنار آریا

نشستم دختره زوم آریا بود

کوچولوی شهوتی

#پارت_162

°آریا°

نگاه های دینا عصبیم میکرد. الین هم متوجه نگاه هاش شده بود.

هممون سر میز شام نشسته بودیم.

_میلاد پسرَم. عروسیت کیه؟
با حرف مامان میلاد شروع کرد به سرفه کردن و زیر لب گف
_خدا اون روز و نیاره خاله
چیزی گفتمی نه خاله میگم ما فقط دوستیم
_نه دیگه پسرَم وقتشه ت هم سر و سامون بگیری خودم برات دختر
پیدا میکنم
خم شد طرفم ابی خورد و گفت
_غلط کردم گفتم رلمه خودت جمعش کن بابا من زن نمیخوام
خنده ای کردم و شونه ای بالا انداختم
_کوفت
_مامان میلاد هنوز میخواد واسه خودش شرکت بزنه ت پیدا کن ولی
بمونه برا بعد
مامان سری تکون داد و بدون حرفی شروع به خوردن غذا هامون کردیم.
برای الین از همه چیز میدادم خیلی لاغر شده بود.
شورتکمو پوشیدم روی تخت دراز کشیدم دستمو گذاشتم رو چشمام روز
سختی بود دلم
خواب میخواست برا همین زود خوابیدم
با حس سری رو سینم چشمامو اروم باز کردم.....کوچولوی شهوتی
#پارت_163
با پیچیدن عطرش زیر بینیم فهمیدم الینه دستامو سفت دورش حلقه
کردم سرمو بردم داخل
موهاش و خوابیدم.
با حس دستای کوچولوی الین رو صورتم چشمامو باز نکردم .
خم شد چشمامو بوسید لپامو.
لبامو اروم بوسید.
_تموم شدم

_مگه بیداری

چشمامو باز کردم بلندش کردم که نشست رو شکمم
_اوهوم منو با اون بوسه های ریزت بیدار کردینگاهش کردم. نمیخواستم
حتی یک لحظه چشمامو ازش، بردارم.
میدونستم دارم از دستش، میدم ولی....
_برو لباس بپوش بریم صبحونه بخوریم

_باش

از روم بلند شد که دستشو گرفتم افتاد روم لبامو گذاشتم رو لباس
خورم

_اممم این بهترین صبحونه هست

خنده کنان از، روم بلند شد رفت منم به رفتنش خیره شدم .
گوشی رو برداشتم تا به میلاد زنگ بزنم ببینم با این دختره چیکار کرد
_لعنتی صدبار گفتم زود زنگ نزن بابا اخی

_ببند میلاد

_زهرمار قطع میکنم

_بگو چیکار کردی با دختره_هیچی دختره خیلی بدبخته
با حرفش دیگه فهمیدم همه چی تمومه.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_164

خدایا خودت کمک کن من چیکار کنم اخی زود بلند شدم و لباسامو
پوشیدم و از خونه زدم

بیرون شماره ی دختره رو گرفتم

_الو

_کجایی

_خونه

_ادرس بدهگوشی رو قطع کردم روندم سمت ادرسی که داده بود.

رسیدم از ماشین پیاده شدم زنگ در و زدم که کمی بعد در و باز کرد
نگاهی بهش کردم
چشماش قرمز بود معلوم بود گریه کرده
باهم رفتیم داخل روی مبل نشستم خودش هم رفت اتاق و یه برگه ای
اورد

_من... من جنده نیستم
_پس تو اون پارتی چه غلطی میکردی
_با گریه لب زد
_من و پسر داییم هم دیگه رو دوس داشتیم درواقع من دوسش داشتم
قرار بود ازدواج
کنیم. اون منو تنها گیر آورد بعد باهم.....
_خب به من چه لعنتی من دوست ندارم داری زندگیمو به گوه میکشی
_حرف دهنتمو بفهم من با ت کاری ندارم فقط، خواستم بهت بگم من
جنده نیستم هرزه هم
نیستم حالا گمشو
بلند شدم برم که یاد برگه افتادم برگشتم رفتم سمت برگه که خودش
زود برداشت
_بدع منرفت عقب رفتم سمتش برگه رو از دستش گرفتم و بازش کردم
با دیدن متن دنیام رو سرم
خراب شد.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_165

°الین°

رفتم پایین دیدم آریا نیس ناراحت روی صندلی، نشستم
_سلام صبح بخیر
همه جوابمو دادن

–میدونین آریا کجاس
–صبح زود با عجله از خونه زد بیرون
–اهاندلم شور میزد مدام ت ذهنم فکر های بدی میومد. کمی، از،
صبحونمو خوردم تشکری
کردم و بلند شدم رفتم تا کمی درس بخونم از،شنبه امتحان هام شروع
میشد.
نگاهی به برنامه کردم اولین امتحانم ریاضی بود باید بخونم اریا هم اومد
ازش کمک
میگرفتم.
کتاب دفترم رو برداشتم شروع کردم به حل کردن ریاضی. در باز شد
مامان اومد تو
–چیکار میکنی خوشگل من
–امتحان ریاضی دارم
–باش ناهار صدات میکنم
–نه مامان نمیخورم
–مامان
–باشه ولی چیزی میارم بخوریسرمو بلند کردم دیدم ساعت 5بعد ظهره
قوسی به بدنم دادم کمی از، پرتقال رو خوردم
بعد ادامه دادم
با بوسی که به گردنم زده شد سرمو بلند کردم دیدم آریاس خوشحال از
گردن اریا اویزون
شدم
–کی اومدی
با صدای خش، دار گف
–الان
–اریا من فردا ریاضی دارم کمک میکنی؟

چرا که نه کوچولوی من
بوسی رو لپش زدم منو گذاشت رو پاهاش خودش نشست رو صندلی و
شروع کرد به یاد
دادن.....کوچولوی شهوتی
#پارت_166

تا نصفه های شب با اریا ریاضی تمرین کردیم
خب بسه گلم بیا بریم چیزی بدم بخوری
بلند شد پاهامو دورش حلقه کردم رفتیم پایین .
منو گذاشت روی میز خودش رفت سمت یخچال. همه خوابیده بودن
امممم زرشک پلو هس غذایی که دوس داری
اخ جون گرمش کن
چشم پرنسس
اریا غذا هارو درآورد گذاشت رو گاز خودش هم امد روبه روم
بخورمت
اهوملبامو شکار کرد با عشق باهاش همراهی کردم عاشق این مرد بودم.
ازم جدا شد
بزا بمونه بعد اول غذا بخوریم بعد
رفت سمت غذا کشید توی بشقاب اومد نشست من هم نشوند رو
پاهاش بهم غذا داد
بخور جون بگیری خیلی لاغر شدی
وقتی نبودى چیزی از گلوم پایین نمیرفت
حالا هستم. بخور قربونت برم
باهم غذا خوردیم ظرف هارو باهم شستیم
خب بریم بیرون
ارع
باشه

باهم رفیتم لباس پوشیدیم پیاده رفتیم بیرون.....کوچولوی شهوتی
#پارت_167

°آریا°

میخاستم تا صبح باهاش باشم

_الین بیا تاب سواری

_واقعا

_ارع

دستاشو گرفتم باهم رفتیم سمت تاب اول خودم نشستم بعد هم الین

پاهشو دورم انداخت

شروع کردم به عقب جلو کردن تاب

_وای آریا |||| چه کیفی میدهلبخندی بهش زدم و سرعتمو بیشتر کردم و

الین رو سفت گرفتم

_دوست دارم آریا|||

منم مثل خودش داد زدم

_منم عاشقتممممممممممم

_تنهام نزار

_نمیزارم

باهم از، تاب پیاده شدیم و رفتیم سمت سرسره اول الین بعد خودم

سوار شدم سعی، میکردم

بهترین شب باشه براش

روی جدول های خیابون قدم زدیم پشیمک خوردیم ساعت 3 بود

برگشتیم خونه.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_168 الین رو بغل کردم باهم رفتیم اتاقم

_آریا

_جونم

_دلم میخواست

منم میخواستمش بیشتر از خودش ولی پول کلافه ای کشیدم
_مگه تو شوهرم نیستی خودت گفته بودی شوهر کنم میتونیم از جلو
رابطه داشته باشیم

_ولی الین ت خیلی کوچولویی برا از دست دادن بکارتت
_اما آریا

_گفتم نه

با بغض از روی تخت بلند شد رفت سمت در که دستشو گرفتم کشیدم
سمت خودم

_من برا خودت میگم چیزی نگفت کلافه سرمو تگون دادم تصمیم گرفتم
باهاش سک*س کنم
اروم لباساشو دراوردم.

دستی به بدنش کشیدم نرم و سفید خم شدم بوسی به قفسه ی سینه
ش زدم

_لباسامو دربیار

لباسامو درآورد خواست شورتمو دربیاره که نذاشتم
خوابوندمش رو تخت خودمم خیمه زدم روش شروع کردیم به لب گرفتن
از هم دستامم

بدنشو لمس می کرد میخواستم مال من شه کسی حق دس زدن بهش
رو نداشته باشه.....

کوچولوی شهوتی

#پارت_169

سرمو بردم ت گردنش و محکم مکیدم

_اه دردم گرفت_هیسسس لذت ببر

لاله ی گوششو به دندون گرفتم و کشیدم دلم میخواست کل بدنشو
کبود کنم

دستامو رو سینه های لختش میزارم اروم ماساژ میدم که اهی میکشه
که سینشو محکم

فشار میدم

اروم دستمو میبرم لای پاهاش میمالم

_اه محکم

چنگی به بهشتش میزنم خم میشم سینشو به دندون میگیرم میکشم
و میمکم اونقدر که سیخ

سیخ بود

_خیسی زبونتو دوس، دارم

دست از سینه هاش برمیدارم میرم سمت بهشت خوشگلش زبونمو رو
چو*چو*لش میکشم

و محکم میمکم

_اففففف

دستاشو رو سرم میزاره پاهاشو دور گردنم حلقه میکنه_بخور اه لطفا

تند تند مک میزنم و لیس میزنم که با لرزشی ارضا میشه

از روش بلند میشم مردونگی مو با اب بهشتش خیس میکنم اروم هل
میدم توش

_اروم درد داره

میخوام عقب بکشم که نمیزاره

لبامو میزارم رو لباش مردونگی مو محکم فرو میکنم توش که جیغش تو
دهنم خفه میشه

کوچولوی شهوتی

#پارت_170

اروم شروع میکنم به عقب جلو کردن اه خیلی تنگ بود لبامو برمیدارم
میزارم روش با

هر حرفم لبام رو لباش کشیده میشد

تند تند نفس میکشید_دوست دارم دوست دارم
_منم دوست دارم الینم
تند تند ضربه میزدَم الین هم فقط اه میکشید گاهی هم جیغ میزد حتی
صداش هم باعث
میشد من ارضا شم که کمی بعد ارضا شدک ازش کشیدم بیرون نگاهی
به خون بین پاهاش
کردم حس ارامش و مالکیت بهم دست داد.
با نفس نفس در گوشش گفتم
_خانوم شدنت مبارک الینم
نگاهی به چشمای بغض دارش کردم
_تموم شد
رفتم مسکن و جوشونده اینا اوردم خورد بعد کنارش دراز، کشیدم.
شروع کردم به ماساژ
دادن شکمش که با گریه خوابش برد
بلند شدم دوشی گرفتم و لباسی پوشیدم ساک کوچیکی حاضر کردم.
نامه ای به الین نوشتم که میرم و دیگه نمیامالینم نفسم میرم شاید
اومدم شاید نه ولی بدون دوست دارم جز تو کسی رو نمیخواهم منو
فراموش نکنی ها|||
از خونه زدم بیرون برای همیشه.....

پایان فصل اول



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_173

اگه سینا صدام نمیکرد خدا میدونست چه بلایی سرمون
میومد سرمو گذاشتم رو فرمون و شروع کردم به گریه کردن.
باز یاد اون روزا افتادم باز یادم اومد که بعد رفتن آریا تو چه
وضع‌ی افتاده بودم.

هیچوقت دلم دیگه نمیخواد برگردم به اون روزا.

_الین لطفا سرتو بلند کن این آبو بخور.

با صدای سینا سرمو از فرمون بلند کردم و آبو از دستش
گرفتم و همشو یه جا خوردم.

_خوبی_اهمم بهترم

_باشه پرنسس پیاده شو امروز و من رانندگی کنم از فردا باید
خودت رانندگی کنی.

از خدا خواسته قبول کردم چون دیگه نمیتونستم رانندگی
کنم.

الین روز تو خراب نکن تو میتونی امروز بهترین روز توعه تو
میتونی دختر.

انیس

-

_جانم عروسک

_مرسی که هستی

سینا خنده‌ی بلندی کرد

_نکنه میخوام بمیرم تعجب کردمبعد شروع کرد به خندیدن منم حرصی
مشتی بهش زدم

_لیاقت نداری
خنده اشو جمع کرد چشمکی بهم زد و جلوی دانشگاه نگه
داشت....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_174

با خوشحالی نگاهی بهش کردم
_وای سینا امیدوارم استادم تو باشی
_هممم هستم عروسک. خوشتیپ شدم
نگاهی بهش کردم سینا خیلی خوشتیپ بودبا شیطننت گفتم
_همم بد نشدی.
_عع پرنسس اینطوریه بهت نشون میدم.

انیس

با خنده زود پیاده شدم و برای اینکه کسی شک نکنه از
اب

زودتر رفتم داخل دانشگاه وقتی داخل دانشگاه شدم
هیجان و خوشحالی به محوطه ی دانشگاه نگاه کردم.
خیلی بزرگ بود وای رفتم سمت دری که فکر کنم میرفت
سمت سالن.

پشت سرم هم سینا اومد همه ی دخترا کنارش صف کشیدن.
نگاهی بهشون کردم کم مونده بود برن تو بغلش لبخند پر از
حرصی زدم. رفتم سر کلاس روی اولین ردیف نشستم.
کلاس یکی یکی پر شد. بعد چند دقیقه استاد اومد در واقع
سینا اومد.

_سلام من سینا احمدی هستم. امسال قراره ما باهم باشیم.اول از همه
تو کلاس بی نظمی دوس ندارم.

دانشجو تنبل نمیخوام
جزوه ها و پروژه های گفته شده همیشه سر موقع آماده
باشه.

قبل من به کلاس اومدن به هیچ وجه حتی .هیناث 1
سوالی هس

کسی چیزی نگفت
و من محو ابهتش شدم خیلی جذاب بود لبخندی زدم که
نگاهش به من افتاد لبخندمو زود جمع کردم و شروع کرد به
خوندم اسامی.....

📌📌📌📌📌📌📌

📌📌📌📌📌📌📌

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_175

با خسته نباشید سینا نفس راحتی کشیدم چقد خسته کننده
بود داشتم وسایل هامو جمع میکردم که چشمم به سینا افتادکه دور
میزش ات 10دختر جمع شده بودن.

داشتم با حرص نگاشون میکردم که چشم سینا بهم افتاد و یه
لبخند اومد رو لباش میدونستم برا چی میخنده.

من وقتی حرص میخوردم صورتم قرمز میشد و سینا داشت
به این حرص خوردنم میخندید.

بدون توجه بهش از کنارشون رد شدم حالم بد بود برا همین
کلاس دیگه رو نرفتم و به درک گفتم و رفتم ماشین که یادم
اومد سینا هم با من اومده لبخند خبیثی رو لبم اومد

_من رفتم سینا جونم
خنده ی بلندی کردم و سوار ماشین شدم و گوشی رو درآوردم
و به سینا اس فرستادم.
_خوش بگذره کنار دختر ها بهت عزیزم 😊
گوشیو گذاشتم داخل کیفمو ماشینو روشن کردم و راه افتادم
فکرم به چند سال پیش رفت همون سال ها که کم عذابنکشیدم.
دستمو دراز کردم و آهنگمو پلی کردم
بگو همه چیو یادته
بگو یادته

گفتی بری شبا خوابم نمیگیره همه چی رو حسابت
نگو واست راحت
دوری ما طاقتش
نمیکنن باورش
و مثل روز های قبل این آهنگ دوست منه و همه جا باهامه.

🎧 🎧 🎧 🎧 🎧 🎧 🎧

🎧 🎧 🎧 🎧 🎧 🎧 🎧

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_176

دیگه خسته شدم از، این دنیا از روزها حتی از، این اهنگ دلمچیز های
متفاوتی میخواست .

کنار خیابون نگه داشتم که گوشیم زنگ خورد دیدم سیناس
_الو

_عروسک کجایی

_هیچ گفتم تنهات بزارم و من با ماشین رفتم تو هم پیاده
میای اوچولو(کوچولو)

_الین منو عصبانی نکن کجایی بگو پیام حالت خوب نیس
_حالم خوبه میخوام تنها باشم

_الین

_سینا گفتم که خوبم

_مواظب خودت باش زنگ زدم جواب بده

_چشم زیاد هم دور و ور دخترا نباش_چشم خدافظ

_خدافظ

ای

پامو گذاشتم رو گاز روندم سمت بام تهران جایی که آر
دوس داشت این دفعه میخواستم اهنگ متفاوتی گوش بدم
اهنگی که آریا دوس داره امروز میخوام فقط به آریا فک کنم.
فقط به اون.

هر تکه ای که اهنگ میخوند خاطره ای از آریا جلو چشمم
میومد

روز تولدم

اولین رابطمون

پیتزا درس کردنمون

آخرین روزمون

حرفای نامه....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_177

حس میکردم حالم داره مثل اون روزا بد میشه کیفمو
برداشتم و دنبال قرصم گشتم ولی نبودن بیخیالشون شدم.
رسیدم و ماشین رو نگه داشتم .

پیاده رفتم روی صندلی نشستم و به اسمون که تاریک میشد نگاه کردم.

نامه رو از جیبم دراوردم تا بازم بخونم و ارزش متنفر شم:)
سلام الینم. نفسم

وقتی نامه رو دیدی من نیستم

نمیدونم چی بگم از چی شروع کنم شاید نوشتن نامه ی
خداحافظی سخت باشه.

نتونستم تو بیداری ازت خداحافظی کنم سخت بود برام.

نتونستم ازت نگهداری کنم . نتونستم برای عشقی باشم اصلا

من عرضه ی انجام دادن کاری رو ندارم وقتی این نامه رومینوشتم تموم
روزهامون جلو چشمم میومد. :)

از خودم بدم میاد که بهت...

میخواستم ادامش رو بخونم که نامه رو بستم تحمل خوندن
بقیش رو نداشتم

سرمو میان دستام گرفتم مثل ابر بهار اشک ریختم.

چشمام میسوخت دلم میسوخت.

نامه رو باز کردم تا بقیشو بخونم

من بهت خیانت کردم اصلا نفهمیدم چی شد تو حال خودم

نبودم فک کردم اون دختر تویی..

نامه رو باز بستم و از ته دلم جیغ کشیدم

_راهش فرار نبود من میبخشدت لعنتیییییییی

دستی رو شونه م نشست و عطر اشنایی زیر بینیم پیچید.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_178

با ترس اروم برگشتم که دیدم سینا با ناراحتی زل زده بهم
_گفتم نیا اینجا گفتم اون نامه رو بندار دور گفتم اشک نریز
گفتم یا نه

همه این حرفارو با داد میگفت تو این چند سال سینا خیلی مراقبم بود.

روم حساس بود

_من... من

– تو چی هان تو چی گفتم فراموشش کن اگه دوست داشت
نمیرفت اگه عاشقت بود نمیرفت. تو برا اون تموم شدی الین

اینو تو مغزت فرو کن آریااااا نیسسسس

حرفاش حالمو بد میکرد چرا نفهمید حالمو بد میکنه چرانمیفهمه به این آسونی ها نیس .

تو راس میگی یہ لحظہ هوایی شدم

نزدیکم شد بغلم کرد اونقدر سفت که تو بغلش گم شده بودم

دوست دارم الین

منم دوست دارم

منو از خودش جدا کرد و دستاشو قاب صورتم کرد شروع کرد

به بوسه زدن رو صورتم

— تو غلط بکنی دیگہ گریہ بکنی

نمیکنم دیگه این آخرین بار بود

دستمو گرفت و باهم رفتیم سمت ماشین

۱۱-خوب منو تنبيه كردى ها

–توام زیادی میچسبیدی به اون دخترابا لبخند جوابمو داد و حسودی زیر

لب زمزمه کرد که ماشینی

با سرعت اومد و بوقی زد.....





#کوچولوی_شهوئی

#فصل_دوم

#پارت_179

نگاهی به ماشین کردم که داشت سمت سینا میومد سینا رو
هول دادم اون ور که چیزیش نشه چشمامو بستم
که چیزی به پاهام خورد و داد سینا بلند شد
_الین

افتادم زمین گرمی چیزی رو حس میکردم سینا کنارم زانو زد
_الین.الین جوابمو بده
انیس

نای حرف زدن نداشتم خسته بودم رفته رفته حرف هاینامفهوم شد
_چشماتو نبند عروسکم . الینم منو نگاه
دیگه چیزی نفهمیدم و تاریکی مطلق
°سینا°

سر الین رو تو بغلم گرفتم و بلند داد زدم
_الیننننننننننننننننن

نمیتونم از دستش بدم نه من بدون اون نمیتونم نگاهی به
اطراف کردم

_چی رو دارین نگاه میکنین زنگ بزنین اورژانس
بغض داشت خفه م میکرد. اشکام دونه دونه جاری شدن. کی
گفته مرد گریه نمیکنه
عشقم

نفسم زندگیمداشت تو دستام جون میداد و من نمیتونستم کاری کنم.
_کجا موند این امبولانس
_الان میاد

سفت بهش چسبیدم نمیتونم نه از دستت نمیدم تازه قلبتو به دست اوردم اس 5ل تلاش کردم.....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_180

°دانای°

الین رو برده بودن بیمارستان حال خوبی نداشت کل خانواده نگرانش بودن

مادر الین از حال رفته بود پدرش گریه میکردعمو و زنموش ناراحت بودن زن اراد برای الین دعا میکرد تو این چند سال بدجور وابسته ش شده بود.

سینا که همه چیو مقصر خودش میدونست گوشه ی در اتاق عمل نشسته بود

پشت در نشسته بود تا پدرش بیاد از تاریکی و تنهایی میترسید و اینو چند بار برا پدرش توضیح داده بود ولی چون کار زیادی داشت باز هم دیر میومد.

بلند شد و رفت لیوان شیری برداشت و بازم کنار در نشست. و شروع کرد به خوندن داستانی که پدرش براش میخوند اونقدر خونده بود حفظ، شده بود

یکی بود یکی نبود پسری عاشق دختری میشه دختره رو خیلی دوس داره هر کاری میکنه تا اون خوشحال شه ولی پسره کار اشتباهی میکنه که میترسه دختره اونو دوس

نداشته باشه ولش کن برا همین اون دختره رو ول میکنه.ولی پسره هنوز امید داره که برمیگرده و دختره رو مال

خودش کنه.

پشت در ایستاد و صدای پسر کوچولو شو شنید که داشت
داستان زندگی پدرشو برا خودش تعریف میکرد.
مثل همیشه پشت در بود و میترسید
در رو باز، کرد که پسرکش از جا بلند شد و پرید بغل پدرش و
سفت بغلش کرد

_دلام بابایی

سفت پسرکش رو گرفت و رفت سمت اتاق خوابشون

_غذا خوردی

_آلع

لباس هاشو دراورد و کنار پسرکش خوابید ولی چند سال
است که خواب به چشمانش حرام است

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_181

°سینا°

پشت در منتظر بودیم حال خالم خوب نبود درواقع حال هیچ
کدوممون خوب نبود.

کسی چیزی نمیگفت بلند شدم مشتم محکمی به در زدم

_تو این خراب شده کسی جواب مارو بده

اراد اومد سمتم و دستمو گرفت

_اروم باش الان میان

_نمیان اراد دارم دیونه میشم

اراد خواست چیزی بگه که در باز شد دکتر اومد بیرون ماسک

شو داد پایین_سرش اسیب جدی ای ندیده عمل خوب بود باید منتظر

باشیم به هوش بیاد
خداروشکر که آسیب جدی ای ندیده دکتر داشت همینجور
ادامه میداد که دوتا پرستار زود به اتاق عمل رفتن دکتر
حرفشو نصفه ول کرد و رفت داخل اتاق عمل حس کردم
چیزی شده شروع کردم به داد و بیداد کردن
_چی شده تو رو خدا جواب بدین تو رو خدا
کسی جواب نمیداد من موندم با یه عالمه فکر و خیال.
کمی بعد از اتاق عمل دکتر با یه تخت که روش ملافه سفید
کشیده بودن اومد بیرون دنیا رو سرم خراب شد
زود بود الینم زود بود
کارام دست خودم نبود خودمو میزدم و داد میکشیدم....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_182

° الین °

کنار رودخانه نشسته بودم پاهامو توی آب گذاشتم خیلی سرد
و زلال بود.

دستمو گذاشتم روی چمن ها و نوازششون کردم بوی گل و
درخت و آب همه جا رو پر کرده بود انگار توی بهشت بودم
صدای پرنده ها و صدای آب خیلی لذت بخش بود دلم
نمیخواست از اینجا برم

حس، کردم کسی کنارم نشست برگشتم و نگاه کردم دیدم
آریاس

ای

_آر

چون دلم اومدی میدونستم میای
اره اومدم مگه میتونم من ازت دور باشم هان
نه نمیتونی
حالا بیا بریم
اجک

خونمون
باش بریم
دست اریا رو سفت گرفتم حس میکردم کسی منو به عقب
میکشه تا نرم ولی من سفت آریا رو گرفتم و باهم رفتیم.....



#کوچولوی شهوتی
#فصل دوم #پارت 183
°آریا°

ارین رو بغل کردم و از فرودگاه اومدیم بیرون منتظر میلاد
بودم که بیاد.

بابایی
چونم

پس مامان چی من دلم تنگ میشه براش
تو هر وقت خواستی من میبرمت پیش مامانت عزیزم
هر وقت

ارع عزیزم

بوسی رو لپ تپش زدم و منتظر موندیم تا میلاد بیاد بعد 40
دقیقه دیدم یه ماشینی جلومون وایساد و میلاد ازش پیاده
شد. رفتم جلو و بغلش کردم اونم منو بغل کرد و گفت

_کجا بودی داداش این همه سال منو اینجا بین این همه دختر
تنها گذاشتی و رفتی نگفتی من چجوری به حساب اینا برسم.
با خنده ی کوتاهی خودمو ازش جدا کردم و گفتم
_هنوزم که آدم نشدی.
_مگه قرار بود آدم بشم
_نه تو هیچوقت آدم نمیشی.
با صدای آراین برگشتم به سمتش آراین یادم رفته بود.
_بابایی

_جان
میلاد با تعجب گفت_این بچه مال کیه.
_بچه ی منه
_دروغغغغغ
_باور کن.

میلاد بریم خونه همه چیو میگم بهت.
_باشه داداش بریم.

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_184

سوار ماشین شدیم و راه افتادیم سمت خونه ی میلاد.
تهران خیلی عوض شده بود دیدم میلاد داره میره یه جای
ناآشنا گفتم_مگه نمیریم خونه ی تو
_آره دیگه میریم خونه ی من
_خونه ی تو این ورا نبود که.
_فروختم اینجا خریدم.

_مبارکت باشه.

_قربونت داداش

آرین نشسته بود تو بغلم انگشتشو کرده بود تو دهنش و
میمکید با خنده بهش نگاه کردم دستمو بردم جلو و گفتم
_نگفتم انگشتاتو نخور کثیفه.

_نه کثیف نیش

_چرا کثیفه آرین دیگه نبینم بزاری تو دهنش ها باشه؟

_باشه_آفرین پسر

سرمو برگردوندم و به بیرون نگاه کردم زیر چشمی حواسم به
آرین بود که دیدم انگشتاشو باز گذاشت داخل دهنش.
به زور خندمو نگه داشتم به میلاد نگاه کردم که صدای
خندش بلند شد منم آروم خندیدم.

بعد چند دقیقه بالاخره جلوی یه خونه ی بزرگ نگاه داشت
میلاد پیاده شد منم آرین رو بغلم کردم و پیاده شدم.
ماشینو قفل کرد و با کلید درو باز کرد و گفت
_بفرمایید خوش اومدین.

_ممنون داداش

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_185

رفتیم داخل خونه ی خیلی قشنگ و بزرگی بود میلاد ما رو به
سمت پذیرایی راهنمایی کرد نشستم رو مبل و آرین رو
گذاشتم کنارم.

به آرین نگاه کردم دیدم داره با کنجکاوی به اطراف نگاه
میکنه با خنده بهش نگاه کردم.

میلااد برامون شربت آورد و نشست کنارمون.
_میلااد ببخشید جایی نداشتتم برم بمونم مجبور شدم بهت
زنگ بزنم.

چپ چپ بهم نگاه کرد و گفت
_غریبه شدی با ما آقا آریا یه جوری حرف میزنی انگار کسی
هر روز میومد خونه ی من تو نبودی چه زود باهام غریبه
شدی._ نه داداش غریبه نشدم فقط دیگه مثل گذشته ها نیستم فرق
کردم.
با غم بهم نگاه کرد میلااد هم پخته تر شده بود و مرد تر شده
بود.

_بابایی

_جانم

_بلام آب میالی

با این حرف آراین قهقهه ی میلااد بالا رفت و گفت
_وای چه بامزه حرف میزنی تو چند سالته عمو.
آراین ات 5 انگشتاشو نشون داد.

میلااد با خنده گفت

_اونا چند میشن.

آراین برگشت و بهم نگاه کرد فهمیدم منتظره که بهش بگم چندمیشه
خم شدم و درگوشش گفتم

_بگو پنج

_پنج



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

_به به بزرگ شدی

_بله بزرگ شدم.

میلااد برگشت و بهم گفت

_از راه رسیدی خسته ای برو با آراین کمی بخواب وقتی بیدار

شدی در مورد همه چیز حرف میزنیم._باشه مرسی میلااد

_قربونت

دست آراین و گرفتم و باهم رفتیم سمت اتاقی که میلااد

نشونمون داد میلااد رفت درو بستم لباس هامو درآوردم لخت

فقط با شورت دراز کشیدم رو تخت.

آراین هم اومد دراز کشید کنارم سرشو گذاشت رو سینم

دستمو بردم جلو و موهاشو نوازش کردم با اینکه آراین باعث

جدایی من و الین شده بود ولی بازم دوسش داشتم.

به خاطر آراین و الین بود که هنوز هم زنده بودم امید داشتم

که به الین میرسم هنوزم امید دارم و میدونم حتما به الین

میرسم.

اونقد به الین فکر کردم و موهای آراین رو نوازش کردم که هم

من خوابم برد هم آراین.

نمیدونم ساعت چند بود که از خواب بیدار شدم دیدم آراین

هنوز خوابه آروم سرشو بلند کردم گذاشتم رو بالش.خودمم بلند شدم

از داخل چمدونم حوله و لباس برداشتم

رفتم حموم داخل اتاق یه حموم بود.

دوشو باز کردم رفتم زیر آب همیشه دوش گرفتن بهم آرامش

خاصی میداد



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_187

بعد اینکه دوش گرفتم حولمو پوشیدم و اومدم بیرون دیدم
آرین هنوزم خوابه با حوله خودمو خشک کردم و موهامو
خیس ول کردم حوصله ی خشک کردنشونو نداشتم.
لباس هامو پوشیدم و درو آروم باز کردم رفتم بیرون دیدم
میلاد داره به تی وی نگاه میکنه.
رفتم جلو و بهش یه پس گردنی زدم که از جاش پرید با خندهبش نگاه
کردم که حرصی گفت
_دیوِث چرا میزنی آدم نمیشی تو
_هر موقع تو آدم شدی منم آدم میشم.
_من آدم نمیشم.
_منم نمیشم
با هم شروع کردیم به خندیدن که میلاد گفت
_بیا بشین چی میخوری برات بیارم
_چی هس اونو بگو
_همه چی هس
_یه قهوه بیار
_باشهمیلاد رفت تا قهوه درس کنه منم نشستم به تی وی نگاه کردم

همون موقع صدای در اومد و بعد صدای....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_188

لبخندی رو لبم اومد و بلند شدم و رفتم پشت کمی بعد آراد
اومد تو

_میلاد کج

با دیدنم حرفش نصف موند و با تعجب نگاهم کرد و با بغض
اسمو صدا زد

ای

_آر

نمیتونستم حرف بزنم بعد اس 5ل دیدمش خیلی شکسته شده بود
برادر کوچیکم .

اولین قدم رو برداشتم و خودشو پرت کرد تو بغلم شروع کرد
به گریه کردن

منم سفت بغلش کردم

_قربونت برم گریه نکن هیسس لطفا گریه نکن

ولی اراد ادامه داد باعث شد منم گریم بگیره

_چرا منو تنها گذاشتی هااااا نمیدونستی من چقدر وابستم به
تو

سرشو تو بغلم گرفتم که صدای آرین اومد

_بابایی

با شنیدن صدای آرین اراد ازم جدا شد آرین شبیه بچه گی
های اراده.

اشکاشو پاک کرد

_به تو بابا گفتسرمو تکون دادم آرین اومد بغلم با صدای خواب الودی
گفت

_گریه نکن. من وقتی دلم برا مامانی تنگ میشه یا دلم میگیره

از خدا کمک میخوام .

سفت بغلش کردم و تو دم گوشش گفتم گریه نمیکنم و.....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_189

روی مبل نشسته بودیم آراین هم تو بغلم بود داشتم بهش غذا میدادم

_نوجابه بده (نوشابه)

لیوان رو دادم دستش کمی ازش خورد داد بهم دهنشو پاک کردم و گفتم_آراین میخوای بدونی اینا کین؟

_الع

_این اسمش میلاده بهترین دوستم و میشه عموی تو.و اراد داداش من میشه عموی تو

_اسم منم ارینه نمیدونم کیه شما میشم

هممون خنده ای کردیم بوسه ی محکمی رو لپش زدم و یه قاشق برنج تو دهنش گذاشتم

_نمیخوای بگی چرا رفتی

_ اففففف خب من وقتی فهمیدم حامله اس و بهش تجاوز شده دلم به رحم اومد نمیتونستم بچه رو از بین ببرم.

_پس الین چی؟

با اومدن اسم الین غمگین سرمو انداختم پایین دستمو مشت کردم.همه چی به خاطر الین بود اون اگه میفهمید منو ول میکرد نابود میشد

_نمیخوام در موردش حرف بزنم. آراین نمیری پیش عمو

ارین رفت سمت اراد و بغلش کرد

_تو بچه داری؟

_نه یعنی هنوز به دنیا نیومده

لبخندی زدم پس داداش کوچیکم داشت بابا میشد خوشحال

شدم دلم میخواست برم ببینمشون ولی....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_190

ارین با اراد خیلی زود گرم شده بود باهاش حرف میزد و میخندید

_بچه ات ماما داره؟

_ارع

آرین بغ کرد اومد سمتم و بغلم کرد و شروع کرد به گریه

کردن

_بابایی فقط من ماما ندارم

اففف آرین رو سفت بغل کردم و بلند شدم و رفتم حیاط.

روی تاب نشستیم اونم تو بغلم نشوندم

_تو هم ماما داری ولی مامانت از ما دوره داره تو رو از اون

بالا ها نگاه میکنه

انگشتشو کرد و تو دهنش مکید

_تو هم نرو دور باشه

_من تو رو هیچ وقت تنها نمیزارم پسرکم_دوست دالم بابایی

_منم تو رو دوس دارم. تو باعث زندگی منی

کمی آرین رو تاب دادم تا خوابش برد شکمش، هم سیر بود

پس راحت میتونست بخوابه رفتم داخل بردمش سمت اتاق

گذاشتم رو تخت کنارش بالش گذاشتم تا نیوفته وقتی از
آرین مطمئن شدم رفتم پیش بچه ها||
مشغول صحبت باهم بودن وقتی منو دیدن ساکت شدن
_چیزی شده
_نه

سری تگون دادم و کنارشون نشستم
_مامان و بابا چطورن عمو و زن عمو خودت زنت؟
اراد نگاهی به میلاد کرد اشفته به نظر میرسید نخواستم
بازم بپرسم اگه میخواستن میگفتن..... ❌ ❌ ❌ ❌ ❌ ❌ ❌
❌ ❌ ❌ ❌ ❌ ❌ ❌

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_191

میدونستم چیزی شده و برام نمیگن و نمیخواستم هم اصرار
کنم

اراد بلند شد و اومد سمتم سفت بغلم کرد و دم گوشم گفت
_دوست دارم

ضربه ای به کمرش زدم منم مثل خودش گفتم که دوستش

دارم ازم جدا شد و اشکاشو پاک کرد

_من دیگه برم آشا خونه تنهاس

تا دم در بدرقه ش کردیم وقتی رفت از میلاد پرسیدم

_چیزی شده و دارین بهم نمیگین_نه داداش چیزی نیس. حاضری بریم

پارتی

_میلاد

_جانم داداش

_اسکل بی خاصیت الان نصف شبی اونم با آرین

دستی به گردنش کشید و گردنشو خاروند
_اوه اوه یادم نبود تو بچه داری
بعد خنده ی بلندی کرد.
کمی باهم صحبت کردیم میلاد دیگه مثل قبل شوخ نبود
هممون تو این اس 5ل سختی های کشیدیم
الین

من

اراد

بابا و مامان

زنمو و عمومیلاد

حتی پسر کوچولوم در حالی که سنی نداره ولی بازم.....

📷 📷 📷 📷 📷 📷 📷

📷 📷 📷 📷 📷 📷 📷

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_192

صبح با بوسه های ریزی که به صورتم میخورد هوشیار شدم
دیدم آرین نشستته رو شکمم داره بوسم میکنه
_صبح بخیر بابایی

سرشو گذاشتم رو سینم محکم بوس و بغلش کردم

_صبح بخیر جوجوی من

_بابا من دیگه جوجو نیستم من ملد هسم

ایب

_بله شما مردی حالا پاشو سر و صورتتو بشورباهم رفتیم قشنگ
صورتشو شست رفتیم پایین دیدم میلاد
میز رو چیده

_به به صبح بخیر مرد کوچیک خونه
_دیدى بابا دیدى من ملدم (مرد) میلاد هم گف
پشت میز نشستیم شروع کردم به لقمه گرفتن برای آرين
_من امروز بیرون کار، دارم یه چند ساعتی آرين پیش تو باشه
_ای به چشم تو جون منو بخواه من مواظب این کوچولو
هستم

صبحونه رو خوردیم و باهم جمع کردیم رفتیم لباس رسمی،
پوشیدم و پرونده هامو برداشتم و رفتم پایین
_میلاد دیگه تاکید نمیکنم مثل چشمات ازش مراقبت میکنی
فهمیدی.

_فهمیدم بابا توام مغزمو خوردی چیزی نگفتم رفتم سمت آرين بوسش
کردم

_مواظب میلاد باش

اب

اب

_چشم

از خونه زدم بیرون امروز میخواستم ازاد باشم اول کاری پیدا
کنم بعد بگردم دلم برای تهران تنگ شده بود.
اجنی

اول از همه رفتم بام تهران بیشتر از، همه چی، دلم برا ا
تنگ شده بود .

روی صندلی نشستم و به اسمون نگاه کردم چقد زیبا بود
چشمامو بستم و نفس، عمیقی کشیدم.

🌚 🌚 🌚 🌚 🌚 🌚 🌚

🌚 🌚 🌚 🌚 🌚 🌚 🌚

#کوچولوی_شهوتی

آرین زود بلند شد و نشست روی میلاد که صداش بلند شد
_عقیمم کردی توله

با صدای بلندی خندیدم.....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_194

شروع کردیم با میلاد خندیدن زود حالت جدی به خودم
گرفتم

_میلاد میدونی تو رو باید می سپردم دست آرین نه آرین
دست تو

بلند شد روی مبل نشست و کی*ر شو مالید آرین هم اومد
سمتم و دم گوشم گفت

_جای جیششو میماله چرا؟

خنده ی منو میلاد رف رو هوا اینقدر خندیدیم که آرین هم
شروع کرد به خندیدن

_پدرسگ زد ناکارم کرد الان میخنده

خنده رو کنار گذاشتم_ دیگه نبینم وضع خونه این جوری باشه وگرنه
دیگه نمیام

خونه.

_بابایی بوخدا میلاد گف

_آریا دروغ میگه خودش شروع کرد

_بسه بابا چرا مثل بچه افتادین به جون هم

بلند شدم رفتم سمت اشپزخونه

_تا من غذا هارو گرم میکنم شما هم برین دستو صورتتونو

بشورین

غذارو گرم کردم و میز رو چیدم دیدم دوتاشون با بالا تنه ی
لخت میان .

سرمیز، نشستن شروع کردن به خوردن آیین هی به بدن منو
میلاذ نگاه می کرد

_بابایی چرا بدنم مثل شما نیس_توام بخور بزرگ شو میبرمت باشگاه از
مال ماهم بهتر میشه

_عه غذا بخورم زود بزرگ میشم

_ارع گل پسر

دلم میخواست زنگ بزnm به اراد بیاد ببینمش بعد غذا بلند

شدم و رفتم زنگ زدم به اراد.....

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_195

جواب نداد بازم زنگ زدم که صدای ناراحتش اومد

_الو بفرمایید

_آرادصدایی ازش نیومد کمی بعد

_الو داداش تویی

_منم چرا صدات این جوریه

_هیچ.... داداش. خوبی آیین خوبه دلم براش تنگ شده

_اونم هی از تو میگه. چی شده اراد

....._

_اتفاقی افتاده

_الین تصادف کرده

با حرفش گوشی از دستم افتاد روی زانو هام خم شدم.

قطره اشکی از چشمم سرازیر شد یعنی چی الین تصادف کرده
میلااد و آرین با سر و صدا اومدن کنارم میلااد وقتی وضعمو
دید گوشو برداشت و با آراد حرف زد.

اب

آرین اومد کنارمو دستای کوچولوشو گذاشت رو صورتم وصدای بغض
آلودی گفت

بابایی چی شده

چیزی نگفتم نمیتونستم حرف بزنم بغض داشت خفم میکرد
اگه برا الین اتفاقی میوفتاد من میمردم



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_196

آروم آرینو بغل کردم سرمو بردم داخل موهایش و با صدای
بلندی زدم زیر گریه با صدام آرین ترسید و بیشتر خودشو بهم
فشار داد.

میلااد دستشو گذاشت رو شونم و با ناراحتی گفت

آروم باش میخوای بلند شو بریم بیمارستانی که الین توش
هس؟نه مگه میتونستم جلوش ظاهرشم من جرعت اینو ندارم
بدون توجه به میلااد آرین رو بغل کردم و رفتم سمت اتاقمون
روی تخت دراز کشیدم ارین رو هم بغل کردم و گریه کردم

زجه زدم

ارین هم بی صدا منو سفت بغلم کرده بود

منو ببخش من بد کردم هقق لطفا منو ببخش نمیتونم روت
نگاه کنم

نمیدونم چقدر گریه کردم و آریں هم نوازشم کرد با هم خوابیدیم.

با نفس نفس از، خواب بیدار شدم عجب کابوس بدی بود
لیوان ابی خوردم
دیدم پسرکم تو خودش جمع شده بوسی رو سرش زدم پتو رو
روش کشیدم.

نگاهی به ساعت کردم بش 3
بلند شدم لباس پوشیدم و از خونه زدم بیرون. باید میدیدمش ماشین
رو برداشتم روندم جایی که الین بود
دلم لک زده براش
برا خنده هاش
برا صدا زدم
برا بغلش



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_197

جلوی بیمارستان نگه داشتم . کلاه سویشرت رو گذاشتم و
کشیدم جلو تا کسی نبینه.

وارد بیمارستان شدم رفتم سمت پذیرش

_سلام میتونم بپرسم الین.....

(شهرتش یادم نیست 😊 😊)_سلام اتاق 400

_ممنون حالش چگونه؟

_خطر رفع شده ولی هنوزم بهوش نیومده

سری تکون دادم و با قلبی مچاله شده رفتم سمت اسانسور.

نفس عمیقی کشیدم. تا قلبم اروم شه دستمو مشت کردم و
کوبیدم به بدنه اسانسور
در اتاق رو اروم باز کردم که..
بعد از سال ها دیدمش چقد عوض شده بود خوشگل
اونقدر تغیر کرده بود که نمیشناختمش.
اشکام پشت سر هم میبارید اروم و با قدم های نامنظم
میرفتم سمتش.
خانومی شده بود واسع خودش.
دور سرش باند پیچی شده بود موهای طلاییش از کنارش زده
بود بیرون
لباش ورم کرده بودزیر چشماش سیاه بود
پاهاش تو گج بود
نه الین من نیس.
رفتم سمتش اروم دستشو گرفتم....

📷 📷 📷 📷 📷 📷 📷

📷 📷 📷 📷 📷 📷 📷

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_198

اهل

اس

نفس، های پی در پی کشیدم قلبم درد میکرد بعد از
دیدمش بازم قلب بی جنبه ی من براش تپید .
دستشو گرفتم و بوسبدم یه بار نه دو بار نه صد بار بوسه زدم
و گریه کردم.
_الینم.نفسم من اومدم..... آریات اومد.... بلند شد

چشمای دریایت رو باز، کن من توش گم شم..... صدام
بزن..... ناز کن..... قهر کن..... اصلا منو بزن..... فقط، بیدارشو.....
دوری تمومه نفسم..... بلند شو.....

سرمو گذاشتم رو تخت بازم نفس، کشیدم قلبم درد میکرد
مثل این اس 5ل.

سعی کردم به خودم مسلط باشم
_اره بد کردم نیومدم که به دستت بیارم نیومدم ناراحت
کنم.

وقتی شنیدم اینجایی قلبم منو آورد اینجا.
میدونی من تو این اس 5ل چی کشیدم مردم الین مردم.
قلبم مرد

روحم مرد

جسمم حتی جسمم داره میمیره.

من اره من بهت بد کردم ولی منو ببخش، منو ببخش.
اشکامو پاک کردم.

_الینم میدونی یه پسر کوچولو دارم اصلا شبیه منو مامانش، نیس شبیه
تو.

اونقدر بانمکه.

حتی تو رو هم دیده گفتم که عشقم بودی.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_199

بازم بوسه زدم بلند شدم و پیشونیشو بوسیدم
_میرم دیگه نمیام نمیام که زندگیت بهم بخوره خوش باش

الینم .

دوست دارم

عاشقتم

نفسمی

بلند شو فقط، بلند شو

نمیتونستم ارزش دل بکنم میخاستم تو این اس 5ل دورینگاهش کنم.

اروم دستشو ول کردم و رفتم سمت در که از الین صدایی

اومد

زود رفتم سمتش

–چی، الینم بازم بگو

با صدای ضعیفی گف

ای

–آر.....

اشک تو چشم جوشید

–جونم قربونت برم جونم فدات شم جووونم دردت به جونم

خدایاشکرت خیلی خوشحال شدم از خوشحالی گریه می

کردم

–آر.... یا..... نر.... و

–نمیرم.نمیرم قول میدمدیکه باید میرفتم اگه میومدن بد میشد بوسه

اروم رو لباش

زدم و رفتم سمت در که باز الین صدام زد

ای

–آر

خواستم برگردم که در باز شد.....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_200

با ترس نگاهی به در کردم که با دیدن اراد نفس راحتی کشیدم

با تعجب نگاه ام کرد

_داداش اینجا چیکار میکنی؟

_اففف اراد ترسیدم. اومدم ببینمش_لطفا برو الان عمو اینا میان_میرم

رفتم سمتش بغلش کردم

_مواظب خودت باش

_مامان و بابا.... قرار بیان انگلستان تا پیدات کنن

پوففف کلافه ای کشیدم دست تو موهام کشیدم و به الین نگاه کردم چقدر معصوم خوابیده بود

_چیگار کنم

_نمیدونم داداش الان برو عمو اینا تو حیاطن

زود از اتاق اومدم بیرون رفتم سمت حیاط میخاستم از دور

ببینمشون دلم براشون یه ذره شده بود.

دستم رو قلبم گذاشتم خیلی درد میکرد رفتم پشت دیوارنگاهی به زیر درخت کردم

باورم نمیشد مامانم چقد شکسته بود بابام بابایی که هیچ وقت پشتم نبود

الان یه پا استخون شده بود

عمو و زمو خیلی پیر شده بودن زن اراد شکمش بالا اومده بود

باعث همه ی اینا من بودم.....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

ولوچوک vip ی شهوتی:

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_201

میخاستم برم جلو و بغلشون کنم اونقدر محکم که دلتنگی
این اس 5ل تموم شه.

پشت سرم برگشتم اولین قدم رو برداشتم ولی نتونستم برم. کمی هم
موندم و نگاهشون کردم. اشکام پشت سر هم میبارید
نگاهی به ساعت کردم وب 5د باید میرفتم الان ارین بیدار شده
بود.

زود سوار ماشین شدم و روندم سمت خونه.
در رو اروم باز، کردم و رفتم داخل خودمو رسوندم به اتاق که
با تخت خالی مواجه شدم همه جارو نگاه کردم دستشویی.
جاهایی دیگه.

با حالت عصبی در اتاق میلاد رو باز کردم دیدم تو بغل میلاد
مچاله شده و خوابیده

نفس راحتی کشیدم در رو بستن تا بخوابن رفتم اتاق
یه شیشه مشروب با یه بسته سیگار اوردم
روی صندلی نشستم یه لیوان پر کردم م یه سیگار به لب
گرفتم و یه اهنگی باز کردم نمیخاستم صدای فریادم برسه به
گوش میلاداروم میکنی حال بدمنو میدونی تو تکی اروم جون من
چشام خیره به چشای تو میشه عاشقت میشم تو نگاه درمون
من

خودت میدونی انقده میخوامت؛ هیچکی ندیدم رو دست من

بخوادت

زدم رو دسته عاشقای شهر آروم؛ جون من قلب من فدات
هی...

قفلیم رو اهنک:))

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_202

اولین لیوان رو خالی کردم

دومین لیوان، سومین، چهارمین دیگه تعداد لیوان ها یادم
نیسفریاد بلندی کشیدم تمام وسایل های میز رو ریختم رو زمین.
نگاهی به اینه کردم داغون بودم موهام اشفته بوی گند سیگار
میدادم

مست مست بودم

مشت محکمی به اینه زدم که هزار تیکه شد دستمو عمیق

برید

نگاهی بهش کردم. خون میومد خنده ی بلندی کردم

اونقدر بلند بود که خودمم تعجب کردم

کنار تخت سر خوردم.

اب

نمیدونم چقدر گذشته بود که در باز شد فک کردم آرینه ولی

دیدن میلاد نفس راحتی کشیدم

اجنی

_برو سر ارین رو گرم کن تا نیاد ا

_مردک بیشعور اه صب کن بیام

رفت و من موندم زخم دستم می سوختگی بعد میلاد اومد توی
دستش جعبه های کمک اولیه بود.

چی بگم اخه تو ناسلامتی پدری این کارا چیه

ارین شب ترسیده بود؟

ارع اونقدر گریه کرد تا خوابش برد. کجا بودی؟

رفتم بیمارستان

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_203

با حرفم میلاد عصبانی شد و باند دستمو تند بست و بلند شد
شروع کرد با داد حرف زدن_اخه عوض اخه من چی بگم هالان میدونی

تو نبود تو چی

سر الین اومد نه

دیگه دور ورش نباش

اجنی

اصلا الین ول کن اگه خانواده اش یا بابات اینا بدونن ا

نگه ات نمیدارن.

به اون طفل معصوم رحم کن

فقط اون حرف میلاد توجه منو جلب کرد سر الین چی اومده

مگه

چی سر الین اومد

میخای بدونی

اره

ولش بمونه بعد برو پیش آرین

بلند شدم روبه روش وایسادم
_من فقط به خاطر، آراین زنده ام فقط به خاطر اونمیلاد چیزی نگفت منم
رفتم سمت پسرکم شب سختی رو
گزرونده بود
در قبل از، اینکه در رو باز کنم تو اینه نگاهی به خودم کردم و
بعد در رو باز کردم که دیدم آراین.....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_204

نگاهی به آراین کردم و در رو بستم و رفتم سمتش
_بابایی

با شنیدن صدایی بغض دارش ناراحت رفتم سمتش، و پتو رو
کشیدم که سفت بین دستاش گرفت

اب

اب

_آراین خوبیدستی به سرش کشیدم که داغ داغ بود انگار توی تنور بود
بلند داد زدم

_میلاددددد

زود پتو رو کنار زدم دیدم رو تخت هم دسشویی کرده زود

بردمش اتاق خودمون که میلاد اومد چی شده

_تو تب میسوزه برو ماشین رو روشن کن

میلاد رفت منم لباس های آراین رو عوض کردم

_بابایی.....کوجا.....بودی

حتی نمیتونست حرف بزنه ترسیده

_کار داشتم عزیزم اومدم اومدم
زود بغلش کردم یه دستمال خیس هم برداشتم و سوار ماشین
شدیم_میلاد زود برو
_باشع هول نکن
میلاد پاشو گذاشت رو گاز با سرعت روند آرين فقط، هزیون
میگفت

نزدیکی بیمارستان نگاهی به آرين کردم که چشماش بسته بود

🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_205

ترس بزرگی بهم غلبه کرد مثل حسی که موقع از دست
دادن....

_میلاددددد بجنب چشماش بسته اس
اشک هام پشت سرهم میبارید هی به صورت آرين میزدم_آرين
کوچولوی من قشنگم بلند شد بلند میبرمت پیش
مامانی افرین بلند شو
آرين حرکتی از خودش نشون نمیاد و منو بیشتر میترسوند
_میلاد ترو خدا زود باش
ترافیک بود بدجور میلاد از ماشین پیاده شد در منو باز کرد
آرين رو از بغلم گرفت
_میتونی بدویی
_ترو خدا آرين رو برسون من میام
میلاد آرين رو سفت بغل کرد و دویید منم از پشتون دویدم
اونقدر دویده بودیم که نفس نفس میزدیم

_میلاد بده من

آرین رو گرفتم و دویدم که دیدم بیمارستان همون بیمارستانی هست که
الین اینجاس ولی پسر مهم تر از الینه و خانواده ام



(فش ازاد)



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_206

با میلاد رفتیم داخل با صدای بلندی دکتر و صدا میکردم.

_دکتر

پرستار

کسی تو این بی صاحب نیس به داد پسر برسه.

_چه خبرته آقا صداتو انداختی رو سرت.

_خانم پرستار تو رو خدا کمک کنید پسر داره میمیره_آروم باشید لطفا

پرستار گفت که یه برانکارد بیارن آرین و گذاشتن روشو بردن

داخل اتاقی.

پشت در اتاق من و میلاد منتظر بودیم تا خبری از آرین بدن.

بعد چند دقیقه همون پرستار از اتاق اومد بیرون خودمو

رسوندم بهشو گفتم.

_حال پسر چطوره خانم پرستار

_خوبه دکتر گفته باید دو روز بستری بشه تب و لرز کرده و

این باعث شده تشنج کنه.

_الان میتونم ببینمش؟

_الان که نه چون دارن منتقل میکنن به بخش کودکان انشالله

بعد اینکه سرمشو وصل کردم و منتقل شد بعد اون میتونین ببینین.

_ممنون_خواهش میکنم

پرستار رفت من و میلاد هم نشستیم رو صندلی هایی که اونجا بود برگشتم و میخواستم به میلاد چیزی بگم که چشمم افتاد به مردی که داشت میومد این ور.

زود دست میلاد و گرفتم و دویدیم سمت اتاقی که اونجا بود درو باز کردم با میلاد رفتیم داخل.

داخل اتاق به جز دوتا تخت هیچی نبود میلاد با تعجب گفت _چت شده چرا اینطوری میکنی؟

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_207

_میلاد بابام داشت میومد این طرف مجبور شدم وگرنه مارومیدید.
وای

چیزی نگفتم و درو به ذره باز کردم و از لای در بیرونو نگاه کردم که دیدم داره با همون پرستاری که من حرف زدم حرف میزنه.

سعی میکردم لب خونی کنم بفهمم چی میگن ولی نمیتونستم بفهمم.

بعد چند دقیقه بالاخره بابام رفت و من و میلاد از اون اتاق اومدیم بیرون.

نشستم رو صندلی سرمو گرفتم بین دستام کاش میتونستم از حال الین هم با خبر بشم.

سرم درد میکرد حالم خوب نبود از بس که مشکلات روبروم
زیاد بود از یه طرف آرین و از یه طرف الین.
نمیدونم چقد تو فکر بودم که با صدای پرستار به خودم
اومدم..همراه آرین جهانی هستین؟
_بله پدرشم

_بسیار خب پسرتونو منتقل کردیم به بخش میتونین برین
ببینینش فقط یه نفرتون.
_ممنون

بعد اینکه پرستار رفت به میلاد گفتم
_دستت درد نکنه تو زحمت افتادی تو برو خونه استراحت کن
من پیش آرینم
_نه داداش این حرفا چیه نه نمیرم اینجا کنار تو شاید چیزی
لازم داشتی الانم میرم برات چیزی بخرم بخوری.
_نه میلاد دستت درد نکنه تو برو خودم میرم میخرم برو تو
خونه استراحت کن.

_مطمئنی؟_آره داداش
_باشه اگه چیزی نیاز داشتی زنگ بزنی سه سوته اینجا.
_باش دستت درد نکنه
_قربونت میبینمت.

_بای

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_208

بعد اینکه میلاد رفت منم رفتم کنار پسر کوچولوم نشستم

دستشو گرفتم دستم و کف دستشو بوسیدم.
رنگش پریده بود به دستش سرم وصل کرده بودن وقتی آرینو اینطوری
میدیدم آرزوی مرگ میکردم.
کاش به جای آرین من رو این تخت خوابیده بودم نیم خیز
شدم و پیشونیشو بوسیدم.
بلند شدم آروم از اتاق آرین اومدم بیرون رفتم سمت پرستار و
بهش گفتم.
_من چند دقیقه نیستم میشه مواظب پسرم باشین
امتح

—
میخواستم بازم برم تو اتاقی که الین بود راه افتادم سمت
اتاقش وقتی اتاقشو پیدا کردم از پشت شیشه به صورت
قشنگش نگاه کردم.
اول به اطراف نگاه کردم تا کسی نباشه وقتی مطمئن شدم
کسی نیست آروم درو باز کردم و رفتم داخل.
رفتم کنار الین مثل یه فرشته خوابیده بود چقد خوشگلتر
شده بود خانم تر شده بود. آروم دستشو گرفتم داخل دستم و بوسیدم
خم شدم

پیشونیشو هم بوسیدم اشکام سرازیر شدن.
میخواستم بشینم کنارش که از بیرون سر و صدایی اومد زود
رفتم از شیشه نگاه کردم دیدم عموم و زن عموم و آراد و....
دارن میان داخل اتاق الین.

من نمیخواستم الان دیده بشم خدایا باید چیکار کنم نه
میتونم برم بیرون نه دلم میخواد الان خودمو نشون بدم....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_209

رفتم پشت کمد نفسمو حبس کردم عمو و اراد اومدن تو
نگاهی بهشون کردم
_چرا گل دخترم بیدار نمیشه نور چشمم چرا بیدار نمیشه. دردونم چرا
اینجاس
عمو اشک میریخت و حرف میزد اشک میریخت و گله
میکرد.

_عمو اروم باش بیدار، میشه بازم قلبت میگیره
_بزا بگیره اراد نمیخوام دخترمو اینجا ببینم
_عمو خواهش میکنم
چشمام پر بود باید از اینجا زود خلاص میشدم گوشه رو
دراوردم و به اراد اس دادم
«من تو اتاقم عمو رو ببر بیرون»
پی ام ارسال شد وقتی خوند نگاهی به اطراف کرد ولی منو
نمیتونست ببینه

_عمو بیا به هوایی بخوریم بعد بیایم
بعد اینکه عمو و اراد رفتن بیرون من رفتم کنار الین و پیشونیشو
بوسیدم و زود از اتاق اومدم بیرون.
رفتم جایی که آرین بود رفتم داخل اتاق دیدم آرین داره گریه
میکنه وقتی چشمش بهم افتاد با گریه گفت
_بابا کجا بودی من خیلی ترسیدم
_ببخشید پسرمن بیرون به کاری داشتم زود انجام دادم اومدم
کنارت عشق بابا.
دستاشو با بغض باز کرد تا بغلش کنم رفتم جلو نشستم رو

تخت کنارش و کشیدمش تو بغلم و محکم فشارش دادم

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_210

دلم برای پسرکم میسوخت ولی چاره ای نداشتم_بابایی از، اینجا بریم
_چرا عزیزم

_چون مامانی نیس، تو همیشه، ناراحتی و کسی جز، عمو
میلاَد و نداریم تنهایییم.

پسرَم هم میدونست که من و اون تنهایییم.
با بغض گفتم.

_نه پسرَم ما تنها نیستیم که یه ذره صبر کن خانوادمونو بهت
نشون میدم فقط باید صبر کنی.
_باشه

_آفرین گل پسرَم

سرشو رو بالش درست کردم گوشیمو دادم دستش تا بازی کنه
حوصلش سر نره.

خودمم رفتم جلو پنجره به چند دقیقه پیش فکر کردم بهاینکه اگه گیر
میوفتادم خیلی بد میشد.

به الین فکر کردم که چه قد بزرگ شده بود و مظلومانه رو
تخت بیمارستان خوابیده بود.

نمیدونم چش شده بوده اینجا بود باید از آراد میپرسیدم.
رفتم کنار آرین و بهش گفتم.

_آرین بابایی گوشو میدی به عمو آراد زنگ بزنم باهاش کار
واجب دارم.

_بیا بابایی

از دستش گوشیه گرفتم و بهش اس دادم که بره یه جای خلوت تا بتونم بهش زنگ بزنم.
بعد 5 دقیقه دیدم گوشیم زنگ خورد نگاه کردم دیدم آراد هس گوشیه جواب دادم.

_سلام داداش_سلام آراد خوبی

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_211

_خوبم داداش چه عجب از این ورا
_بیا به اتاقی که میگم بهت میگم چی شده.
_باشه داداش اومدم.

وقتی شماره ی اتاقو گرفتم گوشیه قطع کردم و دادم دست آرین تا بازی کنه بعد چند دقیقه بالاخره در اتاق باز شد و آراد اومد داخل.

رفتم جلو بغلش کردم حالشو پرسیدم بعد اینکه خوب احوال پرسى کردیم و آراد با آرین حرف زد کشیدمش کنار و بهش گفتماب

_آراد میشه بگی چرا الین تو بیمارستان بستری شده اونم اون وضع.

_مثل اینکه تصادف کرده داداش
با ناراحتی نگاش کردم و چیزی نگفتم
_داداش تو چرا اینجایی

_آرین مریض شده بود به خاطر همون اتفاقی بود آوردن آرین

به این بیمارستان منم نتونستم خودمو نگه دارم و رفتم الین
و دیدم که شما اومدین.
_نمیخوای خودتو به همه نشون بدی
_هنوز زوده آراده به وقتش.
_باشه داداش ولی به نظرم زودتر نشون بده خودتو.
چیزی نگفتم و بهش نگاه کردم.
بعد چند دقیقه بهش گفتم._یه وقت شک میکنن تو برو بعدا همو
میبینیم.
_باشه

باهم خداحافظی کردیم آراده رفت منم رفتم کنار آرین که دیدم
داره خمیازه میکشه بهش گفتم کمی بخوابه با حرفم چشاشو
بست و بهش قصه گفتم اونم خوابید.
منم سرمو گذاشتم رو تخت و چشممو بستم و سعی کردم یه
ذره بخوابم



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_212

صدای زار و گریه میومد حس میکردم صداها اشناس بود ولی
من حال بیدار شدن نداشتم دستمو دراز کردم تا آرین رو بغلکنم دیدم
نیست.

زود از تخت اومدم پایین و نگران و ترسیده به اطراف نگاه
کردم

صدای گریه چند زن و مرد رو اعصابم بود داد بلندی کشیدم و
در رو باز کردم و اسم آرین رو صدا زدم

آرین بابایی کجایی

انی

همین جور در به در دنبال آرین بودم دیدم عمو اینا و بابام ا
جلوی اتاق الین گریه میکنن پس صدای گریه اینا بود
پست دیوار وایستادم بینیم چه اتفاقی افتاده
آقای دکتر چی شده

اتفاق خاصی نیفتاده الین خانوم بهوش اومدن ولی بهشون
ارام بخش تزریق کردم تا بخوابه

خداروشکرهمشون خوشحال بودن و خداروشکر میکردن منم خیلی
خوشحال بودم

پست دیوار قایم شدم و از گوشهی چشمم نگاهی بهشون
کردم

دیدم آرین تو بغل بابامه

خون تو رگام یخ بست اون چه جوری رفته بود اونجا اگه
آرین چیزی میگفت یا اسمی از منو اراد میبرد بدبخت
میشدم....

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_213

آرین سرشو گذاشته بود رو شونه اش انگشتشو مک میزد.
کاش آرین بچه ی منو الین بود و بابام نوه اشو بغل میکرد.
_عمو تو چقد شبیه بابایی منی_کوچولو اسم بابات چیه

ای

_آر

با شنیدن اسمم غمگین شد سر آریا رو بوس کرد
_خب بگو ببینم چرا تنها اومدی گم شدی
_نه با عمو میلاد اومدم
_باش بیا بریم برات کمی خوراکی بخرم بعد بریم دنبال بابات
_چشم عمو بریم
بابام و ارین رفتن منم زود رفتم اتاق زنگ زدم به اراد گفتم
ارین رو بیاره
منتظر بودم که بیان از استرس قلبم درد گرفته بود سرم گیج
رفت نزدیک افتادتم بود دستمو رو تخت گذاشتم تا نیفتم
دیگه داشتم میفتادم که در باز شد و صدای آریا اومد_بابایی
بعد صدای بابام....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_214

خودمو باید جمع و جور میکردم اگه بابا منو میدید بد میشد
دستم رو بینیم گذاشتم و اشاره کردم ساکت شه
_آریا بابا جان چی شد
با سر اشاره کردم بره رفت سمت در و رو به بابام گف
_هیچ عمو بابام نیس صداش زدم منو میبری دستشویی؟
_بیا بابا جان بریمخیالم راحت شد اگه منو میدید صدرد قلبش
میگرفت
حرفای بدی میزد نمیخاستم جلو آریا بگه بیشتر از این خرد
شم
حالم اصلا خوب نبود به زور روی تخت دراز کشیدم. و پرستار

رو صدا زدم.

دکتر معاینه ام میکرد

_اقای اریا قلبتون خیلی ضعیفه بهتر از هیجان ترس دور

باشین اگه بازم اتفاقی بیفته باید عمل شین چندتا دارو

مینویسم بعد یه چند تا امپول

_ممنون آقای دکتر، ولی لازم نیس باید برم پسریم بیرونه

_من پسرتونو دست آقای.... سپردم

خیلی خطرناک بود بیشتر از، این پیش بابام بمونه ولی پرستار

امپولی بهم تزریق کرد دیگه چیزی نفهمیدم....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_215

° الین °

با صداهای اطرافم چشامو اروم باز، کردم نور شدیدی خورد

چشمامو بستم اروم باز و بسته کردم تا به نور عادت کنم .

سرمو کج کردم مامان رو بابا رو دیدم تشنه ام بود با صدای

ضعیفی گفتم

_آب

ولی انگار نشنیدن سعی کردم بلند تر برم

_آب

مامان سراسیمه اومد سمتم شروع کرد به بوسه زد قریون

صدقه رفتن_خدایا شکرت قریونت برم فدات شم دورت بگردم من خوبی

دردت به جونم جاییت درد میکنه دکتر صدا کنم

چیزی نگفتم لبخندی زدم و باز گفتم که آب میخام

_مامان اب بده

بابا رفت یه آب باز، کرد توی لیوان ریخت بعد مامان پشتم یه
بالشت گذاشت بابام هم لیوان رو به لبام نزدیک کرد چند
قولوپ خوردم نفسی تازه کردم و نگاهی به همشون کردم ولی
سینا رو ندیدم

_مامان

_جانم

_سینا کو

چیزی نگفتن نگران شدم انگار اتفاقی افتاده بودم با بغض

نگاه شون کردم ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_216

°یک هفته بعد°

°الین°

اه

خوشحال به امتحانم نگاه کردم دور از چشم دانشجو

بوسی به سینا فرستادم

بعد از مرخص شدنم فهمیدم سینا هم روز تو خونه دوستشه

سیگار مشروب میخوره بهش نگفته بودم حالم خوبه به هوش

اومدم همه چیو تقصیر خودش میدونست ولی نه سینا اونقدر

مهربون بود که من دلم نیومد چیزیش شه.

سینا نیمی از زندگیم بود همدردم ، رفیقم ، وکسی که از ته

قلب دوستش دارم_خب بچه امتحان هاتون خوب بود ولی من نمیخوام

شاگردم

همچین نمره ی داشته باشه بهتره تلاش کنین وگرنه میفتین

خسته نباشید.

با خسته نباشید سینا همه وسایل هاشونو جمع کردن رفتن
دور میز سینا مخصوصا دخترا چشم غره ای بهشون رفتم.
کوله مو تو دستم جابه جا کردم که کسی از پشت کوله مو
گرفت

_الینم کجا با این عجله

_اففف سینا اگه یکی ببینه چی

_به ک*یرم

با چشمای کرد شده نگاهش کردم که خنده ی بلندی کرد

_چشماتو اون جوری نکن که میخورمت

_حیا کن بیشعور_چیه خب ک

خواست بازم بگه دستمو رو دهنش گذاشتم صدای یکی از

دختر اومد

👤 👤 👤 👤 👤 👤 👤

👤 👤 👤 👤 👤 👤 👤

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_217

امش

_سلام استاد من قرار بود جزوه هامو به

نگاهی بهش کردم دختر خوشگل و ساده ای بود نه مثل بقیه

نچسب

_سلام میترا دستت درد نکنه عزیزم

_خواهش میکنم استادنگاهی به من کرد و بعد رفت برگشتم سمت

سینا چشم غره

ای رفتم

_حتما کی*رتو دیده این جوری عشوه میاد
_نه ندیده کجا عشوه میومد خودشم میترا اون جور دختری
نیس
_از کجا میدونی
_اففف عشقم بس کن
با شنیدن عشقم از زبون سینا هنگ کردم تا حالا بهم نگفته بود
_کی*ر خر
_مگه دیدی
_بس کن اه اره دیدم یواشکی دیدت زدم
_واقعا کیانیس
_خفه شو
_چشم عزیزم
باهم سوار ماشین سینا شدیم اصلا حواسم به حرفاش نبود
فقط اون عشقم تو مغزم تکرار میشد
🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪
🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪
#کوچولوی_شهوتی
#فصل_دوم
#پارت_217
امش
_سلام استاد من قرار بود جزوه هامو به
نگاهی بهش کردم دختر خوشگل و ساده ای بود نه مثل بقیه
نچسب
_سلام میترا دستت درد نکنه عزیزم
_خواهش میکنم استادنگاهی به من کرد و بعد رفت برگشتم سمت
سینا چشم غره

ای رفتم

_حتما کی*رتو دیده این جوری عشوه میاد

_نه ندیده کجا عشوه میومد خودشم میترا اون جور دختری

نیس

_از کجا میدونی

_اففف عشقم بس کن

با شنیدن عشقم از زبون سینا هنگ کردم تا حالا بهم نگفته بود

_کی*ر خر

_مگه دیدی

_بس کن اه اره دیدم یواشکی دیدت زدم

_واقعا کی ؟ دوسش داشتی خوشگل بودانیس

_خفه شو

_چشم عزیزم

باهم سوار ماشین سینا شدیم اصلا حواسم به حرفاش نبود

فقط اون عشقم تو مغزم تکرار میشد

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_218

الین دلش تنهایی میخواست ولی سینا نمیذاشت میترسید

میترسید باز، اتفاقی براش بیفته سینا تحمل این رو نداشت

_آریا.

سینا با شنیدن اسم آریا پاشو رو ترمز گذاشت که باعث شد

الین به جلو پرت شه ولی سینا زود سرشو گرفالین متوجه موقعیت شد

اصلا نفهمید چه جور اسم آریا رو

آورد خودشم هنگ کرده بود میخاست از سینا عذرخواهی کنه
 ولی برا چی قول داده بود.
 سینا نگاهی به الین کرد سرشو بوسید
 _جانم عزیزم بگو
 خجالت میکشید ولی چاره ای نداشت
 _من دلم پیتزا میخاد
 _چشم تو چون بخواه
 ناراحتی سینا رو میتونست از چشماش بخونه دلش هم برای
 خودش هم برای سینا می سوخت.
 جلوی پیتزا فروشی نگه داشتن و پیاده شدن سینا دست الین
 رو گرفت الین هم دست سینا رو سفت گرفت.
 پیتزا هاشونو سفارش دادن الین میخاست یه جورایی از دلسینا دربیاره
 _میگم
 _جانم
 _هوم امممم خب هیچ ولش
 _باش
 الین با دیدن لحن بی تفاوت سینا دلش گرفت تحمل سردی
 شو نداشت.
 کمی بعد پیتزا هاشونو آوردن نگاهی به پیتزا کرد با ندیدن
 سس اخم کرد و یا روزی افتاد که با آریا پیزا درس کردن
 لبخند تلخی زد و چشمهاشم پر شد جوری برای سس جیغ
 کشید و آریا بغلش کرد و اونو برد سمت یخچال
 _الین.الین
 با صدا زدن های سینا از فکر بیرون اومدم.....
 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_219

انیس

نگاهی به سینا کرد دید تو دستش چندتا سس قرمز هس
وقتی چشمای پر بغض الین رو پیش خودش فکر کرد به
خاطره سسه ولی فکر سینا اشتباه بود الین باز یاد آریا افتاد
دلش شکست

_جانم یه لحظه حواسم پرت شد

_فدا سرت عزیزم بیا سس

الین نگاه خوشحالی به سینا کرد شروع کرد به خوردن وای
خیلی خوشمزه بود.

وقتی پیتزاش تموم شد سرشو بلند کرد به سینا نگاه سینایی
که غرق الین شده بود.نگاهی به سینا کرد که به او نگاه میکرد و غذاشو
نخورده الین

دستشو تو صورت سینا تگون داد

_هی سینا غرق شدی

سینا تاره متوجه الین شده به خودش اومد دستی به صورتش
کشید

_همم هان یعنی جانم

_چرا نخوردی

_میل ندارم

الین بلند شد رفت سمت سینا نگاهی به اطراف کسی جز اون
و یه پسر بچه ی خوشگلی نبود چشماشو بست بدون خجالت
رو پاهای سینا نشست

نفس، سینا رفت وقتی الین رو پاهاش نشست دستشو دور
کمرش حلقه کرد و نگاهی بع الین انداخت چشماشو بسته

بود..... ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

#کوچولوی_شهوئی

#فصل_دوم

#پارت_220

خنده ی ملیحی کرد بوسی رو دستش زد که الین چشماشو

باز کرد و پیتزایی برداشت سمت دهن سینا برد

_بخور من میدم

سینا سرشو نزدیک گوش الین برد و با حالت خمار و عاشقانه

زمزمه کرد

_مرگ هم از دست تو باشه میمیرم

الین سرخ شد سینا عاشق ولی الین زیاد از این عاشقی خبر

نداشت.

آرین امروز کمی بی تاب بود برا همین با میلا اونو بردنپیتزایی .

_بابایی من نمیخوام

_آرین بس کن امروز چته

آریا امروز داغون بود حال خوبی نداشت خودش هم

نمیدونست آرین گریه کرد دل پسرک کوچولوشو شکونده بود

لبخند خسته ای زد بلند شد ارین رو بغل گرفت رفتن سمت

سرویس بهداشتی.

موقع رد شدن با دیدن کسی که رو پاهای سینا نشسته بود

پاهاش به زمین بسته شد این الین بود موش کوچولوش که

رو پاهای سینا بود

الین بی خبر از اینکه اریا با پسر کوچولوش اومده و حالا

پشت سرش هس به سینا پیتزا میداد سینا هم با لذت به الین

نگاه میکرد.....

آریا طاقت نداشت سرشو کج کرد تا بره که میلاد صداش، کرد ۱۹ ۱۹ ۱۹

۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_221

الین خوش حال به سینا پیتزا میداد با شنیدن صدای میلاد که داشت آریا رو صدا میزد پیتزا از دستش افتاد و به سینا نگاه کرد.

آریا زود سرشو داخل بدن آراین قایم کرد شروع کرد به دویدن سینا بلند شد الین رو گذاشت زمین پول پیتزا هارو گذاشت رو میز دست الین رو گرفت تا آریا رو بگیرن آراین شروع کرد به گریه کردن خسته بود میخواست بایسته داد بزنه اومدم و تو رو دیدم ولی تو. دستی برا تاکسی تکون زود سوار شه موقع بستن در برگشت نگاهی به سینا و الین نگاه کرد که داشتن دست تو دست هم میومدن پوزخند تلخی زد و در رو بستالین با نفس نفس دوید ولی نتونست برسه

_خودش بود سینا خودش بود بچه داشت برگشته باز زجرم بده سینا اون برگشته

سینا از حال الین میترسید باز بده شه برا اروم کردنش اونو بغل کرد موهاشو نوازش کرد شروع کرد به اروم حرف زدن _الین اون نبود اگه هم باشه تو دیگه اونو دوس نداری من هستم اون حق نداره تو رو زجر بده مکه من مردم من هستم من

الین کمی اروم شد اشکاشو پاک کرد اون میدونست سینا هیچ

وقت تنهاش نمیزاره.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_222 آراین بعد از یه عالمه گریه بلاخره خوابید نگران پسر

کوچولوش بود هر چه زود تر باید پیش خانواده اش میرفت.

آریا تصمیم گرفته بود بشه آریایی چند سال پیش مغرور سرد

خشمگین چون کسی لیاقت خوب بودنمو نداره الان فقط

پسر مهمه وسلام.

تا صبح چشم روهم نذاشته بود فکر کرده بود تمام پول که

داشت نصف بیشتر سهام شرکتی رو خریده بود یدونه هم

ماشین سپرده بود تا بیارن همه اینارو با کمک میلاد انجام

دادم.

کت شلواری اتو کشیده ی به تن کرد صبحونه مفصلی خورد

بوسی رو لب پسر کوچولوش زد رفت. آماده بود تا ادم دیگه

ای شه.

سوار بی ام وی شد عینک افتابی سیاه رنگش را زد

_بریم

ای

پاشو گذاشت رو گاز فشار داد سرعتش خیلی بالا بود ولی آربی تفاوت

بود.

با ترمزی که زد صدای لاستیک ها اومد رد لاستیک ها روی

جاده موند از ماشین پیاده شد عینکش رو دم ورودی شرکت

دراورد.

همه با تعجب به مرد رو به رو نگاه می کردن همه از خوشگلی

و خوشتیپیش میگفتن ولی آریا بدون توجه بهشون رفت
سمت اسانسور که کسی صداش زد.....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_223

آریا برگشت و به دختر ریزه ی که صداش کرده بود نگاهی
کرد

_شما سهام دار جدید شرکت آقا ی اراد جهانی هستین_بله
_بفرمایید قراره من شما رو راهنمایی کنم
آریا خودش این شکرت رو مثل کف دستش میدونست
_ممنون خودم میتونم

_ولی اقا

اریا نگاه بدی انداخت که دختره لال شد بدون توجه به
اطرافش سوار اسانسور زد در بسته شد
همه شوکه به در اسانسور زل زده بودن با خود میگفتن
کارمون با این ساخته اس.

از اتاقک اسانسور بیرون اومد رفت سمت اتاقی برا اون بود
در رو باز کرد و با اتاقی بزرگ تمیز و با پنجره ی بزرگی که
تموم تهران رو میشد زیر نظر داشت لبخندی زد .

پشت میز نشست و زنگ زد به منشی گفت به قهوه و تمامکارهای یک
سال رو بیاره

سیگاری روشن که تقه ی به در خورد

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_224

ای

همون دختره اومد تو توی دستش قهوه و چیزهای که آر

خواسته بود رو روی میز گذاشت

_کاری دیگه داشتین من درخدمتم

سری تکون داد که دختره رفت بیرون اگه آریای دیروز بود

شاید میگفت ممنون دستت درد نکنه ولی الان سرد شده

قلبش هم مثل سنگ

یکی از پروژها رو باز کرد شروع کرد به بررسی کردن باید از

همه چی باخبر دار میشدالین دست سینا رو گرفت به زور برد سمت

پارک دوتاشونم

لباس ورزشی هاشونو پوشیده بودن الین گوشی رو درآورد

بعد هندزفری رو درآورد یکی رو در گوشش خودش گذاشت و

دیگر رو تو گوش سینا اهنک مورد علاقه دوتاشونو باز

با تو حاله خوبه یه دونه باشی دختر پاییز

تو تکی تو دنیا شبیهت اصلا روی زمین نیست

لب دریام با تو رو صورتم بارونای ریز ریز

با تو حاله خوبه یه دونه باشی دختر پاییز

تو تکی تو دنیا شبیهت اصلا روی زمین نیست

لب دریام با تو رو صورتم بارونای ریز ریز

عشقی با اون چشای خونسردت

با اون نگاه نامردت دیگه نمیشه ول کردت

عشقی با اون نگاه آتیشی

تموم زندگیم میشی دلیل عاشقیم میشی

با تو حالم خوبه یه دونه باشی دختر پاییز
تو تکی تو دنیا شبیهت اصلا روی زمین نیست
لب دریام با تو رو صورتم بارونای ریز ریز با تو حالم خوبه یه دونه باشی
دختر پاییز

تو تکی تو دنیا شبیهت اصلا روی زمین نیست
لب دریام با تو رو صورتم بارونای ریز ریز
_دوسش دارم

_منم تو رو دوس دارم
سینا بلاخره تونست بگه عاشقه دوسش داره سینا رو به روی
الین وایساد و نفس عمیقی کشید
امش

_الین من الین من عاشقم دیونه اتم از وقتی اومدم پیش
دوست دارم موقعی که تو با آریا محرم شدی من بازم دوست
داشتم لطفا بهم فرصت بده
الین با شنیدن حرفهای سینا اشک تو چشماش جمع شد.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم#پارت_225

الین با شنیدن حرفهای سینا اشک تو چشماش جمع شد
دوتاشون وسط، خیایون وایستاده بودن بارون نم نم میبارید
الین دستشو رو قلب سینا گذاشت
_قول بده فقط برا من بتپه نه همه
سینا دستشو رو دست الین گذاشت
_اگه برا یکی دیگه تپید اون روز دیگه من نیستم
الین از مرگ میترسید لبش رو لب سینا گذاشت اروم خیلی

نرم بوسید

_از مرگ حرف نزن لطفا

_قول میدم الین تا آخر عمرم باهاتم توام قول بده تا آخر برا

من باشی

_قول میدم سینا خوشحال بود از خوشحالی گریه کرد بعد الین رو بلند

کرد شروع کرد به چرخوندن زیر بارون الین جیغ کشید

دستاشو دور گردن سینا حلقه کرد سینا داد زد

_نفسم به نفست بنده الین دوست دارم

الین یا شنیدن حرفهای سینا خوشحال سفت بغلش کرد بوسی

رو موهایش زد.

دوتاشون خوشحال و خیس برگشتن خونه الین لبخند رو لبش

این سینا رو خوشحال میکرد.

در رو باز کردن رفتن داخل که هما دیدنشون که شوکه شدن

_وای مادر شما چرا خیسین

_خاله

_جانم

سینا نگاهی به الین .الین چشماشو باز و بسته کرد سینا دست الین رو

گرفت رو به

همه گفت.....

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 .ولوچوک vip ی شهوتی:

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_226

_من و الین همه دیگرو دوس داریم و با اجازه شما میخام پیام

خواستگاری

سینا پدر و مادرشو از دست داده بود و با عزیز زندگی میکرد
وقتی اونم از دست پیش خالش، اومد و عاشقش الین شد
پدر الین نگران تک دخترش بود میترسید اگه بازم شکست
بخوره چی اگه بازم مریض شه چی بلند شد و رو به روی
سینا ایستاد سینا رو خوب میشناخت پسر خوبی بود خیلی
کمک کرد تا الین خوب شه

اول حرف بزنینم بعد

چشم عموپدر و مادر آریا ناراحت بودن دلشان میخاست الین عروس
خودشان شود ولی خب قسمت نبود عموی الین بلند شد بغلش
کرد بوسه ی رو پیشونیش زد و رفت

خسته سرشو بلند کرد نگاهی به ساعت کرد دلش برا پسر
کوچولوش تنگ شده بود گوشی رو برداشت به میلاد منتظر
بود که برداره در باز شد میلاد و آرین اومدن
آرین زود خودشو انداخت بغل پدرش شروع کرد به
بوسیدنش

سلام بابایی دلم تنگ شده بود

سلام پسرکم خوبی از این ورا

میلاد گفت گریه نکن منم ببلمت (ببرمت) پیش بابات

گریه کردی

کمیآرین رو سفت بغل کرد و زنگ زد به منشی تا بیاد آرین رو ببره
بگردونه منم با میلاد حرف بزئم.....

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_227

منشی زود خودشو به اتاق رسوند در و زد وقتی آریا گفت
بفرمایید رفت داخل
_خانم....

_احمدی هستم

_خانم احمدی ایشون پسر من هستن لطفا کمی بگردونیدش
تو شرکت تا من از شما بخوام بیارینش
_چشم آقای جهانیارین رفت آریا برگشت سمت میلاد خیلی جدی گفت
_فردا یا پس فردا میرم پیش خانواده م
_چی

_همونی که شنیدی

_حالت خوب نیس نه میخوای بری چی بگی من اومدم با بچه
ام(☹)

_مهم نیس فقط میخوام برم پیششون
آرین خوشحال به همه چی دست میزد نگاه میکرد
_حنا جون بریم اون اتاق بزرگه
_چشم رئیس کوچولو

آرین خوشحال با حنا رفت سمت اتاق حنا مواظب بود تا
چیزیش نشه در و باز کرد و رفتن تو چند نفر مشغول کار
بودن آرین رفت روی صندلی اول نشست دستاشو روی میز گذاشت
خودشو چرخوند. که دستش خورد به قهوه ریخت
روی نقشه ها.

آریا اصلا توجهی به حرفهای میلاد نمیکرد فقط میخواست
بره پیش خانواده ش
_ببین میلاد

با شنیدن صدای گریه ی آرین حرفش نصفه موند با عجله
رفت سمت اتاقی که صدای آرین میومد



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_228

آریا نگران تموم در هارو باز میکرد میلاد هم در های اون طرف

رو

_آریا بیا اینجا سآرین پشت منشی پناه گرفته بود گریه میکرد مردی هم داشت

سرش داد میکشید

_پسره ی حروم* زاده ببین چیکار کردی

آریا با شنیدن حرفهای مرد عصبی سمت مرد حمله کرد مشتش محکمی به دهنش کوبید و برگشت به سمت منشی چشم غره ی وحشتناکی رفت

_میلاد آریانو ببر خونه شب میام نزار گریه کنه

میلاد زود آریو رو بغل کرد رفت بیرون آریا هم رفت سمت

مرده که روی زمین بود از یقش گرفت و بلند کرد

_مرتیکه تو چطور جرعت میکنی سر پسر من داد بزنی

_شما کی باشی من هلاس 10 اینجا کار میکنم

_من صاحب شرکتیم نصف بیشتر سهام رو خریدم حالا هم برو

وسایل هاتو جمع کن برو هریمرد زود بلند شد از کجا میدونست که این صاحب جدید

شرکته

_اقا تو رو خدا ببخشید نفهمیدم

_بیرون

مرد ترسیده بیرون رفت آریا برگشت طرف اون دختر رو به

روش ایستاد

_دعا کن که پسر من خوب باشه وگرنه تو رو اخراج میکنم اوکی
حنا ترسیده به رئیس جدید نگاه کرد و سری تکون داد اگه
اخراج میشد پدرش میفرستادش جزا ده خونه ترسیده
برگشته دست آریا رو گرفت.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_229 میترسید چیزی بگه ولی مجبور بود

_اقای جهانی لطفا اگه اخراج بشم زندگیم تمومه لطفا
آریا دلش سوخت دستشو از دست دختر بیرون آورد خیلی
سرد گفت

_ببینم چی میشه

آریا رفت اتاقش تمام کارهاشو انجام داد . تا شب توی شرکت
موند تا تموم کارها رو انجام بده.

ساعت وب بش 12 د خسته بلند شد وسایل هاشو جمع کرد
رفت بیرون که اون دختره رو دید روی زمین نشسته بود
میخواست بی تفاوت از کنارش رد شه ولی نمیتونست
_اقای جهانی لطفا خواهش میکنم

_فردا منتظرم

حنا خوشحال وسایل هاشو جمع کرد و رفت. جلوی عروسک فروشی نگه
داشت دلش میخواست برای
پسرکش عروسک ماشین های مختلفی بخره
دوتا خرس بزرگ خرید با یه ماشین پول رو حساب کرد و
اومد بیرون هوای پاییز خوب بود نم نم بارون میومد

ای
_آر

_جانم موش کوچولو

_میدونی من بارون دوس دارم بریم بیرون

_بریم نفسم

سرشو تگون داد الین عاشق بارون بود چقدر اون روز خوش

گذشته بود براشون خیس خیس بودن.

آریا نفس، عمیقی کشید تا خاطره های چند سال پیش یادش

بره سوار ماشین میشد که چشمش.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_230

سینا رو به روی عمو نشست سرشو انداخت پایین

_من تو رو میشناسم سینا ولی خب الین زیادی سختی کشیده

از بچگی خودت دیدی که تازه حالش خوب شده

_عمو من قسم میخورم به روح پدر و مادرم من نمیزارم الین

اه بگه قول میدم خوشبختش کنم

انیس

_ببین

_عمو قول دادم

_باش

سینا عمو رو بغل کرد رفت بیرون بدون در زدن وارد اتاق الین

شد داشت کتاب مورد علاقهشو میخوندرفت سمتش کتاب رو از دستش

گرفت بغلش کرد سفت

اونقدر سفت که دیگه صدای الین دراومد

انیس

ـاخ له شدم

ـ جون قربونت برم من فدای چشات شم بابات اجازه داد تا

بیام خواستگاری

با شنیدن حرف سینا خوشحال پرید بغلش شروع کرد به

بوسه زدن رو صورتش

ـوای خوش حالم خیلی

سینا نگاه عاشقی بهش کرد بوسی رو پیشونیش زد

ـمنم . بریم بیرون

ـباش بزا لباس بپوشم

الین لباس شیکی پوشید ارایش ملایمی کرد رفت بیرون سوار

ماشین شد باهم رفتن سمت پارکی که داشت پشمکمیفروخت.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_231

دست سینا رو گرفت حس شیرینی تو وجودش بود توی

قلبش پروانه ها پرواز میکرد خوشحال بود دوتا پشمک

خریدن شروع کردن به خوردن

آریا با دیدن الین سینا باز حالش بد شد چرا اخه خدا بد کردم

اره خیلی بد کردم لطفا عذابم نده خدا نمیتونم تحمل کنم .

در رو اروم باز کرد و رفت داخل کسی تو خونه نبود خسته

وسایل هارو گذاشت رو میز رفت سمت بالا باید فکر خونه ی

دیگه بود و یه پرستار خوب برا آرین.

آرین تو اتاق خودش، نبود رفت سمت اتاق میلاد دید با هم توبغل هم

خوابیدن رفت سمتشون بوسی رو موهای آرین زد پتو
رو روشون مرتب کرد.

خسته بود احتیاج به یه دوش داشت و یه خواب کامل اروم
بی دغدغه.

الین دوش مختصری گرفت اومد بیرون امروز قرار بود بیان
خواستگاری خوشحال نگاهی به لباسش کرد مطمئن بود توی
لباس خیلی خوشگل میشه.

گوشی رو برداشت به سینا زنگ کمی بعد صدای خمار خوابش
بلند شد

_تو هنوز خوابی

_ جانم عزیزم زیاد دور نیستیم میتونستی بیایی خودت

بیدارم کنی

_هوم بزا پیام

ایب

_جووونگوشی رو گذاشت رفت سمت کمد یه لباس زیر هاشو پوشید

بعد یه ست تاپ شلوارک موهاشم نم ول کرد رفت اتاق سینا.

نگاهی به راهرو کرد کسی نبود در سینا اروم باز کرد....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_232

سینا اروم خوابیده بود الین رفت سمتش سر سینا رو پاهاش

گذاشت موهاشو نوازش کرد موهاش خیلی نرم بود

_سینا.سینا عشقم

_هوم.دوس دارم نوازش هاتو ادامه بده.

الین خنده ی کوچیکی کرد اروم موهاشو نوازش کرد و دست
دیگه اش اروم روی پلک های بلندش کشید یکی یکی شمرد.نگاهی به
ساعت کرد 11ونیم بود خم شد پیشونیشو بوسید.

_بلند شو قرار دو ساعت بعد بیایی خواستگاریم
سینا با لبخند به عشقش نگاه کردم بلند شد خیمه زد رو الین
بوسه های ریزی رو لبش کاشت بعد گردنش اروم کنار گوشش
پچ زد

_منتظر روزی ام تو خونه ی خودمون بیدارم کنی منم
بخورمت

_تموم نشم

_الین من اونقدر دوست دارم دلم نمیاد بهت دست بزنم.
الین با چشمای ستاره بارون به سینا نگاه کرد دستشو رو ته
ریشش کشید بوسی رو لپش زد و بعد فرار کرد.
پشت در ایستاد نفس عمیقی کشید رفت سمت اتاقش
نگاهی به لباساش کرد چیزی خوبی پیدا نکرد که اخر چشمش
به یه کت و شلوار سفید خوش دوخت خورد خوشحالبرداشت و رفت
سمت میز ارایش شروع کرد به حاضر شدن.

نگاهی به خودش انداخت خیلی ناز شده بود شال حریر
سفیدی به سر انداخت رفت بیرون همین که از پله ها اومد

پایین صدای در اومد.....

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_233

باهیجان رفت سمت در که پدرش عموش مادرش زنموش

اومدن دم در.

در رو باز کردم اول دایی بزرگم اومد تو بعد دایی کوچیکم
زندایی هامم اومدن تو اخر سر.....

سینا کت شلوار طوسی رنگی به تن داشت لبخند بزرگی زد
محو الین شد زیادی خوشگل شده بود حسودی کرد که جز او
همه عروسک خوشگلشو میبینندسته رزی که پر از رز های قرمز بود از
دستش گرفت

_سلام خوش اومدی

_سلام فدات شم چه ناز شدی

الین خجالت زده لبخندی زد و لب گزید سینا نگاهی به اطراف
کرد وقتی دید کسی نیست خم شد لب محکمی از عشقش
گرفت

_نمیشع کم خوشگل کنی

نفس های الین به صورتش میخورد و سینا رو از خود بی خود
میکرد

_همش به خاطر توعه

_الین بابا جان بیان تو

_هیپین برو توسینا رفت داخل الین همه سلامی به جمع داد رفت تا
چایی

بریزه خیلی استرس داد حس، میکرد قرار اتفاق بدی بیفته
چای هارو تو فنجون های خوشگل ریخت با یه نفس عمیق
رفت سمت سالن که صدای در اومد

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_234

چای هارو روی میز گذاشت رفت سمت در تا باز، کنه در رو باز
کرد مه با دیدن آراد خوشحال بغلش کرد
_فکر کردم نمیایی بیا تو
_مگه میشی تو روز مهم فندق نباشم
_توام هر روز یه چیزی میگی ها بیا توباهم رفتن داخل سینی رو
برداشتم رفتم سالن شروع کرد به
پخشن کردن چایی ها تموم شد رفت سمت مادرش گوشه ی
نشست
سینا هنوزم محو خوشگلی الین بود زیر چشمی هی بهش نگاه
میکرد قربون صدقه میرفت منتظر روزی بود الین توی بغلش
بیدار شه بهش لبخند بزنه
_خب حسام خان خودت بچه ی منو میشناسی سینا مثل
پسرمه دلش پیش دخترت گیر کرده ما هم اومدیم دختر
خوشگلت برای پسرم خواستگاری کنیم
_والاه تصمیم دخترم مهمتره هر چی اون بگه
_پس برن حرف بزنن بعد
سینا بلند شد پشت الین رفت سمت اتاقش روی تخت نشست
هیچ کدوم حرفی نمیزد سینا فقط نگاه میکرد نمیتونست
ازش چشم برداره
_تموم شدم_هان
_هیچی بریم؟
سینا به خودش اومد دستی به پشت گردنش کشید بلند شد
دست الین رو گرفت بوسه ای روش زد و باهم رفتن پایین
_خب بابا جان دهنمون رو شیرین کنیم
_اره

الین خجالت زده رفت سمت شیرینی برداشت به همه تعارف کرد.....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_235 خسته نگاهی به ساعت کرد گوشه رو برداشت زنگ زد تا

میلااد بیاد

_بیا اتاقم کارت دارم

_جون من هنوزم که هنوز تو موقع های بد زنگ میزنی رو

کارم بعدا میام

ایب

_میلااد سگم نکن زود

_لعنت بهت

گوشی رو قطع نکرد خواست ببینه میلااد چیکار میکنه

_اه عزیزم بسه من برم میام

_اففف میلااد نرو

صدای بوسه هاشون که اومد گوشه رو قطع کرد خنده اش

بلند شد.....

_پدرسگ نمیتونه جلوی شهوت شو بگیره منتظر موند تا میلااد بیاد فردا

قراره بود برم خونه

خونه ای که سالها بود ازش دور بودم دلم بوی مادرم رو

میخاست

سرشو روی میز گذاشت تا کمی اروم شه در باز شد سرشو

بلند کرد با میلااد مواجه شد

دکمه های لباسش کج بسته بود رد رژ روی گردنش و لباس بود

و از، همه افتضاح تر مردونگی شق شده اش بود سری از
تاسف تکون داد

_چیه اه باز، اومدی ریدی تو حالمون
اشاره ای به شلوارش کرد گفت
_معلومع

_خب چی میخوای بگی
نگاهی بهش کرد بازم سری از تاسف تکون داد...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_236

نفس عمیقی کشید

_فردا میرم پیششون تا کی باید این جوری زندگی کنم آرین
باید خانواده داشته باشه بچم حس میکنه تنها منم خودش
اب

_بری چی میخوای بگی چی داری بگی هان مثلاً رفتم پارتی
یکی خوابیده حامله شد بچه به دنیا اومد حالا بعد اس 5ل
اومدم اونا هم میبخشن میگن گل پسرمد دردونه ام
_میلاد تو منو درک نمیکنی الین..... قراره الین با سینا نامزد
کنه

_دروغ

_ارع خودشم امروز دیدم برای آقای سلیمانی دعوت فرستادن_چرا میخای
تو بهترین روزش بری چرا میخای باز نابودش
کنی

_میلاد ببین

_نه تو ببین تو نمیدونی اون چی کشید وقتی داشت گریه

میکرد سینا پیشش بود
خودکشی میکرد سینا پیشش بود
از مدرسه فرار میکرد سینا پیشش بود
الین توی، دیونه خونه بستری بود سینا پیشش بود
ای

همه ی حرفاشو با داد میگفت با اعصابانیت حق داشت آر
فقط، نگاه ش میکرد قلبش باز درد میکرد.....



#کوچولوی_شهوتی
#فصل_دوم

#پارت_237 دستشو روی قلبش گذاشت نفس های پی در پی کشید
_تو کجا بودی اون ور دنیا به خاطر یه بچه میتونستی بگی
سقط، کن

آریا توان ایستادن نداشت روی، زمین دو زانو نشست اشک
هاش شروع کرد به ریختن نه به خودش به خاطر الین
میلاد ترسیده رفت سمت آریا بلندش کرد دنبال زیر زبانش
گشت ولی، نبود تمام اتاق رو زیر رو کرد ولی نبود رفت
سمتش اراد به جیبش نگاه کرد
با دیدن زیر زبان خوشحال یکی را دهان آریا گذاشت
_خوبی

_اره بریم تو خونه یه دوشی بگیرم بعد برم
_آریا میترسم اتفاقی برات بیفته
_چیزی نمیشه

کتش رو برداشت با میلاد از شرکت زدن بیرون رفتن خونه.توی آینه
نگاهی به خودش کرد خیلی خوشگل شده بود دستی

به لباسش کشید ساده بود ولی خوشگل مانتو شالش رو
پوشید رفت بیرون منتظر موند تا سینا بیاد سرشو کج کرد که
ماشینی اومد توش آریا بود.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_238

باورش سخت بود ولی خودش بود سعی کرد اروم باشه نفس،
های پی در پی کشید دستشو روی دیوار گذاشت تا نیفته
_عشقم

با شنیدن صدای سینا به خودش اومد دوید سمت سینا سفت
بغلش کرد عطر تنش رو عمیق بویید
_الین چیزی شده کسی اذیتت کرد سینا نگران الین بود ولی الین متوجه
شد به خودش اومد

نباید بهترین روزش رو با یک ادم که شبیه به اونه خراب کنه
ازش جدا شد لبخند کم جونی زد
_خوبم دلم تنگ شده بود برات

_قربون دلت بشم من بیا بریم خانومم
دست الین رو گرفت باهم رفتن سمت ماشین سوار شدن
روندن سمت خونه.

دوش مختصری گرفت رفت سمت لباسهاش بهترین کت
شلوارش پوشیده دیگه مرد شده بود مغرور سرد
چند پاف عطر روی لباسش زد موهاشو درس کرد رفت سمت
آرین

_قراره بریم پیش پدر بزرگ و مادر بزرگ

_واقعا بابایی_ازع پسرکم اول لباس بپوشیم بعد

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_239

لباس های ساده ی تن آراین کرد دستشو گرفت رفتن سمت
سالن که توجه میلاد بهشون جلب شد
انفخ

_جوووون چه خوشگل شدین
_میلاد قلاّع (قراره)بریم پیش ماما بزلگم (بزرگ) بابا بزلگم
_اخ من فدات شم برو به سلامت
آریا و میلاد کمی از هم دلخور بودن ولی باز هم برادرانه
همدیگرو بغل کردن
_هرچی گفتن سکوت کن زیاد به الین نگاه نکن_باش خدافظ
_خدافظ

از ماشین پیاده شدن رفتن داخل الین مانتو شو درآورد که
سینا محوش شد لباسش خیلی خوشگل بود
لباس صورتی کم رنگش با بدن سفیدش تضاد خوبی داشت
چاک بزرگی رو لباسش بود پاهاش خوش تراشش رو بیرون
انداخته بود

_جوووون دختر میخای منو دیونه کنی
الین متوجه حال سینا شد لبخند پر عشوه ای زد بوسی برآش
فرستاد دستشو دور بازوش حلقه باهم وارد سالن بزرگ شدن
همه دست میزدن و تبریک میگفتند امروز بهترین روز
دوتاشون بود.....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_240

کنار سینا ایستادم تا عکس بگیریم همه جور ژست می‌گرفت
دلم می‌خواست سینا رو ببوسم تا حالا پیش قدم نشده
بودم....

نفس عمیقی کشیدم برگشتم سمت سینا لبمو گذاشتم رو لبش
عمیق و با ولع خوردم
سینا تو شوک بوس الین بود که ازش جدا شد
_عکساتون خیلی خوشگل شده میتونیم بریم داخل
_بریم

عکاس رفت خواستم برم داخل که سینا از دستم گرفت برم
گردوند

_خانوم خانوما داری از الان دلبری میکنی نکن کارت دستت
میدم دیدی جرت دادم بعد شدی زنمبا شنیدن حرف سینا یخ بستم
کسی نمیدونست که من باکره
نیستم اگه سینا بفهمه ولم میکنه.

با تصور رفتن سینا دستامو رو صورت سینا گذاشتم با صدای
پر بغضی لب زدم

_نمیری نه تو منو تنها نمیزاری.... میدونم تو منو دوس

داری.... تو مثل اون نیستی.... اره تو نمیری.

از حرفهای ناگهانی شوکه شد چرا باز این جوری

_میری نه توام منو تنها میزاری اره میری میدونم

دور خودش می‌چرخید حرف میزد متوجه حال بد الین شدم
زود دستشو گرفتم دنبال خودم کشیدمش..

رفتیم اتاق الین یه سر حرف میزد

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_241

دنبالش داروهاش میگشتم ولی هیچ جا نبود رفتو سمت
کیفش و ریختم روی زمین زیر رو کردم که بلاخره پیدااش
کردم یدونه دراوردم گذاشتم تو دهن الین سفت تو بغلم
گرفتم

کمی که گذشت الین اروم شد تو همون حالت موندیم تو بغل
هم نفس های عمیقی کشیدیم
به ارامش نیاز داشتم از اغوش گرم سینا جدا شدم تازه به
خودش اومده بود

_ببخشید..... من..... انگار.. باز حالم بد شد
_چی شد چی یادت اومد مگه نگفتم چیزی فکر نکن
_من هر جور باشم منو قبول میکنی
نفس حبس شده ام رو اه مانند بیرون دادم دستاکو قابصورت الین
کردم پیشونیشو به پیشونیم چسبوندم
_هر جور باشی عشقمی حتی اگه قلبت برا یکی دیگه بتپه
_نه.... نه قلبم فقط برا تو میتپه
الین باز شروع کرد به گریه کردن از بازوش گرفتم روی میز
ارایشی نشوندمش

_قیافتو ببین چرا داری به خودت عذاب میدی من اگه قرار
بود برم از روز اول میرفتم تلاش نمیکردم خوبی شی تلاش
نمیکردم دوسم داشته باشی....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_242

با حرفهای سینا اروم شدم از اینه نگاهی بهش کردم بعد بهخودم، کمی از ارایشم خراب شده بود

کیف ارایشم رو باز کردم کمی کرم ریختم زد روی صورتم بعد ریمل زدم خوب شده بود رژ رو هم تمدید کردم شدم الین چند ساعت پیش برگشتم سمت سینا دستشو گرفتم با هم رفتیم پایین.

انیس

همه ی مهمونا توی سالن بودن داشتن حرف میزدن منو هم رفتیم جایی که برا ما بود بابا اومد پیشمون شروع کرد به صحبت کردن

_مهمونایی عزیزم خیلی خوش اومدین میخواستم به همتون یه چیز خیلی مهمی بگم امروز نامزدی تک دخترمه امیدوارم خوشبخت شه

همه دست زدن دایی هام اومدن حلقه ی که سینا برای الین خریده بود دادن دست سینا.

دست ظریف الینو گرفتم حلقه رو دستش کردم بعد بوسی روش زدم همه دست زدندگاهی به حلقه های خوشگلم کردم سلیقه سینا رو خیلی

دوس داشتم

بعد من حلقه رو دست سینا کردم که این دفعه با شور و شوق زیادی دست زدن شروع کردن به تبریک گفتن.....

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_243

از ماشین پیاده شدم نگاهی به خونه کردم چقدر دلم برای این
خونه تنگ شده بود دست آرین رو گرفتم و باهم رفتیم داخل
صدای تبریک میومد پس مطمئن شدم که نامزدی کردن لبخند
تلخی زدم و وارد خونه شدم نگاهی به سالن کردم پر از
مهمون بودمحو الین شدم چقدر بهش میومد لباسش از چشماش
خوشحالی میبایرد به خودم شک کردم چرا موقعی که با من
بود این جوری نمیخندید یعنی عاشق سینا شده.
اولین قدم رو برداشت که آرین دستمو ول کرد دویید سمت
بابام داد زد

_عمو جون عمو جون

بابام با دیدن آرین شوکه شد رفت سمتش زود بغلش کرد

_تو اینجا چیکار میکنی پسرکم

آرین با ذوق دستاشو رو صورتش گذاشت و بوسید

_بابام منو آورد تا مامان بزلگم بابا بزلگم پیدا کنیم بابام

اوناهاش

با دستش منو رو نشون داد که با دیدن من یخ بست موند

هیچ کاری نکرد برق اشک تو چشماش دیدم آرین رو گذاشت

زمین اومد سمتم..... ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_244

چشمای دوتامون پر بود بابا دستشو بلند کرد کوبید روی
صورتتم بلند داد زد

_گمشو از خونه ی من بیرون بچه ی حرومیتتم بردار
با شنیدن حرف بابا جوش اوردم پسرش حروم نبود اونا
ازدواج کرده بودن

_بچه ی من حرومزاده نیس میفهمی اشتباه کردم اومدم
همه با شنیدن سروصدا برگشتن مادر آریا با دیدن پسرش
دوید سمت آریا و بغلش کرد

آریا با دیدن مادرش عصبانیتش فروکش شد سفت بغلش کرد
عطرشو بویید چقدر دلتنگ بود_آریا پسرش خودتی کجا بودی مادر دق
کردم از دوریت

_ببخش مامان مجبور بودم دلتنگت بودم مامانی
آرین چسبید به پاهام مادر ازم جدا شد به آرین نگاه کرد
_پسرته

سری تکنون داد نسا(مادر آریا) خم شد دست کوچیک آرین رو
گرفت

_بیا جلو عزیزم نترس

_به عمو جون بگو بابامو نزنه اون مریضه

_نمیزنه عزیزم بیا بغل

آرین رفت سمت نسا بغلش کرد نسا خیلی خوشحال بود نوه
ش پسرش اومده بودن آرین رو بغل کرد رفت بالا به آشا گفت

تا مراقب باشه میدونست اتفاق های بدی قراره بیفته.....

🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_245

اب

با شنیدن صدای داد و بیداد عمو رفتم سمت در ورودی که
دیدن آریا دستام لرزید قلبم لرزید اروم زمزمه کردم

_آریا!!!

رفتم سمت الین که با دیدن آریا هجوم بردم سمتش مشتم
محکمی بهش زدم آریا افتاد زمین خون از بینیش اومد
_کثافت اینجا چیکار میکنی گمشو بیرون جای تو اینجا نیست
چیزی نمیگفتم و کاری نمیکردم عمو همه ی مهمون هارو

بیرون کرد حالا خودشون بودن

فقط نگاه میکردم به عشقم چقدر دلتنگش بودم میخواستم بغلش کنم
ولی نفرتی که تو قلبم بود اجازه نمیداد

رفتم سمت سینا که چشمام سیاهی رفت دیگه چیزی نفهمیدم
سینا رو هل دادم تا بلند شم با دیدن الین که افتاده روی
زمین دوییدم سمتش

_الین

_اسم الین رو به دهن کثیفت نیار

از یقه اش گرفتم و پرتش کردم اون ور رفتم سمت الین
سرشو بلند کردم حالم عوض شد بعد چند سال بهش دست
زدم بودم دستمو بلند کردم تا موهاشو بزنم کنار.....

فاجعه یعنی

آنقدر در تـ❤ـو غرق شده ام

که از تلاقی نگاهم با دیگری

احساس

خیانت می کنم!

عشق یعنی همین!!!





#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_246

انیس

جوش اوردم زود رفتم سمت آریا الین رو از دستاش گرفتم و

رفتم سمت بالا بلند داد زد

_یه لیوان اب قند بیارین

ای

ار

نگاهی به دستام کردم نبود از میان دستام سُرخورد قلبم درد

میکرد ولی برام مهم نبود از روی زمین بلند شدم و رفتم

سمت مادرم بوسی به پیشونیش زد و گفت_بگو آرین رو بیاره هر وقت

خواستی بیای به میلاد زنگ بزن

میترسید باز برم شروع کرد به گریه کردن و التماس

_آریا نرو مادر تازه اومدی بیا حرف بزنیم

_قربونت برم هر وقت خواستی من میام

اب

مامان آشا رو صدا زد..... کمی بعد با آرین اومد با دیدنم

بغض اومد سمتم

اب

اب

_بابایی بیا بریم اینا تورو اذیت میکنن من مامان بزلگ

بزلگ نمیخوام

همه با شنیدین حرفهای آرین جیگرشون سوخت ولی

خودشونو نباختن

آرین رو بغل کردم رفتم سمت در که صدای عموش اومد
_خودت میری ولی بچه میمونه تا با خانواده ش آشنا شه بعد
ببرشسخت بود برام از آرین جدا باشه ولی مجبور بودم آرین رو
گذاشتم روی زمین.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_247

دستی به موهاش کشیدم اروم گفتم
_من میرم ولی شب میام دنبالت میریم خونمون خب

اب

اب

_ولی،

ایب

_اینجا خانواده ی توان عمو زمو مامان بزرگ بابا بزرگ حالا
یه بوس بده

سفت آرین رو بغل کردم بوسش کردم
بلند شدم و نگاهی به همه کردم رفتم. هوای پاکی که بهم خورد حالم رو
اروم کرد سوار ماشین شدم
و رفتم سمت خونه.

انش

آرین نگاهی به بقیه کرد بعد سرشو انداخت پایین کسی ا
نبود که بره پیشش
_عریزم چند سالتَه؟

آرین با شنیدن صدای مردی سرشو بلند کرد با دستش عدد

پنج رو نشون داد

هتلاس 5

ارع.عمو اراد کی میاد؟

همه شوکه به آرین نگاه کردن مگه آریا و افراد خانواده باهم

در ارتباط بودن.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_248

در رو باز کردم رفتم داخل سلام بلندی دادم که با دیدن آرین

تعجب کردم اون اینجا چیکار میکرد

_عمو.عمو منو ببر پیش بابام لطفا

آرین رو بغل کردم رفت سمت مبل تکی آرین روهم رو پاهام

نشوند

آرین دستاشو دور گردنم حلقه کرد سرشو تو یقه م فرو کرد

حس میکردم ترسیده برا همین عصبی گفتم

_چیکار کردین بچه ترسیده؟

_اراد کسی اینجا کاری نکرده بترسه

حرف کسیو باور نکردم برگشتم سمت آرین اشکای درشتش رو

پاک کردم_خوشگل عمو بگو ببینم کسی چیزی بهت چیزی گفته

_نه ولی، اون اقاهاه بابامو زد من بهشون گفتم اون مریضه

ولی گوش نکردن عمو بگو منو بزنن ولی بابامو نه

حرفهای آرین باعث شد مامان گریه کنه .

اب قند رو به خورد الین دادم کمی حالش جا اومد ولی حرف

نمیزد اشک میریخت

_دوسش داری نه

جوابی نداد چی میگفت چی داشت بگه میگفت اره دوشش
دارم.....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم 249

#پارت_

_میدونم تو هیچ وقت عاشق من نمیشی ولی اینو بدون من
همیشه عاشقتم....

قلبم شکست برای بار هزارم میدونستم الین دوسم نداره ولی
بازم باهاش موندم .

لباسمو دراوردم رفتم زیر دوش چشمامو بستم تصویرش اومد
جلو چشمم عوض شده بود لبخند تلخی زدم
رفتم زیر دوش شروع کردم به گریه کردن حق بلندی زد
_چرا اومدی

با شنیدن صدای بلندش ترسید دستشو رو دهنش گذاشت تا
کسی صداشو نشوه

سفت بغلش کردم ترسشو حس میکردم_این بچه نوه تونه پس بهتره
مثل غریبه باهاش رفتار نکنین
اگه کسی اذیتش کنه با من طرفه

_آراد مگه ما مرض داریم بچه رو اذیت کنیم اون هم خونمونه
اج

جونمونه درسته آریا بد کرد ولی پسرش بد جور تو دلمون
کرد

_ولی بابام آریا رو زد

_آرین بیا عمو برات یه چیزی نشون بدم

آرین نگاهی به اراد کرد. میترسید از این ادما ولی عموش
گفت بره

عموش بغلش کرد و باهم رفتن بالا.....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوئی

#فصل_دوم

#پارت_250اب

از حموم اومدم بیرون لباس مناسبی پوشیدم میخواستم
سینا حرف بزنم.

از پله ها رفتم بالا که صدای بابا و یه بچه ای اومد در رو اروم
باز کردم دیدم با پسر آریا داره حرف میزنه
بغض تو بیخ گلوم بود نمیتونستم خودمو کنترل کنم بچه
داشت حتما با زنش هم میاد

اب

اب

-

_جانم عزیزم

رفتم سمتشون کنار پسر بچه نشستم خیلی بانمک بود
چشماش خیلی خوشگل بود زیادی شبیه آریا نبود
_چقدر شبیه بچگیاته

_من

_ارع مخصوصا چشمای بزرگ ابی رنگش_بابام میگفت تو شبیه کسی
هستی من دوشش دارم اون کیه

عمو جون

لبخند تلخی زدم دستی به موهای پسرک کشیدم

امش

_اسم من الینه و اسم

_اسم منم آرینه اینقدر سال دارم

با دستاش عدد پنج رو نشون داد خنده ای کردم بوسی رو لپ

تپلش زدم

_مامانت کجاس

سرشو انداخت پایین بیشتر به بابا چسبید.....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

ولوچوک vip ی شهوتی:

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_251

_مامان من تو خونمونه قرار ما بریم دیدنش بابام قول داده

قلبم شکست پس زن داره

انیس

_من برم پیش

_برو بابا جان

_خدافظ آرین امیدوارم بازم ببینمت کوچولو

_اولا خدافظ الین دوما من مَلَدَم

_چشم تو مردی

چقد تو دل برو بود ابن بچه از اتاق اومدم بیرون رفتم سمت

اتاق سینا درش باز بود رفتم تو در رو هم بستم اونقدر تو فکر

بود که اصلا متوجه من نشدمیز پر از سیگار مشروب بود اولین بار بود

سینا رو این جوری

میدیدم

_برای چی اومدی

پس متوجه شده بود که من اومدم اروم قدم برمیداشتم
_نمیخوام فعلاً ببینمت برو بیرون
_سینا داری...

_سینا چی میخوای بگی داری اشتباه میکنی
اشتباه میکرد واقعا با دیدن آریا من باز هوایی میشم میرم
پیشش.....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_252 پک محکمی به سیگارش زد و بلند شد رفت سمت چمدونش

شروع کرد به چیدن لباساش

_سینا جوابمو بده کجا میری

_میرم خونه ی خودم توام که خوب شدی آریا هم برگشت

دیگه من چرا بمونم

_سینا بس کن دیگه داری چرت میگی

_من چرت میگم دیدم چه جوری نگاهش کردی حتی..... حتی

شنیدم مامانشو پرسیدی کجاس

_ارع نگاهش کردم مامانشم پرسیدم ولی سینا من نامزد توام

دستمو بالا بردم انگشترمو نشون دادم

_ببین اگه نمیخواستمت اینارو درمیاوردم سینا من از اون....

متنفرمبهم توجه نمیکرد میترسیدم از دستش بدم در رو قفل کردم

رفتم سمتش لباس هارو از دستش کشیدم انداختم زمین داد

زد

_چه میخوای هان چه جوری ثابت کنم تو بگو انجام بدم بگو.

چیزی نمیگفت فقط نگاهم میکرد تو چشماش غم موج میزد

دلم به حال خودمون سوخت

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_253

نگاهی به شهر انداختم چراغ ها روشن هوا خنک ماه تابان

ماشین ها میرن میان پک به سیگارم زدم.

_باید یه جوری برم خونه

_خو میری آرین رو بیاری._میخوام برا همیشه برم بمونم اونجا هم الین

رو مال خودم

بکنم به نظرم اگه سینا بفهمه الین باکره نیس ولش میکنه

_چی الین.... باکره..

_موقع رفتن باهاش خوابیدم

بلند شد طول اتاق رو طی کرد بعد رو به روم ایستاد

_نکن..... لطفا بزار خوشحال باشن

انیس

اب

_اون با من خوشه نه

_میخوای چیکار کنی

....._

_کمکت میکنم

خیره شدم به شهر سیگار کشیدم دوری از پسرم خیلی بد بودلبامو

گذاشتم رو لبای سینا بوسش کردم همراهیم نمیکرد منم

بیشتر مک میزدم اونقدر مک زدم که اخر از موهام گرفت منم

بیشتر به خودش فشار داد



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_254

به چشمای هم نگاه کردیم لبامون جفت بود توی دهنم حرف زد

_به ولله الین اگه حتی نگاهت بلرزه هم تو رو هم خودمو میکشم

بعد خشن لبامو بوسید زبونشو فرستاد داخل دهنم مک زد تا حالا این جوری ندیده بودمش زبونمو داخل دهنش کرد مک زد خورد حالمو دگرگون میکرد

میخواستم باهاش بخوابم ولی اگه بفهمه دختر نیسم چی.
با نفس نفس ازم جدا شد پیشونیشو چسبوند به پیشونیم
_شنیدی که چی گفتم تو برا منی من... من جونمو میدم
واست میمیرم برات الین
حرفاش منو بیشتر عاشقش میکرد شاید عاشقش نباشم ولی
دوسش دارم میپرستمش
_من متنفرم ازش.... متنفر

سینا بغلم کرد دستاشو سفت دورم حلقه کرد عطر تلخش رو خیلی دوس داشتم نفس عمیقی، کشیدم. از سینا جدا شدم
ساعت وب بش 12د.....



#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_255

بوسی رو چونه ش زدم تو چشماش زل زدم خمار گفتم
_میخوام پیشت بخوابم

ایب

_اون جوری نگام نکن توله برو لباس راحتی بپوش
بازم زیر چونه اشو بوسیدم از اتاق اومدم بیرون رفتم سمت
اتاق خودم ..

لباس های راحتی پوشیدم موهامو دم اسبی بستم اومدم
بیرون داشتم میرفتم که..

صدای گریه ای اومد با تعجب به اون ور نگاه کردم دیدم صدا
از اتاق مهمون میاد

در رو اروم باز، کردم دیدم آرین کوچولو داره گریه میکنه رفتم
سمتش دستاشو گرفتم با صدای بچه گونه ای گفتم_چرا گریه میکنی
مرد کوچیک

دماغشو کشید بالا و گفت

_من شبا با میلاد یا باباییم میخوابیدم الان تنهام
بوسی رو لپ های تپلش زدم بغلش کردم از اتاقش اومدیم
انیس

بیرون رفتیم سمت اتاق

_امروز با منو سینا میخوابی کوچولو

_تو مهربانی از تو خوشم اومد

خنده ای کردم گاز محکمی از لپش گرفتم باعث شد جیغ
بزنه....

👤👤👤👤👤👤👤👤

👤👤👤👤👤👤👤👤

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_256 در اتاق رو باز کردم دیدم سینا با بالا تنه ی لخت خوابیده
وقتی متوجه ما شد .

بلند شد اومد سمت ما آراین رو از بغلم گرفت
_بچه رو چرا آوردی؟! اصلا چرا سنگین بلند کردی؟!
_گریه میکرد خب از تنهایی میترسه
_اففف قرار بود تنها باشیم
_گوشای آراین رو گرفت با شیطنت گفت
_بخورمت اخه شیرین من
_خنده ی دلبری کردم رفتم سمت تخت روش دراز، کشیدم
_بیا بخوابیم
_اومد سمتم آراین رو گذاشت وسطمون_هوم سمت چیه
_انیس

_میتونی الین رو بخوری من الین دوس ندارم بی زحمت پیتزا
_بگو
سه تامون شروع کردیم به خندیدن اونقدر بانمک بود این
_پسر.

پتو رو روی خودمون مرتب، کردم برگشتم سمت سینا دستشو
گرفتم بوسی براش فرستادم چشمامو بستم که صدای....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_257

صدای در اومد نیم خیز شدم به سینا نگاه کردم_بله
_آراین پیش شماست

عمو بود داشت سراغ آرین رو میگرفت با اینکه گفت متنفره
ولی سراغش رو گرفت

_آره عمو جون

دیگه صدایی از عمو نیومد ناراحت بود باید درکش کرد خیلی
سختی کشید حس می کرد برا آریا پدر بدی بود.

_آرین میری پیش عمو جون بخابی

_من عمو جون رو دوس دارم ولی اون بابامو زد

_میدونم قشنگم ولی اون پدربزرگته و تو رو خیلی دوس
داره. بریم؟!

_بریمبلندش کردم رفتیم سمت در بازش کردم برگشتم بوسی برا
سینا فرستادم که لب زد

_تولع سگ

رفتیم سمت اتاق عمو اینا در رو زدم بعد صدای عمو بود
گفت

_بیا تو

آرین سفت چسبیده بود بهم.....

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_258

در رو باز کردم رفتم تو زمو تو بالکن نشسته بود عمو هم روی
تخت نشسته بود_عمو منو نوه ی خوشگلت اومدیم

زمو سراسیمه از بالکن اومد تو با چشای که فرقی با خون
نداشتن نگران رفتم سمت زمو

_زمو خوبی

_نیسم قربونت برم بچم اومده ولی پیشم نیس دق کردم از
دوریش حالا اومده با یه بچه
دلم برای زمو سوخت چقدر گریه کرد برا رفتن آریا.
دم گوش آراین گفتم
_برو مامان بزرگت رو بغل کن باهاش بخواب اونا خیلی دلتنگ
بودن سعی کن اروم شون کنی عسل الین
_باش الین. من از تو خوشم اومد باهم دوس شیم
_من همیشه باهات دوستم توام قول بده مواظب مامان
بزرگت بابا بزرگت باشی_باش
آراین رو گذاشتم زمین خودم از، اتاق اومدم بیرون.
کسی، چیزی نمی گفت حسام دلش میخواست این کوچولو رو
تو بغلش فشار بده اروم رفت سمت کنار نوه اش زانو زد
_منو میبخشی



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_259

آراین بچه بود چیزی نمیفهمید دلیل قهر بابابزرگش رو
نمیدونست

_مکه قهر بودیم عمو جون؟!_من عموت نیسم که حالا بگو ببینم دوس
داری چی صدام
بزنی

اقاجون بگم?!

_قربونت برم بیا بریم بخوابیم بیخاب نمون
اول آراین رو برد سمت تخت بعد روش پتو کشید بعد رفت

سمت زنش بلندش کرد بوسی رو موهاش زد
_غصه نخور فرشته ی من پسرمون اومده اونم با نوه امون
همه چی هل میشه فردا باهم میریم بیرون براش همه چی
میخریم
نسا لبخندی زد
سه تاشون به سقف خیره شده بودن آرین هم مدام داشت از
خارج میگفت نسا و حسام با لذت گوش میدان
_اقا جون میدونی بابام ...با زنگ خوردن گوشی حسام حرف آرین نصفه
موند حسام نیم
خیز شد گوشی رو برداشت بار دیدن شماره ناشناس نگران
جواب داد
_بله بفرمایید

.....

_خودم هسم
با شنیدن حرفهای پشت گوشی.
گوشی از دستش افتاد

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞
📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_260

انیس

سیگار رو خاموش کردن برگشتم سمت_بریم شب گردی؟!
_جوون مگه میشه نه بریم بکنیم
_فقط به فک زیر شکمتی
_لامصب فقط به فک اون 85اون قمبل هاس

_خفه شو بلند شو بریم

میلاد بلند شد و رفت منم رفتم سمت کمد نگاهی به لباسام
کردم همشون رسمی بود ولی لابه لاشو گشتم تا تونستم یه
کت اسپرت با تی شرت سفید پیدا کردم.
لباسامو پوشیدم عطرمو زدم کلید ماشین رو برداشتم ار پله
اومدم پایین و داد زدم

_تا 5 دقیقه دیگه تو ماشین نباشی میرم

_باشه بابا توام تو جذابی گونی بیوشی بهت میاد که باید
تلاش کنم_گمشو پایین

رفتم سمت بوگاتی سیاه رنگم خیلی دوشش داشتم ماشین رو
روشن کردم منتظر میلاد بیاد.
اهنگی گذاشتم که صدای گوشیم اومد....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_261

نگاهی به شماره کردم دیدم از، شرکته. جواب دادم
_بله بفرمایید

دیدم صدای ترسیده حنا اومد

_سلام اقایی جهانی من حنا هسم_حرفتو بگو

_طبقه پایین داره میسوزه آقای سلیمانی دارن میان زنگ زدم
آتش نشانی

_قطع کن اومدم

عصبی اهنگ رو قطع کردم دیدم میلاد سوار ماشین شد
_بریم داداش

_نمیریم شرکت داره میسوزه

_دروغ چرا؟! زود برو

_پیاده شو خودم میریم

_منم میام....

_میلاد گفتم پیاده شومیلاد دلخور از ماشین پیدا شد حق داشت کمی،

زیاده روی

کرده بودم ولی خب نمیخاستم بیاد اونجا و اتفاقی براش

بیفته

ماشین رو با سرعت از پارکینگ دراوردم

🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗

🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_262

سرعتم خیلی زیاد بود کوچه ها خلوت بود وقتی رسیدم به

خیابان ترافیک بود

دستم روی، بوق گذاشتم فشار دادم تا بزن حالم به حدی بود

یک نبود آراین

دو نامزدی الین

اب

اب

سه سیلی

آخر هم شرکتاففف خیلی ترافیک بود پیچیدم تو کوچه تا زود تر برسم

به

خیابون اصلی.

پامو فشار دادم که ماشینی با سرعت اومد سمتم فرمون رو

چرخندم تا برخورد نکنیم که اونم به سمت من چرخوند
نتونستم کنترل کنم ماشین باصدای بدی برخورد کرد.
حس میکردم پام رو نمیتونم تکون بدم گرمی خون رو تو سرم
حس میکردم ولی کاری از دستم برنمیاد
فقط آرین رو میدیم اگه چیزی شه کی از آرین مراقبت
میکنه.

اون تنهاس نمیتونم نه باید پیش پسرکم برم.
چشمام رو هم افتاد صدای امبولانس مردم میومد ولی توان
باز، کردن چشمام رو نداشتم

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_263

همه ریخت بودن تو اتاق حسام آرین هم ترسید به پدربزرگش
نگاه میکردم

_اقا جون خوبی

حسام نگاهی به آرین کرد اگه اتفاقی برا پسرش میفتاد جواب
نوه ی کوچولوش رو چی میداد.

_الین امشب آرین پیش تو باشه ببرتش

الین خیلی ترسید بود حس میکرد چیزی رو ازش مخفی

میکنن رفت سمت آرین بغلش کرد از کنار همه گذشت رو به

روی سینا ایستاد

_عشقم بهم بگو چی شد_برو نگران نباش مواظب آرین هم باش

_باش

نسا صبرش تموم شده بود با تمام توان داد زد

_میگی چی شده یا نه

_آریا.... تصادف.... کرده.... تو بیمارستانه
_یا حسین.... خدایا خودت به بچم رحم....
نسا جیغ داد میزد صداش تا اتاق الین میرفت آرین هم هی
بهش نگاه میکرد



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_264 همه حاضر شدن رفتن بیمارستان سینا هم رفت پیش الین
تا

تنها نمونن

در رو زدم رفتم داخل دیدم دوتا شونم خوابیده منم رفتم
کنارشون دراز کشیدم موهای الین رو نوازش کردم.
انیس

خوابش خیلی سبک بود که زود بیدار شد چرخید سمت
خودشو بهش فشار داد
_چی، شده به منم میگ؟!

نگاهی به آرین کرد بعد به الین خونسرد گفت
_آریا تصادف کرده

با چشمای گرد به سینا نگاه کردم چی داشت میگفت
_راس.... میگی... حالش خوبه

_ارع.. نمیدونم عمو میگفت خیلی صدمه دیده قلبم درد کرد. من دوس
نداشتم یه خار بره پاش حالا...

زیاد نمیخاستم پیش سینا بروز بدم ولی حالم خیلی بد چشم
آماده ی باریدن.

سرمو رو سینه سینا گذاشتم اولین قطره از چشمم اومد



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_265

همشون توی راهروی بیمارستان منتظر دکتر بودن دل تو دل
شان نبود.

کمی گذشت دکتر ار اتاق اومد بیرون نسا زود رفت از یقیه ی
دکتر گرفت.

_اقای دکتر ترو خدا بگین بچم حالش خوبه؟!_خوبه مادر جان ولی پاش
جدی آسیب دیده دستش کمی
صورتش زخمی شده.

دستشو بستیم صورتشم پانسمان کردیم و میخایم به پاش هم
عمل کنیم.

همه با شنیدن حرفهای دکتر نفس راحتی کشیدن اب دکتر
تشکر کردن.

_یکیتون بامن بیاین ورقه های ورود به اتاق عمل رو آماده
کنین
اراد رفت.

رفت هم نفسی تازه کنه هم از دکتر سوال بپرسه دلش گرفته
بود برادرش تازه اومده به جای اومدن خونه ی ما گوشه ی
بیمارستانه

_اقای دکتر حالش خوب میشه

_یه امید خدا آره فقط پاشون کمی مشکل، دارن اونم حل
میشه...از درد پام داد بلندی کشیدم

پام خیلی درد میکرد ولی خوب هم شده بود میتونستم زود

نقشمو اجار کنم....

🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙

🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_266

میتونستم باز الین رو مال خودم بکنم.

داد بلدی زدم که در باز شد مامان و اراد اومدن تو.

لبخندی بهشون زدم.

مامان نزدیکم شد از دستم گرفت موهامو نوازش کرد

_بمیرم من برا بچم درد داری؟!

_خدا نکنه مامان کمی درد دارم

_مارو ببخش ما بد کردیم.

دستم رو دهنش گذاشتم

_هیس مامان اپنا موندم تو گذشته.

راستی نوه ات چگونه

مامان لبخند بغض داری زد

_بچه ی باهوشی عین خودت هی، میگفت منو بزنین ولی

بابامو نه.

بیشتر با بابات جور شده

_پسر خودمه. مامان؟!

_جانم قربونت برم

_اکه چیری شد لطفا مراقبش باش نزار احساس تنهایی کنه

من...مامان دستشو رو دهنم گذاشت اشکاشو پاک کرد خم شد

بوسی رو سرم زد

🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_267

دستی رو صورتم کشید هق زد

_از روزی که رفتی من دیگه نسا سابق نشدم مردم. دق کردم
حالم بد شد حس میکردیم به خاطر رفتار های بد منو بابات
رفتگی و ما به خاطر خودت زور میگفتیم.

بابات هر روز میرفت بیرون دنبالت میگشت میگفت پسرمو
پیدا میکنم ازش عذر خواهی میکنم بد کردم براش.

ازت دلگیریم عمو زنموت الین بیشتر الین چون تنهات

گذاشتی افسرده شد چند ماه تو بیمارستان بستری شد حالا

دارو میخوره تا حالا خوب شه چرا؟! چرا رفتی؟!_مامان مجبور بودم
میدونستم پشتم نمی ایستادین منو

مقصر میدونستین

_بگو چی شد

_من با دختری خوابیدم بعد حامله شد تست دادیم بچه از من

بود منم مجبور شدم برم چون....مامان تو چیزی نمیدونی.

_اونا پشتت نباشن خودم هستم. الان هم از عمل صحیح

سالم بیا بیرون میبرمت خونه اکه کسی چیزی گفت میایم

خونه ی تو.

_مامان لازم نیس به خاطر من تو دردرس بیفتی

_بخواب.

ساعت وب حبص 5د آرین رو به زور خوابوندم دلم میخاست

بهش زنگ بزنم صداشو بشنوم نمیتونم به خودم دروغ بگم

من هنوزم آریا رو دوس داشتم...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_268

رفتم گوشی اوردم بعد رفتم سمت اتاقی که آرین بود هر
موقع که آرین بلند شد به بهونه ی اینکه آرین میخادش
لبخندی زدم کنار آرین خوابیدم.
°چند ساعت بعد°

چند باری پلک زدم تا دیدم خوب شه صدای های میومد ولی
متوجه نمیشدم.

تکونی خوردم که دردی تو پام پیچید اخی از لبام خارج شد.
تشنه ام بود به زور تونستم درخواست اب بکنم
_آ.. ب

کمی بعد یکی بهم اب داد بعد خوابیدم. به ارین صبحونه مفصلی دادم
باهم از خونه اومدیم بیرون.

_خو اقا پسر برا بابات چی بخریم!؟

_اممم رز ابی

_چشم

رفتم سمت گاراژ ماشینمو دراوردم روندم سمت گل فروشی
به مامان زنگ زدم گف که از عمل اوردنش بیرون منم سعی
کردم جوری به آرین بگم که نترسه ...

گل هارو رو دادم دست آرین باهم داخل بیمارستان شدیم که
تو ورودی سینا رو دیدم از دماغش خون میومد



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_269 دست آرین رو گرفتم باهم دویدیم سمت سینا لباسش

خونی

شده بود از دماغ و دهنش خون میدومد بریده بریده گفتم

_سی... نا

با شنیدن صدام برگشت با دیدنم شوکه شد

_الین... اینجا چیکار میکنی؟!

بدون توجه به سوالش رفتم سمتش از دستش گرفتم کشیدم

طرفه بیمارستان ارین هم گفتم پشت سرم بیاد.

به پرستاری که تو پذیرش بود رفتم سمتش با گریه گفتم:

_ترو خدا یه دکتر پیدا کنین

دختره با دیدن سینا رنگش پرید اومد سمتم

_بیا ببریمش بالا

_میشع شما بچه رو بیارینارین خیلی ترسیده بود برا همین لبخندی

بهش زدم باهم سوار

اسانسور شدیم.

هق هق ام اوج گرفته بود سینا به خاطر خونی بودن دهنش

نمیتونست حرف بزنه با ابروهاش بهم فهموند گریه نکنم...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_270

سینا رو به دست دکتر سپردم ارین رو بغل کردم تا بسپرم به

انیس

مامان اینا باز پیام پیام پیش

به شماره اتاق 455 رسیدم در رو زدم بعد وارد شدم. دستش تو گج بود
یکی از، پاهاش صورتش کبود زخم بود دلم
ریش ریش شد کاش من جاش بودم.
آرین با گریه دستمو ول کرد و رفت سمت آریا جمع زد
_بابا..... بابا...نمیر لطفا.... من تنهام
انگار زیادی بهش ارام بخش یا خواب اور زده بودن که بیدار
نمیشد.

با گریه آرین گرفتم تو بغلم که صدای ضعیف آریا بلند شد
_ چیزیم نیس بابایی
آرین رو گذاشتن کنار آریا گل رو از زمین برداشتم دادم به
آرین

_حق بابایی... چرا این جوری شدی..... توام مثل مامانی
میری.... نرو... حق حق

دست سالمو بالا بردم آرین رو کشیدم تو بغلم_من تو رو هیچ وقت ول
نمیکنم مرد کوچیک حالا گریه نکن
زیر چشمی به الین نگاه کردم با چشمای پر بغضش به من نگاه
میکرد

دلم خواست تو بغلم باشه من، آرین، الین خانواده
کوچیکمون.....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_271

با دستپاچگی جلو رفتم

_سلام.ایشالا زود خوبی شی

_سلام ممنون. ممنونم که از آراین مراقبت کردی
_وظیفم بود من باید برم پیش سینا خدافظ_خدافظ
زود از اتاق اومدم بیرون اففف خدایا چقدر صداش تغییر
کرده بود خیلی مردونه شده بود
خودمو جمع جور کردم رفتم سمت اسانسور بیش از حد
نگران سینا بودم.
بعد از اروم کردن آراین خودمم خواستم بخابم که در باز شد
میلااد با یه عالمه وسایل شاد و شنگول اومد تو
_سلام رفیق جون جون خودم چطوری؟! عقیم نشدی که دم و
دستگاه سالم؟!_

نگاهی به آراین کردم بعد خم شدم بالش رو برداشتم پرت
کردم سمتش

_چیه بابا سوال پرسیدم راستی دیگه لازم نیس نقش بازی
کنی. با این وضعیت صدرد تو عماراتی

چشمکی براش زدم.... ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩

١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_273

روی صندلی نشستم و منتظر موندم که دکتر بیاد استرس
داشتم

حس بدی توی وجودم بود میترسیدم اتفاقی براش بیفته.
کمی بعد دکتر اومد منم باهاش رفتم داخل سینا روی تخت
دراز کشیده بود سرم بهش وصل شده بود.

تو چشمام نگاه کردم و به دکتر گفتم

_اقای دکتر حال همسرم چطوره؟! با شنیدن حرفم چشماش برق زد

لبخند کوچیکی زد همین
خوشحالی باعث شد تمام استرسم از بین بره.
برگشتم سمت دکتر
_الان حالشون خوبه ولی حتما باید چند تا آزمایش انجام بدن
امیدوارم اون چیزی که تو ذهنمه نباشه
بازهم همون ترس تو دلم افتاد یعنی چی دستمو روی صورتم
گذاشتم حس کردم چشمام تار شد....



#کوچولوی_شهوتی
#فصل_دوم
#پارت_274

سرمو تگون دادم تا کمی هوشیار شم وقتی به خودم اومدم
سرمو بلند کردم_میشه... بگین... مریضیش چیه
_بعد آزمایشات . من میرم شما با هم حرف بزنین بعد ایشون
رو بفرستیم یه اتاق دیگه ای
_ممنون آقای دکتر
دکتر رفت منم رفتم کنار سینا نشستم دستشو گرفتم بوسه
زدم اشکم روی دستش ریخت
_قربون اشکت برم گریه نداره که چند تا امپول دارو بعد
خوب میشم.

میشم سینای قبل
نزدیکش شدم بوسی رو لبای خشک شده اش زدم
_اگه چیزیت شه من میمیرم سینا من تو رو میخام به خدا اگه
دوسش داشته باشم ولی اندازه تو نمیشه خوب شو به خاطر
من سینا لطفا دستشو رو لبم گذاشت

اب

_هیسسس تو اگه اونو انتخاب کنی من محکومت میکنم که
من باشی. تو برا منی من عشق رو با تو تجربه کردم با تو
خندیدم با تو گریه کردم.
لبخندی بهش زدم.

دکتر نگاهی به پاهام کرد بعد دستم رو کرد سمت مامان ، بابا،
اراد و میلاد ...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_275

_مشکل خاصی ندارن ولی باید سخت ازشون مراقبت شه
فیزیوتراپی حتما بیان غذاهای مقوی بهش بدین_ممنون آقای دکتر
دستتون درد نکنه

دکتر رفت بیرون ما تنها موندیم بابا با عصبانیت ارین رو از
بغلم گرفت رفتم روی مبل نشست

_ببین حسام یا آریا میاد تو خونه ی ما یا من میرم؟!
_لا اله الا الله من به خاطر پسر شما خیلی سر افکنده شدم
حالا با چه رویی به برادرم بگم
اففف اگه بابا قبول کارمو سختر میکنه باید کاری میکردم .

_باشه من میرم

_برو به سلامت

بابا ارین رو برگردوند سمت خودش شروع کرد باهاش حرف
زدن شاید ارین بتونه بابا رو راضی کنه
با دستم به میلاد اشاره کردم اومد سمتم_یه جوری با حرف بزن بهش

بگو کاری کنه که من برم عمارت
من باید اونجا باشم میلاد میفهمی
_اروم حلش میکنم

رفت سمت بابا که در باز شد...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

ولوچوک vip ی شهوتی:

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_276

رفتم سمت آراین از دستش گرفتم رو کردم سمت عمو و گفتم

_با اجازه تون من نوه تونو قرض میگیرم قراره مخ بزnm و این

کوچولو باید شیرین زبونی کنه

_زود برش گردون چند ساعت بعد میریم خونه_چشم

زود رفتیم بیرون کمی از، در دور شدیم که دستشو ول کردم

کنارش زانو زدم دستاشو گرفتم

_آراین میخوای بابات با آقا جون اشته کنن؟!

_الع میشه؟!

_اره عزیزم الان وقتی رفتیم تو میری سمت اقا جون گریه

میکنی میگی بابام بیاد اونجا تنهایی نمیتونه خو یه کارهایی

بکن باشه؟!

دستم بلند کردم آراین دست کوچیک شو کوبید رو دستم

_باش

بوسی رو موهاش زدم بلند شدم از دستش گرفتم باهم رفتیم

توی اتاق.آراین رفت سمت عمو منم رفتم پیش اریا چشمکی براش

زدم...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_277

کمی بعد صدای گریه ی آرین بلند شد عمو حسام سراسیمه
بغلش کرد

_چی شده قربونت برم من
اهنت

_اقاجون اگه بابام نیاد اونجا منم نمیام بابام تو خونه
میمونه مریضه نمیشه با ما بیاد

بابا نگاهی به من کرد بعد به آرین بوسی رو چشمای اشکیش
زد و گفت

_تو گریه نکن عزیزم باشع میریمآرین دستاشو دور گردن بابا حلقه کرد
باهم رفتن بیرون

مامان دستاشو بالا برد

_خدایا شکرت . میتونم تو خونه ی خودم از بچم مراقبت
کنم

چشمکی به میلاد زدم تو دلم گفتم

_منتظرم باش میام جوری میام مال خودم میکنمت که اون
انیس

چشمای دریابیت مثل قبل شه حتی اگه به زور حتی بشه
رو هم از سر راهم میزنم کنار

با سینا از بیمارستان زدیم بیرون کل لباساش خونی بود پشت
فرمون نشستم

_چی میخوری بخرم برات

_خانومم گرسنه م نیست

_ببند سینا. باشه من هرچی خواستم اونو میخرم

۱۹

۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_278

جلوی یه ابمیوه فروشی نگه داشتم پیاده شدم سینا عاشق

آب پرتقال بود یدونه گرفتم

برگشتم دادم دستش دستمو به سمت تهدید وار تگون دادم

_تا اخر میخوری وگرنه...

دست که تو هوا بود رو بوسید بعد با خنده ی مسخره ی گفت

_وگرنه...

حرصی جیغی، کشیدم داد زدم_خبری از بوس نیست

_جووووون میخورم. تو فقط نگاه کن.

سری تگون دادم راه خونه رو در پیش گرفتم خیلی خسته

بودم دلم خواب میخاست.

جلوی خونه پارک کردم با سینا پیدا شدیم در رو زدیم.

در باز، شد باهم رفتیم داخل سینا توی حیاط لباس خونی شو

دراورد.

نگاه ام به بدنش افتاد سفت و عضله ای بود دستمو بلند کردم

کشیدم روش اب دهنمو قورت دادم عالی بود

۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم279

#پارت_

با صدای جیغ مامان دست از هیز بازی برداشتم نگاهی به
انیس

مامان کردم دیدم دوید سمت

خدا مرگم بده چیشده؟!

_خدانکنه خاله خون دماغ شده

مامان با گریه بغلش کرد و باهم رفتن داخل که در باز شد
ماشین آراد اومد تو .

آرین زود از ماشین پیدا شد اومد سمتم با خوشحالی شروع
کرد به حرف زدن

_الین جون حال بابام خیلی خوبه اقا جون گذاشت بیاد پیش
من دیگه تنها نمیشم تنها نمیخابم

سرمو برگردوندم دیدم دستای سینا مشت شده بعد صدای در
ماشین اومد آریا اومد پایین.به هم نگاه کردیم. خواستم قدمی جلو
بردارم که از پشت
کشیده شدم

_منو قاتل نکن الین منو قاتل نکن.

منو با خودش کشید داخل فشار دستش خیلی زیاد بود
مطمعن بودم که کبود میشه

رفتیم بالا در اتاقش رو باز کرد من رو هم پرت کرد داخل از
درد دستم اشک تو چشمام حلقه زده بود.

لباس خونی شو پرت کرد رو تخت نزدیکم شد...

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_280 ازش میترسیدم تا حالا این جوری ندیده بودمش نفس،

عمیقی کشیدم اروم لب زدم

_سینا... من... میترسم

با تموم شدن حرفم تو جایی گرمی فرود اومدم بدنش اونقدر

گرم بود . فقط میخاستم تو بغلش باشم

با شنیدن صدای بغض دارش به خودم لعنت فرستادم

_الین. نمیخام از دستت بدم. نمیخام بری. نمیخام میفهمی؟!

سفت بغلش کردم منم نمیخواستم از دستش، بدم ولی یه

لحظه نگاه ام به چشماش افتاد.

سرمو از سینه اش برداشتم خواستم چیزی بگم شروع کرد به

سرفه کردن از دهنش خون اومدن

روی زمین زانو زد منم کنارش نشستم با گریه نگاه اش کردم

به_سینا خوبی؟!

اب

دستی به دهنش کشیدم تا تمیز شه باید هر چه زودتر

دکترش حرف بزnm میدونم لج میکنه نمیره ولی باید بره

_برو لباس بپوش بخاب رو تخت برات نهار بیارم

_خانومم چیزیم نیست زوده برا نهار

_خانوم خونه منم هر چی من میگم

_فدای خانوم خونم شم کم دلبری کن.

سینا رو به زور خوابوندم رو تخت خودمم رفتم پایین حالم

بد بود چرا سینا این جوری شده نکنه...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_281 تشری به افکارم زدم رفتم اتاق خودم لباس راحتی پوشیدم
شالی هم رو سرم انداختم اومدم پایین رفتم سمت
اشپزخانه.

دیدم ملیحه خانوم داره سوپ هم میزنه
عشقم چطوری؟!

ترسیده جیغ خفه ای کشید دستشو رو صورتش گذاشت
_وای دختر زهره ترک شدم

_قربونت برم من. کمی از اون سوپ سفید خوشمزه ت
میریزی من ببرم بدم به اقامون؟!_

_چشم شما جون بخواه قشنگم

بوسی رو لب های تپلش زدم روی میز نشستم که زنمو اومد
کنارم نشست دستمو گرفت

_الین_جانم

_ناراحت نباش که آریا اومد. کسی جز من پشتش نیس
مجبورم من..._

_زنمو اینجا خونه ی آریا هم هس من ناراحت نیستم
لبخندی بهش زدم بلند شدم سینی رو برداشتم توش آب
گذاشتم بعد یه بشقاب از کابینت درآوردم از سوپ سفید
ریختم داخلش رفتم بالا در اتاق سینا رو باز کردم...._

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_282

دیدم رو تخت دراز کشیده رفتم سمتش کنار تختش نشستم_خانومت
برات غذا آورده

به به بده بخورم

نخیر خودم میدم بهت

جووون لعنتی گفتم دلبری نکن هاا

دلبری میکنم ببینم چیکار میخوای بکنی؟!

میخورمت

خنده ی بلندی کردم قاشق رو پر از سوپ کردم سمت دهنش

بردم.

با کمک واکر بلند شدم رفتم سمت راهرو باید میرفتم پیش

بابا و بابااش حرف میزدم باید بدونه من بیگناهم.

از اتاق رد میشدم دیدم الین داره برا سینا غذا میده و میخنده

اونقدر خوشحال بود .پوزخندی به خودم زدم با هزار بدبختی دل از اونجا

کندم

رفتم سمت اتاق کار بابا.

چند تقه ای به در زدم رفتم داخل بابا با دیدنم غرید

برو بیرون

باید باهم حرف بزنیم !?

اومد سمتم رو به روم ایستاد یه لحظه تعادلمو از دست

دادم....

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_283

میخواستم بیوفتم زمین که بابا گرفتمم برگشتم تو چشماش

زل زدم_مجبور بودم

_بشین ببینم مگه تو تازه عمل نکردی

اب

اب

باید باورم کنی

آریا الان جاش نیست

منمو روی صندلی نشوند خودشم رو به روم نشست

بابا... من باید میرفتم بچه داشتم باید میرفتم میدونستم

پشتم نیستین

ای

آر

نه بابا بزا بگم درک کن کمی هم شده درک کن

آریا بس کن من همیشه پیشتم من دوست دارم ولی من

خواستم سنگ شی مغرور شی نخواستم بهت محبت کنم بشی

مثل اراد ولی شدی

مگه بده_اراع بده باید قوی میشدی ولی تو شدی نرم مهربون

منو ببخش!؟

من هیچ وقت باهات قهر نبودم فقط ازت دلخور بودم دردت

رو با ما درمیون نذاشتی

لبخند کم رنگی زدم که در باز شد الین اومد...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_284

رفتم اتاق عمو آرین بهونه شو میگرفت در رو باز کردم دیدم

آریا پیش عموعه.

نگاهی بهش کردم بعد سلام گفتم

_سلام._سلام عمو چون بیا تو
_عمو آرین هی بهتونه تو میگیره؟!
_قربونش برم من برم ببینم
عمو بلند شد و رفت من موندم آریا خواستم برم که صدام زد.
عاشق صداش بودم بدون اینکه برگردم گفتم
_چرا اومدی؟!
_به خاطر تو اومدم. من هنوزم دوست دارم
_ولی من نمیخواستم ازت متنفرم
_دیکه دیره من اومدم تو مال خودمی نه اون
_چرا رفتی؟!
_به خاطر تو رفتم._اگه به خاطر من بود میموندی نه که بری با یه بچه
برگردی

برگشتم نگاهش کنم که دیدم کنارمه لباسو کوبید رو لبم...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_285

لباش اروم و نرم لغزوند بوسید دلتنگش بودم لبامو تکون
خورد

با حس اینکه دارم وا میدم اروم هلش دادم سیلی محکمی
بهش زدم با بغض گفتم

_اگه.... یه بار... دیگه.... همچین... کاری... کنی.... به همه....

میگم.... سینا... اگه بفهمه.... میکشنت.... فهمیدی.

_الین من فقط دلتنگت بودم لباسمو رو لبم کشیدم در رو باز کردم
محکم کوبیدم دستمو رو

قلبم گذاشتم نفس های پی در پی کشیدم بعد از اون جا دور
شدم

لبخندی زدم لیزی به لبم زدم طعم لباش مثل قبل بود با خنده
در رو باز کردم رفتم اتاقم که مامان اومد
_چی شده میخندی؟!
_نخندم!

_بخند قربونت برم بیا این سوپ رو بخوره
_آرین کو؟!

_با بابات رفت پارک یعنی تو این 3روز بد جور دل مارو برده
_عمو اون کجاس میخام باهاش حرف بزنم؟!
_سرکاره بیا میگم_باش قربونت برم برو بخواب خسته ای
_نه خسته نیسم میخام پیشت باشم
لبخندی زدم سوپ خوشمزه رو خوردم.

🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙

🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙 🌙

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_286

خسته بودم خودشم خیلی رفتم سمت سینا وقتی داروهاشو
خورد خوابش اومد و خوابید کنارش خزیدم سرمو رو سینه
ی داغش گذاشتم.

_دوست دارم

عمو رو به روم نشسته بود خجالت میکشیدم روش نگاه کنم_میدونم
ازم دلخوری شاید هیچ وقت نبخشی ولی عمو
مجبور بودم.

وقتی دختره گف حامله ام تست داد بچه ی من درامد گفتم

که باید برم بابام هیچ وقت پشتم نبود ترسیدم. به دختره
تجاوز کرده بودن خانواده اش انداخته بودن بیرون.... دلم
سوخت عمو..

حرفمو قطع کرد

_مادرش کجاست

_نیست بچه ی من مادر نداره

عمو بلند شد دستشو رو بازوم گذاشت

_ما دلخوریم ازت وگرنه تو برامون همون آریا مهربونی

_ببخش

_الین باید ببخشتتاین رو گفت رو رفت من بودم تنها با مغزی پر از فکر
و خیال

گوشی رو برداشتم زنگ بزنم به میلاد تا لباس هامو بیاره...

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_287

هممون سر سفره نشسته بودیم سعی میکردم تو دور ترین

نقطه بشینم نمیخواستم با آریا چشم تو چشم شم.

بعد اون بوسه تنفرم نسبت بهش بیشتر شده بود

_الین.

_جانم

_خوبی خانومم؟نگاهی بهش کردم. بعد سرمو انداختم پایین

_چیزی نیس

هممون شروع کردیم به غذا خوردن ولی سینا نگاهم میکرد

میترسیدم بفهمه برا همین یه لیوان دلستر براش ریختم دادم

دستش

ـبیا عزیزم میدونم این طعم دوس داری؟

ـهمین الان بگو چی شده

ـچیزی نشده فقط حالم خوب نیست تو اتاق حرف میزنیم

اب

اب

لیوان رو از دستم گرفت رو کرد سمت

ـبا اجازه میخوام با الین حرف بزنم

ـشام تونم ببرین

به ملیحه خانوم گفت برامون غذا بیاره.

روی کاناپه نشسته بودیمـمیگی

ـسینا چیزی نیست فقط این حال خرابی تو منو ناراحت

میکنه

خم شد بوسی رو لپم زد بعد دستامو گرفت بوسه زد عاشق

این رمانتیک بازیش بودم.....

📱📱📱📱📱📱📱

📱📱📱📱📱📱📱

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_288

وقتی بوسه هاش تا لبم امتداد اومد عقب کشیدم حس کردم

آریاس.

ـسینا لطفاچیزی نگفت و عقب کشید شروع کردیم به خوردن غذا گاهی

سینا بهم میداد

ـمن سیر شدم خودت بخور دیگه

ـبیا بخور بچه تازه تو که چیزی نخوردی

_سیر شدم

_الین

انیس

-

با عشق شروع کرد غذا دادن به الین بیشتر از قبل عاشق الین
شده بود نبودش سینا رو داغون میکرد
روی کاناپه لم داده بودم الین هم سرشو رو بازوم گذاشته بود
خوابیده بود گوشی رو توی دستم گرفتم منتظر بودم تا دکتر
جواب آزمایش هامو بفرسته . بازوی برهنه ی الین رو لمس کردم بوسی
رو موهاش زدم که
گوشی تو دستم لرزید یه حس عجیبی داشتم دستمو رو
پیامک گذاشتم....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_289

چشمامو باز و بسته کردم بعد نفس عمیقی کشیدم متن و
عکس هایی که دکتر فرستاده بود نگاه میکردم که با دیدن
جواب جا خوردم لبخند غمگینی زدم گوشی رو خاموش کردم
الین رو بغل کردم گذاشتم رو تخت خودمم گرم کنم رو
برداشتم رفتم بیرون.

هوا ابری بود باد خنک به صورتم که میخورد دلم گرفته بود از
همه چی اگه.. اگه خوب نمیشدم چی... غلتی زدم ولی سینا نبود
چشمامو باز کردم ندیدمش ترسیده
بلند شدم اسمشو صدا زدم

انیس

_سینا....

رفتم سمت کاناپه تا بهش زنگ بزنم دیدم گوشیش جا مونده
بازش کردم دیدم از دکتر پیام داره خواستم بخونم که صدایی
از اتاق بغلی اومد.

گوشی رو روی زمین گذاشتم رفتم اتاق آریا در رو زدم ولی
صدایی نیومد.

در رو باز کردم دیدم آریا افتاده زمین سعی میکنه بلند شه
زود رفتم سمتش از دستش گرفتم نگام کرد منم به چشماش
خیر شدم

_منو ببخش

توجهی به حرفش نکردم کمکش کردم بلند شه روی تخت
گذاشتمش خواستم برم از دستم گرفت_به حرفام گوش بده
_باید برم بمونه برا بعد

دیگه نموندم زود از اتاقش خارج شدم رفتم اتاق خودمون تا
جواب دکتر رو بدونم....

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

📞 📞 📞 📞 📞 📞 📞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_290

سیگارمو خاموش کردم در رو اروم باز کردم تا کسی بیدار
نشه حالم خراب بود داغون بودم بازم لبخند تلخی زدم.

اب

در اتاقمو باز کردم رفتم داخل دیدم الین روی کاناپه نشسته
شنیدن صدام سرشو بلند کرد با دیدنم دوید سمتم از گردنم

آویزون شد.

_کجا بودی؟ خیلی نگرانت شدم. دستمو دور کمرش حلقه کردم بوسی رو

موهاش زدم عمیق بو

کشیدم شاید آخرین روزامه که با الینم

_عریزم کمی رفتم بیرون

_بخوابیم؟!

خنده ای کردم پاهاشو بلند کردم دور کمرم حلقه کرد

_جوووون کون قشنگم

ایح

_عه بی

_مخصوص توعه

روی تخت پرتم کرد روم خیمه زد اروم لبامو بوسید مک زد

زبونشو داخل دهنم کرد خیلی داغ بود...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پار_291

صدای بوسه مون اونقدر بلند بود میترسیدم بشنون برا همین

دستامو رو سینه اش گذاشتم با نفس نفس ازش جدا شدم

_چقدر خوردنی تو

_قرار بود بخوابیم نه اینکه منو بخوری؟!

_مگه مال من نیستی دلم میخواد بخورمت پرنسسم

روم دراز کشید سنگینی وزنش رو دوس داشتم دستمو روی

موهاش گذاشتم اروم نوازش کردم که نفهمیدم کی خوابمون

برده

با حس یکی کنارم چشمامو باز کردم دیدم آینه دستامو باز

کردم خودشو پرت کرد تو بغلم
_صبح بخیر بابایی_صبح بخیر نفسم خوبی؟ اینجا خوش میگذره؟!
_ارع من اینجا رو دوس دارم اصلا از اینجا نریم
_نمیریم قربونت برم.

_بابایی

_جونم

_الین قرار با عمو سینا ازدواج کنه

_چطور

_آقا جون با عمو جون حرف میزد

_چی میگفتن

_قرار هفته ی بعد عروسی بگیرن از اینجا هم میرنانیس

نفس هام پی در پی کشیدم تا اروم شم دلم میخواست

رو خفه کنم که عشقمو از دستم گرفته...

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_292

°یک هفته بعد°

روی تخت بیمارستان دراز کشیدم منتظر موندم تا دکتر بیاد

این گج لعنتی رو باز کنه دیگه خسته ام کرده بود.

دکتر اومد نگاهی به پام کرد بعد شروع کرد به باز کردنش

خدارو شکر دیکه تموم شد میتونستم برم سر شرکت.

_خب چند روز ورزش کنن تا پاتون خوب کار کنه یه چند تا

هم ویتامین مینویسم

_ممنون آقای دکتر به کمک اراد بلند شدم پامو روی زمین گذاشتم اولین

قدم رو

برداشتم پاهام ناتوان شده بودن ولی میتونستم راه برم.

_عصا بیارم

_نه میتونم دستمو ول کن

چند قدم رفتم پاهام جون نداشتم ولی من قوی تر از این

حرفا بودم تا ماشین خودم راه رفتم

_خوبی چیزی میخای بخرم بخوری؟

_اره بی زحمت یه آب پرتقال

_چه زحمتی بشین

در رو برام باز کرد وقتی نشستم بست خودشم سوار شد

خوابم میومد. چشمامو بستم خوابیدم....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_293

با تگون های دستی کمی هوشیار شدم با دیدن آراد سرمو

تگون دادم از ماشین پایین اومدم

_بیا بخور

نگاهی به دستش کردم آب پرتقالی دیدم از دستش گرفتم

قلپی خوردم

_یه دست کت شلوار مشکی برام جور کن

همین طور که از پشت سرم میومد پرسید

_برا چی میخای

_میخام برم شرکت

_چی! عمرا مامان نمیزاره_میزاره تو برام پیدا کن

_اففف باش، پیدا میکنم

اب

دستمو دور گردنش حلقه کردم باهم وارد سالن شدیم مامان
دیدنم اومد سمتم شروع کرد به قربون صدقه رفتنم.
لبخندی بهش زدم بغلش کردم دم گوشش گفتم
_قربونت برم من میخام برم شرکت نه نیار
_ولی..

_مامان احتیاج دارم تا از این خونه دور بمونم
مامان با ناراحتی نگاه ام کرد و رفت منم با هزار بدبختی
رسیدم به اتاقم منتظر موندم تا اراد بیاد...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_294

کمی بعد در زده شد آرین با خوشحالی پرید تو خودشو
انداخت تو بغلم
_بابای پات خوب شد
_اره فندقم

_یعنی.... الان... میریم خونمون..

نگاهی به چشمای بغض دارش کردم بوسی روشن زدم
_نمیریم ما دیگه اینجا میمونیم

اعق

_وا

سری تکون دادم که از گردنم اویزون شد محکم بغلم کرد
بوسم کرد. کمی بعد اراد اومد تو توی دستش یه ست کت شلوار بود.
_چرا میخای بری چن روز استراحت کن
_نمیتونم وقتی میبینمشون حالم بد میشه از خودم ازهمه بدم

میاد

میز صبحانه رو آماده کردیم امروز پر انرژی بودم خوشحال از
پله ها بالا رفتم و بدون توجه به اطراف که به یکی بر خورد
کردم با دیدن

🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_295

سرمو بلند کردم با دیدن آریا تو اون کت شلوار سیاه شوکه
شدم خیلی بهش میومد بدن ورزشکاریش رو خیلی قشنگنمایان کرده
بود چند تا از دکمه هاش باز بود خیلی خفن شده
بود

_تموم شدم

_هاااان

_میکم خوردی منو با چشمای دریایت

تازه به خودم اومدم دستپاچه عقب رفتم با من و من گفتم

_همم من.... میشه... بری کنار

کنار رفت منم زود خودمو رسوندم اتاق سینا پشت در

وایستادم نفس عمیقی کشیدم در رو بار کردم دیدم باز از

دماغ سینا خون میاد.

دکتر گف چیزیش نیست ولی هر روز این جوریه رفتم سمتش،

با گریه و داد گفتم

_همین امروز میریم از یه دکتر دیکه وقت میگیریم فهمیدی._الین

_سینا بس کن یه هفته اس این جوری هستی دکترت گفت

ویزیت نیست ولی مطمئنم یه چیزی هس، خودم میبرمت

_نمیخام

رفتم سمتش زل زدم تو چشماش با عشق با بغض با ناراحتی
نگاه اش کردم....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_296

چرا نمیخاست. حالش بدتر از قبل میشد اشکام بدون پلک
زدن میباریدن سینا دستاشو قاب صورتم کرد اشکامو پاک
کرد.

_هیسسس گریه نکن بهت میگم_بگو لطفا؟

_سرطان.....دارم

با شنیدن حرفش اول نگاهش کردم بعد با صدای بلندی زدم
زیر خنده قهقهه ای زدم بعد با بغض لب زدم

_با من شوخی نکن

_شوخی نیست

بازم خندیدم نه سینای من مریض نیس یهو

خنده ام قطع شد روی زانوهام افتادم زمین از ته دل جیغ

بلندی کشیدم شروع کردم به گریه کردن.

با دیدن حال الین به خودم لعنت فرستادم کاش نمیگفتم

کنارش زانو زدم مثل یک نوزاد تو بغلم گرفتمش

_هیسس پرنسس چیز نیست خوب میشمبا جیغ الین ترسید بلند

شدم همه به هم نگاه میکردن زود بلند

شدن باهم رفتیم بالا در رو بدون زدن باز کردم.

الین گریه میکرد سینا هم اونو تو بغلش گرفته بود سعی

میکرد ارومش کنه
با خودم گفتم الان باید تو بغل من بودی نه اون....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_297

توی سالن نشسته بودیم از بغل سینا جم نمیخوردم میترسیدم
بره دستامو سفت کردم. که سینا نگاهی بهم کرد لبخند ملیحی
کرد

_الین چی شده؟ چرا داد زدی؟!

نگاهمو از سینا برداشتم به مامان دوختم مردد بودم بگم یا نه
با بغض گفتم

_مامان

_جانم عزیزم چی شده جون به لب شدم

_سینا..... سرطان... گلو داره

بازم حق حق ام اوج گرفت کسی چیزی نمیگفت همه انکار
شوکه شده بودن.

انیس

مامان بلند شد اومد کنار

_سینا خاله شوخی میکنه دروغ میگه نه ارع

_خاله خوب میشم

مامان باور نکرده از یقه ی سینا گرفت کشید داد میزد گریه

میکرد کسی چیزی نمیگفت مامان فقط خدا رو صدا میزد ولی

مگه خدا جواب میداد نه فقط نگاه میکرد فقط نگاه . با شنیدن اینکه

سینا سرطان داره ناراحت شدم هنوز جون بود

بیشتر حال خراب الین ناراحتم میکرد که این جوری گریه
میکرد...

📱 📱 📱 📱 📱 📱 📱

📱 📱 📱 📱 📱 📱 📱

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_298

دستی به چشمام کشیدم از دست سینا گرفتم
_پاشو همین الان میریم دکتر تو باید خوبی شی باید
پشت خودم میکشیدم که از پشت بغلم بلندم کرد سرمو روی
قلبش گذاشتم

_سینا تو رو جون هرکی تنهام نزار

_من تا آخر عمرم ور دلتم_قول

_قول پرنسسسم. من عاشقم من دیوونتم نفسم به نفست بنده
زندگیمی مگه میشه زندگیمو ول کنم

_نه میدونم تو قول دادی تو هیچ وقت نمیزنی زیر قولت

منو دم اتاق گذاشت زمین بوسی رو پیشونیم زد رفت سمت

اتاقش تا حاضر شه منم رفتم مانتو سیاهی با شلوار جین ابی

پررنگ برداشتم. پوشیدم حوصله ی چیزی رو نداشتم.

دست سینا گرفتم باهم رفتیم پایین مامان هنوز گریه میکرد

ولی من مطمئن بودم حالش خوب میشه باهم ازدواج میکنیم

بچه دار میشیم میدونم مطمئنم.

رفتم سمت خاله بغلش کردم.

_خاله من خوب میشم

_تو امانتی خواهرمی جونمی اگه...نتونست چیزی بگه ازم جدا شد و رفت

من موندم با یه عالمه

فکر و خیال....

📌 📌 📌 📌 📌 📌 📌 📌

📌 📌 📌 📌 📌 📌 📌 📌

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_299

اب

با الین سوار ماشین شدیم دستشو گرفتم گذاشتم رو پاهام

انگشتاش بازی کردم

_الین

_جانم

_دوسم داری؟

_این چه حرفیه معلومه که دوست دارم

_نمیخام به عنوان پسرخاله دوستم داشته باشی_سینا اگه میخای

بدونی. بدون من حسی به آریا ندارم الان

فقط تو هستی فقط تو. تو برام مهمی

_اگه... اگه من مردم.... گریه نکن نمیخام... خوشحال باش

بخند ولی گریه نه

_خفه شو تو چیزیت نمیشه حالا هم برو مطب

چیزی نگفتم به راهم ادامه دادم حس میکردم که قرار بمیرم

ولی سعی میکردم الین رو خوشحال کنم.

_اهنگ جدیدی پیدا کردم میدونم خوشت میاد.

هیچ حواست بهم هس تو مال من بودی

بگو چی شد پس چرا ازم دوری نکنه یه خبرایی

دلت گیره یه جای دیگه من که نمیدونم دل رو دادی به کی

رفت

تنگه دلم تنگه دلم پاشو برگرد دوباره
سنگه دلت سنگه دلت عاطفه نداره
اخه تنگه دلم تنگه دلم نگو عیبی نداره از سنگه دلت سنگه دلت
معرفت نداره ♡



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_300

اهنگ قشنگی بود لبخندی زدم دست سینا رو سفت گرفتم به
جاده خیره شدم.
اه

تموم پروژه هارو نگاه کردم منتظر موندم تا همه ی مهندس
بیان .

نگاهی به منشی کردم اسمش.... اممم اسمش حنا بود خیلی
ریز بود

_چند سالته؟!

_با من بودین!_جز تو کسی دیگه ی هم اینجا هس
_نه

خدایا چقدر خنگه این رو چرا استخدام کردن

_پس از تو پرسیدم

_اهان 22

_درس میخونی؟

_بله آقا

_کی استخدامت کرد؟

_من.... من رو پسر آقای مرادی

گرفتم و داد زدم_متاسفی متاسف بودن تو سینا رو خوب نمیکنه تو
دکتری

باید کاری کنی میفهمی تو دکتری کارت اینه زود باش باید
کاری کنی اون باید زنده بمونه
سینا از پشت منو گرفته ولی من اونقدر عصبانی و حالم
خراب بود که نمیشد توصیف کرد
_وظیفته باید خوبش کنی. من بدون اون نمیتونم
داشتم ادامه میدادم که کم کم چشمم بسته
شد آخرین چیزی بود که شنیدن این بود
_من تنهات نمیزارم
الین رو روی صندلی گذاشتم دستی به صورتش کشیدم توی
دلم گفتم

_دلم برات تنگ میشه پرنسسم



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_302

خسته در رو باز کردم که ماشین سینا هم وایستاد دیدم رفت
سمت شاگرد کسی رو بغل کرد دیدم الینه.
سرمو چرخندم رفتم بالا در رو باز کردم به همه سلام دادم
همه با گرمی جوابمو دادن نشستم روی کاناپه نشستم
_یه لیوان چای برام میریزین
_حتما آقا

منتظر موندم تا چایی رو بیارن همون موقع هم سینا اومد
الین هم تو بغلش بود زمو سراسیمه بلند شد رفت سمتشون

_سینا چی شده دکتر چی گفت؟_هیچی خاله الین رو بزارم اتاق میام
میگم

_بالا منتظرتم

الین رو گذاشتم روی تخت بعد مانتوشو دراوردم روش پتوی
نازکی کشیدم نگاهی بهش کردم زیر لب گفتم
_خدایا منو ازش جدا نکن
از اتاق اومدم بیرون رفتم اتاق خاله.
در رو باز کردم رفتم سمتش کنارش نشستم دستاشو گرفتم
انیس

-

_جانم خاله

_دکتر چی گفت

مونده بودم بهش بگم یانه اگه میگفتم مطمئنم حالش بد
میشد....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_303

نفس عمیقی کشیدم سعی کردم اروم باش دستای خاله رو
سفت گرفتم تو چشمای خاله زل زدم
_خاله دکتر گفت حالت زیاد خوب نیست
خاله دستاشو بالا برد کوبید رو سرش از تخت افتاد زمین
شروع کرد به داد کشیدن ناله کردن
_خدایاااا امانتی خواهرمو ازم نگیر خدایاااا
به خودم لعنت فرستادم چرا کنارش زانو زدم سرشو با دستام
قاب گرفتم

_خاله. خاله منو نگاه

چشمای اشکیشو دوخت بهم_قراره عمل شم چیزی نیس خوب میشم

_راس میگی؟ خاله من تحمل دوریتو ندارم

_اره خاله فردا باهم میریم دکتر باشه

_باشه

از دستش، گرفتم بلندش کردم با هم رفتیم پایین وقت نهار

بود

_خاله شما برو من الین رو بیدار کنم

_باش قربونت برم

ای

بوسی رو سرش زدم رفتم اتاق الین در رو باز که صدای آر

اومد

_به نظرت اگه سینا بدونه که باکره نیستی چی میشه؟

اب

با شنیدن حرفش خون تو رگام در رو با شدت باز کردم کهدیوار برخورد

کرد....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_304

اب

دستمو بالا بردم تا بکوپم به صورتش که در با صدای بدی

دیوار برخورد کرد برگشتم با دیدن سینا که از عصبانیت سرخ

شده بود

_عوضی چی... داری میگی

از اعصابانیت نمیتونست حرف بزنه سمت آریا یورش برد .
آریا زودتر از سینا عمل کرد مشتشو گرفت
_دارم حقیقتو میگم قبل رفتم با الین بودم الین باکره
حرف آریا تموم نشده بود که مشت سینا رو صورتش فرو
اومد_خفه شو
وقتی داد زد چند قطره از دهنش خون اومد به خودم اومد
رفتم سمت سینا اون نباید عصبانی شه
_آریا برو همین الان

انیس

اب

پوزخندی زد و رفت من بودم

_راس میگه

_سین

با دادش حرفم نصفه موند

_فقط بهم بگو

با چشمای اشکی بهش نگاه کردم رومو برگردوندم نمیتونستم

بگم اون ازم پرسیده بود من بهش دروغ گفته بودم.. ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸

۱۸ ۱۸

۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_305

_نمیتونی بگی نه بهم دروغ گفتی الین بدجور غرورمو

شکستی. دیگه تموم شد.

حرفامو گفتم با حال خرابی رفتم اتاقم شوری خون رو حس

میکردم .

هنوزم به جای خالی سینا نگاه میکردم تموم چی تموم شد.
دیگه دوسم نداره . با یه تصمیم انی رفتم اتاق سینا در رو باز
کردم با اتاق خالی مواجه شدم
انیس

—
صدای نیومد رفتم داخل که از دسشویی اومد بیرون با دیدنم
اخمی کرد_برو بیرون
_سینا لطفا به حرفام گوش بده
_الین برو

_نمیرم من ترسیدم.....من ترسیدم از دستت بدم سینا چرا
درک نمیکنی

_بس کن الین میدونستی از دروغ بدم میاد ولی باز تو بهم
گفتی اگه بهم میگفتی من با اون عوضی رابطه داشتم بهتر
بود تا دروغ بگی
راس میگفت من اشتباه کردم ولی ترسیدم اون تنها همدمم
بود....

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_306

گریه های الین دیونه ام میکرد رفتم سمت در و قفل کردم
برگشتم سمتش غریدم
_گریه نکن...گریه نکن با گریه چیزی حل نمیشه
_سینا ترو خدا منو ببخش خواهش میکنم
التماس هاش تیری بود که تو قلبم فرو میومدن نمیخاستم این
جوری ببینمش

_الین من حاله خوب نیست بعد حرف بزنی

_سین

_الین برو

الین رفت منم سیگاری روشن کردم کنار پنجره ایستادم بهبیرون خیره شدم.

چقدر بده دختری رو که دوس داری رو یکی دیگه لمس کرده باشه تنشو دیده فتح کرده.

پک محکمی زدم دود سیگار رو به ریه هام فرستادم . چشمامو بستم چشمای گریون الین اومد جلو چشمم سیگار رو خاموش کردم رفتم اتاق الین.

خودمو پرت کردم روی تخت شروع کردم به گریه کردن داد زدم

_لعنت بهت که اومدی زندگیمو به گند کشیدی لعنت بهت داد زدم اونقدر بلند بود که شوری خون رو حس کردم مگه اهمیتی داشت نه باختن من سینا رو از دست دادم....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم#پارت_307

از کنار اتاق الین رد میشدم که صدای گریه اش اومد وایستادم دلم میخاست برم پیش بغلش کنم و بگم ذره ی از دوست داشتنت کم نشده.

نتونستم تحمل کنم در رو باز کردم که با صدای در برگشت تا نگاه اس بهش افتاد با حق حق اسممو صدا _سی.. نا.. بغلم.... کن

رفتم سمتش از رو تخت بلند شد خودشو پرت کرد تو بغلم

دستامو دور تنش حلقه کردم و بیشتر به خودم فشار دادم
_اروم باش. قرصاتو خوردی؟

_نه

_چرا

_چون.... گرسنمه_میکم غذا بیارن

_نمیشه.... توام.... بمونی

_من هنوز نبخشیدمت الین فقط دلم نمیاد این جوری باشی.
حرفمو گفتم از اتاقش اومدم بیرون رفتم پایین همه دور میز،
نشسته بودن منم رفتم کنارشون نشستم.

_خاله برا الین غذا بفرس قرصاشو نخورده نمیشه با معده
خالی خورد

درباره ی، چه قرصی حرف میزدن خم شدم سمت آراد تا ازش
بپرسم....

📱 📱 📱 📱 📱 📱 📱

📱 📱 📱 📱 📱 📱 📱

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_308_الین قرص میخوره

_بعد غذا میگم

_باش

سرگرم غذا شدم که یادم اومد آرین و بابا نیست

_مامان بابا و آرین کو

_والاه از صبح رفتن زنگ زدم بهش گفت که رفتن باغ یکی از
دوستاش

_زنداداش خیلی خوب شد این آرین کوچولو اومد وگرنه
داداشم میپوسید تو خونه

_ارع داداش از وقتی آرین اومده یه سره بیرونه
داشتن همین جوری حرف میزدن که سینا سینی شو از دست
خدمتکار گرفت و رفت منم از دست اراد گرفتم
_ممنون دستتون درد نکنه اراد رفتیم بالا در رو بستم به اراد اشاره
کردم بشینه

_از روزی که رفتم بگو تا الان
_صبح بلند شدیم همون داشتیم صبحونه میخوردیم که
صدای داد و گریه الین اومد همون ترسید بلند شدیم رفتم تو
اتاقش که در رو قفل کرده بود فقط، اسم تو رو صدا میزد....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_309

همون نگران بودیم سینا گفت در رو میشکنم میرم ولی کسی
نمیاد تو ماهم که چاره ای نداشتیم قبول کردیم سینا وقتی
رفت صدای الین قطع ماهم رفتیم پایین نمیدونم چی شد
الین اروم شده بود نه با کسی حرف میزد نه میرفت بیرون
مدرسه فقط تو اتاقش بود اخرش دیونه شد همه چی روریخت شکست
بردیم دکتر گفت باید یه ماه بستری شه بهش
دارو دادن .

داداش میدونی اگه حال الین خوبه به خاطر سیناس. سینا هر
روز تو بیمارستان بود با گریه اش گریه کرد با خنده اش
خندید اون کمک کرد الین از اون خراب شده بیاد بیرون هر
روز هر ساعت پیشش بود.

_راستی یه بارم خودکشی کرد اس 16ل داشت خودکشی کرد

یه بچه که نمیفهمه عشق چیه به خاطر تو خودکشی کرد اون
موقع بود که عمو گفت تا آخر عمرش نمیبخمشتت.

_با رفتنت خیلی چیزا رو خراب کردی

_هنوزم دارو مصرف میکنه

_اره موقعی که حالش خوب نیست

_باشه

_کاری نکن باز ناراحت شه_دست خودم نیس میخام برا من باشه

اشتباه کردم خیلی اشتباه کردم ولی پشیمونم اونم خیلی

حاضرم به اس 5 ل قبل برگردم دلم تنشو میخاست اون بدن

کوچیکش....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_310

غذا رو روی میز گذاشتم کنار الین رو تخت نشستم مثل جنین

تو خودش جمع شده بود زیر چشماش قرمز شده بود

_دختره خرابی ام من الان باکره نیسم یعنی خرابم هرزه ام

ارع سینا من هرزه ام

انگشت اشاره مو روی لبش گذاشتم خم شدم سمتش_من فقط، از، این

ناراحتم که بهم نگفتی تو همون دختر

کوچولوی پاک منی.

_نیستم سینا نیستم

_هستی الینم. حالا میخای باهات قهر نباشم بلند شو یه بوس

بده

نگاهی بهم کرد نیم خیز شد اشکاشو پاک کرد دست سردشو

روی صورتم کشید بعد لباشو گذاشت رو لبام شروع کردیم به
بوسه زدن

لبای شیرین شو مک زدم زبونمو فرستادم داخل دهنش مک
زدم صدای بوسه ی پر از عشقمون اتاق رو پر کرده بود
همین جوری همو میبوسیدیم که در بی هوا باز شد...

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞 🔞

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم_#پارت_311

در اتاق الین رو باز کردم که دیدم دارن همو میبوسن با دیدن
من از هم جدا شدن سینا اخمی بهم کرد
_چی میخای؟

_من کاری با تو ندارم اومدم با الین حرف بزنم
_چه غلط

_هیچی نمیگم توام داری پررو میشی اگه فش دیگه از دهن
بشنوم من میدونم تو

_تو کی هستی منو تهدید میکنی

روبه روش ایستادم به چشماش خیره شدم بهش

_الین در مورد آرین میخام باهات حرف بزنم تو بالکن
منتظرتم

با تموم شدن حرفم رفتم بیرون در رو محکم کوبیدم رفتم سمت بالکن.
سیگاری روشن کردم که در باز شد نگاه نکردم ببینم کیه
مطمعن بودم الینه.

با پیچیدن عطرش نفس عمیقی کشیدم پک محکمی به
سیگارم زدم

_چیکارم داری؟

_فردا تولده آرينه

_عه واقعا چه خوب براش تولد ميگيري؟

_آرين خيلي دوست داره ميخام تو براش تولد بگيري من

نميتونم كار دارم

_من ميگيرم ولي تو پدرشي و هيچ وچيزي مهم تر از پسرت

نيست.

برگشتم يك قدميش ايستادم. دستمو زير چونش گذاشتم سرشو بلند

كردم....

🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

#كوچولوي_شهوتي

#فصل_دوم

#پارت_312

از اين همه نزديكيش تپش قلبم رفت بالا حس مي كردم الانه

كه صدای قلبمو بشنوه دستشو دراز كرد موهامو پشت گوشم

زد بعد بوسي رو پيشونيم زد اشك تو چشمام حلقه زد

_اولويت زندگي من تويي و آرين

اين حرف رو گفت خواست بره كه از دستش گرفتم و گفتم

_اكه من اولويت زندگيت بودم نميرفتي

_لعنتي مجبور بودم من با يكي خوابيدم بعد حامله شد

ميدوني قبل من بهش تجاوز كرده بودن پدر و مادرش

انداخته بودن بيرون تو يه خراب شده اي زندگي ميكرد دختره شبا گرسنه

ميخابيد ميفهمي

همشونو با داد ميگفت

_دختره به من پناه آورد اكه خانواده اش ميفهميدن حامله

اس ميكشتنش ميكردن التماس كرد گريه كرد.

چیکار بچه داری

اب

اب

-

بابا چی از وقتی اومدی چیزی نگفتی

بگم دس ورمیداری از سرم

بگو

با میلاد رفتیم پارتی من بدجور مست کرده بود چیزی حالیم

نبود دینا هم مثل من

دینا! مگه دست دختر میلاد نیست

نبود با تاسف بهم نگاه کرد منم توجهی بهشون نکردم به حرفام

ادامه دادم...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_314

باهم رابطه داشتیم بعد یک هفته زنگ زد و گفت که حامله

اس من نمیخاستم از یه جذمه بچه داشته باشم رفتم خونه

ی دختره. خونه نبود انگار انباری بود

سرمو انداختم پایین

پسرعموش بهش تجاوز کرده بود اونم به خانواده اش گفته

بود ولی باور نکرده بودن داده بودنش به جذمه خونه که از

دستشون فرار کرد بهم گفت میخاد سقط، کنه ولی دلم نیومد.

اونم گفت اگه سقط نکنم بابام اینا بفهمم میکشتم شماها منو

میشناسین دلم به رحم اومد نتونستم اون جوری

ولش کنم منم مجبور شدم برم

_زنت کجاست؟

نگاهی به عمو کردم دیگه نگاه شون تغییر کرده بود مثل قبل
بهم نگاه میکردن

_مرد

با گریه آراین سراسیمه بلند شدم دیدم روی پله ها نشسته داره
گریه میکنه رفتم سمتش تا بغلش کنم منو پس زد رفت
برگشتم ببینه داره میره پیش کی
با بلند شدن آریا منم بلند شدم رفتم پیششون آراین با دیدنم
اومد سمتم بغلش کردم موهاشو نوازش کردم...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_315

_الین من دیگه مامان ندارم مامان من

گریه اش اجازه نمیداد تا حرف بزنه سفت بغلش کردم بدو
رفتم بالا فکر نمیکردم مرده باشه چقدر سختی کشیده بود
رو تخت نشستم آراین روهم خوابوندم سرشو نوازش کردم

_الین

_جونم

_مامانم خیلی مهربون بود منو و بابام رو خیلی دوست داشت

همیشه میخندیدیم بیرون بودیم حتی... حتی قرار بود برام

ابجی بیاد

با شنیدن حرفش شوکه بهش نگاه کردم پس رابطه داشتن_پس چی
شد

_یه روز مامانم جیغ زد منم ترسیدم به بابام زنگ زدم اونم

اومد بابا مامانی رفتن... بعد شب تنهایی برگشت خونه

پرسیدم چی شد

_گفت مامانت با آبجیت رفتن پیش خاله دیگه مامانی نیومد

دلم براش سوخت حق بچه ی هلاس 5این نبود که بی مادر

بشه. اشک هامو پاک کردم منم کنارش دراز کشیدم

دور خودم قدم میزددم میترسیدم آراین مریض شه

_چرا مرد

لبخند تلخی زدم یاد اون روزا افتادم عاشق دینا نبودم ولی

دسش داشتم.....

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_316

با خوشحالی پشت اتاق عمل بودم تا دخترمو بیارن خیلی

هیجان داشتم قرار بود چهار نفرشیم زندگیم عوض میشد

راهروی بیمارستان طی میکردم که در باز شد دکتر اومد

سراسیمه رفتم سمتشون

_آقای حال زن بچم چگونه خوبه

_متاسفم آقای جهانی

_چی.. میگی دکتر

_بنیه زنتون خیلی ضعیف بود نتونست دوام بباره

بت شنیدن حرفاش دنیام رو سرم ریخت همونجا نشستم...

ای

_آریا... آر

با صداشون به خودم اومدم برگشتم سمتشون_بله

_چی شد

_دینا حامله بود نتونست بچه رو به دنیا بیاره دوتاشونم فوت
شدن من به آرین گفتم رفتن پیش خالشون

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_317

مامان دستشو بلند کرد کوبید رو صورتش حالم خیلی خراب
بود دلتنگش بودم خیلی.

رفتم سمت اتاقم در رو باز کردم دیدم آرین و الین خوابیدن
لبخند تلخی زدم در رو بستم رفتم سمتشون.

دستمو دراز کردم تا الین رو لمس کنم یهو دستمو عقب کشیدم
از اتاق اومدم بیرونای

_اون قرار زن یکی دیکه شه به خودت بیا آر

از خونه زدم بیرون سوار ماشین شدم روندم سمت بام دلم
گرفته بود باز یادم اومد. دستمو مشت کردم کوبیدم رو

فرمون

_حس میکنم به خاطر من مردی لعنتی چرا رفتی

نمیتونستم خودمو کنترل کنار نگه داشتم سرمو گذاشتم رو

فرمون نفس های پی در پی کشیدم تا اروم شم

با حس، دستی رو چشمام خودمو تگون دادم چشمامو باز

کردم برگشتم ببینم کی مزاحم شده با دیدن آرین لبخند

عمیقی زدم سفت بغلش کردم

_خوشگل من بیدار شده

_اهوم گرسنمه

_پس، اول بریم دسشویی بعد عصرونه بخوریم_باشد

خنده ی کردم باهم بلند شدیم رفتیم دسشویی بعد
اشپزخونه.

تا شب با آرين بازی کردم دلم میخاست اون چند ساعت رو
فراموش کنه...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_318

خسته وارد اتاق شدم در رو بستم به در تکیه دادم سرخوردم
اشکام پشت هم بارید حال و روحیه خوبی نداشتم
بلند شدم رفتم سمت حموم لباس هامو دراوردم وارد شدم
دوش اب سرد رو باز کردم میخاستم به خودم پیام. دستی به
سرم کشیدم که تقه ی به در حموم خورد..بله
_آریا... آرين کمی حالش

بقیه ی حرفش رو با باز کردم در حموم قطع کردم.
نگاهی به آریا کردم قطرات آب از روی بدن عضله ای برنزه
رنگش سر میخوردن محو بدن تیکه ایش شدم
_چیزی شده

یا حرف آریا به خودش امد خجالت زده لبمو گاز گرفتن نفس
عمیقی، کشیدم و گفتم
_کمی تب داره

_برو دستمال بزار منم لباس بپوشم ببیتم حالش بد باشه ببرم
دکتر
_باشه

سراسیمه رفت پایین دستمال اب آورد شروع کرد به پاشویهکردن...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_319

با عجله لباسی پوشیدم زود رفتم اتاق آرین الین داشت
پاشویه میکرد رفتم سمتش دستی به سر آرین کشیدم
صورتش قرمز شده بود خم شدم بوسی رو پیشونیش زدم
موهاشو نوازش کردم
_تب داره. باید بیدارش کنیم
_ولی تازه خوابید.

_اون که خوب بود. چیزی خورده یا جایی رفته؟
_بستنی خوردتو این سرما بستنی خورده بود پوفی کشید همین طور که
قدم میزد یادش اومد آرین به زعفران حساسیت داره
_طمعش، چی بود
_طعم چی؟
_بستنی

_اهان زعفران
با گفتن طمعش با خشم رفتم سمت آرین و بغلش کردم
برگشتم سمت الین و غریدم...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_320_اگه چیزیش شه من میدونم تو

_من که

_الرژی داره

با شنیدن صدای دادم مامان و بابا اومدن بابا با دیدن آراین که
بیهوش تو بغلم بود ترسیده اومد جلو

_چی.... شده

_حالش خوب نیس زعفرون خورده حساسیت داره. آراد....
آراد

آراد سراسیمه اومد با دیدن حال بد آراین رفت بیرون منم
باهاش رفتم.

توی راهرو قدم میزددم دو ساعت میشد که اون تو بودن. دیگه
داشتم عصبی میشدم رفتم سمت در با مشت کوبیدم و داد
زدم_تو این خراب شده کسی بیاد بگه اون تو چه خبره

کمی بعد پرستاری اومد با اخم گفت

_چه خبر آقای محترم کمی صب کنین

_چقدر صبر کنم دو ساعته اونجایی نه کسی میاد نه کسی
چیزی میگه

پرستار بدون توجه بهم رفت بعد چند دقیقه دکتر اومد

_حالش خوبه ولی بی هوشه بهش سرم وصل کردم لطفا دیگه
به چیزای که حساسیت داره بهش ندین چون بچه اس خدایی
نکرده اتفاقی میفته

_میتونم ببینمش

_بله

از دکتر تشکری کردم با آراد رفتیم اتاقی که آراین بود در رو باز

کردم دیدم صورتش به زردی میزنه چشماش گود افتاده...
👁️👁️👁️👁️

👁️👁️👁️👁️

👁️👁️👁️👁️👁️👁️

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_321

از استرس ناخون هامو میجویدم اگه اتفاقی میفتاد هیچ
وقت خودمو نمیبخشیدم
_عزیزم چیزی همیشه عمو زنگ زد گفت که خوبه
_اففف سینا من که نمیدونستم آلرژی داره اریا خیلی عصبی
بود
_چیزی گفت بهت
انیس
_نه.

_جونمرفتم روی پاپاهش نشستم خزیدم تو بغلش.
سینا بوسی رو موهام زد
_چی میخواستی بگی؟
_هیچ خواستم صدات کنم
موهامو نوازش کرد خندید یهو یادم اومد فردا تولده آرین.
زود از بغل سینا اومدم بیرون
_واااای سینا فردا تولده آرینه من کاری نکردم
_عزیزم اروم باش الان زنگ میزنیم کیک سفارش میدیم بعد
بادکنک وسایل اینا. مهم تر از اون فردا باهم اشپزی میکنیم
_میترسیم خب ولی مهم تر اینکه اقامون اشپزی میکنه
خنده ی کردیم رفتیم پایین تا شام بخوریم که گوشیم زنگ
خورد...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_322

اراد رو فرستادم خونه تا مراقب زنش باشه چند روز بعد قرار
بود پسرشون به دنیا بیاد .

خودم هم روی صندلی نشستم و چشمامو بستم یهو یادم
اومد با الین تند برخورد کردم گوشه مو دراوردم شماره ی
الین رو گرفتم.

کمی بعد صدای پر استرسش اومد

_الو

_الین

_بله

_ ببخشید من نمیخاستم تند باهات برخورد کنم آراین زندگیمهاگه...
نذاشت ادامه بدم با صدای بغض الود گفت

_تو ببخشید من اگه.... اگه میدونستم هیچ وقت بهش
نمیدادم ... حالش

بعض نذاشت ادامه بده شروع کرد به گریه کردن. چرا
نمیدونست طاقت گریه اش رو ندارم

_الین هیشششش گریه نکن موش کوچولو حالش خوبه الان
خوابه تو فقط، گریه نکن

ای

_آر

_جون دلم

_من....

با شنیدن بوق فهمیدم قطع کرده لب هامو باد کردم بعد ولش

کردم خیلی خسته بودم سرمو گذاشتم خوابیدم... 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

🚫

🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫 🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_323

اشکامو پاک کردم و رفتم پایین نتونستم بگم دلتنگتم.
نفس عمیقی کشیدم بعد لبخندی زدم رفتم پیششون تا شام
بخورم

نشستم سر سفره شروع کردیم به غذا خوردن با دیدن قرمه
سبزی یادم اومد اریا چقدر دوس داره کاش اینجا بود
سرمو تکون دادم به خودم تشر زدم به خودت بیا الین به تو
چه.

با گردن درد بیدار شدم سرمو تکون دادم که درد شدیدی
پیچید_اَخَخَخ

دستی به گردنم کشیدم بلند شدم رفتم سمت آرین اروم
صداش زدم و موهاشو نوازش کردم
_آرین... پسرکم...یکی یدونم
_ با... با...

_جونم

_من چرا اینجام

بوسی رو موهاش زدم با اخم گفتم

_تو که میدونی حساسیت داری چرا میخوری؟

_میخاستم برم پیش، مامان بعد برگردم

یه لحظه تصور کردم اگه آرین نبود چی میشد زندگیم از این

هم غیر قابل تحمل تر میشد_هشششش تو همه کسمی، من بدون تو

هیچم پسرکم دیگه هم

حرف رفتن پیش مامان رو از سرت بیرون کن...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_324

میز بزرگ رو با سینا بردیم اون طرف سالن روش رو میزی

سفیدی انداختم بعد رفتم اشپزخونه

_خب عشقم چیکار میکنیم؟

_خب من نمیدونم آرین چی دوس داره

_اول پیتزا درس کنیم بعد شیرینی اخرم دسر

_چشم هر چی بانو بگهباهم شروع کردیم به پختن سینا خیلی ماهر بود

انگار از تولد

داره اشپزی میکنه.

پنیر روی پیتزا ریختم انداختم تو فر

_سینا من برم وسایل رو بچیم توام موز هارو خورد کن پیام

بادکنک های هلیومی رو کنار میز بستم بعد چند تا روی زمین

گذاشتم رفتم اشپزخونه نوشیدنی هارو اوردم گذاشتم بعد

میوه هارو...

انیس

نگاهی به میز کردم همه وی خوشگل شده بود نگاهی به

کردم

_خسته نباشی پهلون

_یه بوس بده خستگیم در بره

رفتم سمتش بوس محکمی رو لباش زدم ازش جدا شدم از

دستش گرفتم کشیدم بالا باید حاضر میشدیم... ❀ ❀ ❀ ❀ ❀

❀

❀ ❀ ❀ ❀ ❀ ❀ ❀

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_325

توی حیاط دست و صورت ارین رو شستم باهم رفتیم داخل
همین که پامو گذاشتم خونه صدای دست اهنک تولد اومد
نگاهی به سالن کردم همه بودن میلاد دوست دخترش مامان
بابا اراد زنش عمو زمو و الین و سینا.

_والای بابایی امروز تولدمه

اهنت

_اره عسلم تولدت مبارک خیلی خوشحالم که تو زندگیمی

اب

اب

دلخوشیم تویی فندق

آرین سفت بغلم کرد بعد رفت سمت مهمونا یکی یکی بغلشون
کرد منم رفتم بالا تا لباسامو بپوشم
دستی به موهام کشیدم رفتم پایین_پسرعمو بیا با آریا عکستونو
بگیریم

پسرعمو تا حالا بهم نگفته بود پوف کلافه ای کشیدم رفتم

سمت آرین بغلش کردم اراد اومد عکس بگیره

همه جوره عکس گرفتیم

_خب عشق من کیکتو ببر

_الین توام بیا پیشم

نگاهی به سینا کردم که چشمامو باز و بسته کرد منم رفتم
پیش ارین که از دستم گرفت بعد کیکشو برید همه دست زدند

_تولدت مبارک آرین.... تولد مبارک آرین

آرین خیلی خوشحال بود منم خیلی خوشحال بودم...



● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_326

داشتم کیک رو تقسیم میکردم که داد آشا بلند شد سراسیمه
بلند شدم رفتم سالن دیدم از شکمم گرفته داد میزنه
_اراد وقتشه زود باید بریم بیمارستان
اراد سراسیمه آشا رو بغل رفتن بیرون. مامان و بابا هم رفتن
در عرض 1 دقیقه خونه خالی شد من بودم آریا و ارین
_الین

_جانم

_خوابم میاد بریم بخاییم

_بریم عزیزم

الین و ارین رفتن من هم رفتم اتاقم فقط پسرعمو گفتن هایالین تو
گوشتم بود یه لیوان برداشتم پر از مشروب کردم و
خوردم یک لیوان دو لیوان معلوم نبود چندمین لیوانم بود
ولی من کاملاً مست بودم

_الین... موش کوچولو کجایی.. بیا که حالم بده...

بلند شدم رفتم سمت اتاقش در رو باز کردم دیدم داره لباس
عوض میکنه لخت بود بدنش خیلی خوشگل و رو فرم بود

_ال...ین

با شنیدن صدام برگشت با ترس گفت

_آر... یا... برو بیرون

نمیخاستم برم بیرون جایی من پیشش بود جای اونم پیش
من قدم قدم بهش نزدیک شدم بین خودم و دیوار حبشش
کردم...

● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹

● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_327

با خوردن بوی گند مشروب فهمیدم مست کرده بدنش خیلی
داغ بود من لخت بودم اونم فقط، شلوار پاش بود. دستشو
فرستاد بین پاهام و لمسش کردم

_اه الین میدونی چند منتظر این روز بودم که بازم طعم
تنتشو بچشم باهم یکی شیم زیرم ناله کنی خمار اسمو صدا
بزنی

_آریا برو

_قربون آریا گفتنت شم

دیگه گریه ام گرفته بود اگه کاری میکرد خودمو میشکتم.

دستشو نوازش وار روی به*شتم کشید

_چقد داغه الینانگشتو وارد سوراخم کرد که ناله ی کردم با ناله ام جری
تر

شد لبامو کشید تو دهش مکید لیسی به لبام زد تا به خودم

بیام بلندم کرد برد روی تخت روم خیمه زد

دستشو از پهلوم کشید تا رونم.

_آریا ترو خدا ولم کن... من زن سینام... خواهش میکنم

سیلی به سینم زد و غرید

_تو فقط مال منی فهمیدی

بعد حرفش بازم لبامو بوسید خیلی داغ بود دهنش لبمو بین

دندون هاش گرفت و کشید....

● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹

● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹ ● ۱۹

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_328حالم داشت از خودم بهم میخورد

_به جون خودم اکه.... اکه دستت بهم بخوره خودمو میکشم
ایب

_چرت نگو باهم راه

از روم بلند شد شلوار رو درآورد دستامو بلند کردم شروع
کردم به کنار زدنش

_اوکی عزیزم خودم رامت میکنم

بعد حرفش بدون هیچ ملایمتی واردم کرد لحظه نفسم رفت
درد داشت مثل اس 5ل قبل که باهام سکس کرد. به خودم
اومدم جیغ بلندی کشیدم

_درششششش بیار....هق....خیلی درد ... هق... داره

لباشو گذاشت رو لبام وحشیانه بوسید گاز میگرفت مک
میزد.

_باهام راه بیا الین مال من باش_ولم کن عوضی حالم ازت بهم میخوره
دستشو گذاشت رو گردنم فشار داد شروع کرد به تلمبه زدن
خیلی خشن شده بود

_هه سینا نگاییدت این جوری تنگه بهشت کوچولو داره
مردونگیمو میبلعه

محکم تر از قبل تلمبه زد دستمو رو دستش گذاشتم تا ولم کنه
ولی بیشتر فشار داد

دست دیگه اشو گذاشت رو بهشتم فشار داد درد داشت .
_ن.... ک... ن

توجهی به حرفام نمیکرد ارضا نمیشد درد امونمو بریده بود
مردونگیشو درآورد سرشو نرم روی بهشتم کشید....

توجهی به حرفام نمیکرد ارضا نمیشد درد امونمو بریده بودمردونگیشو
دراورد سرشو نرم روی بهشتم کشید...

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_329

کارش خیلی لذت بخش بود داشتم لذت میبردم.

چند بار کارشو تکرار کرد بعد خم شد لیزی به بهشتم زد باز

خودشو واردم کرد این بار دردش کم بود

_اففف میخام هر روز بکنمت

بعد چند تلمبه ارضا شد روم افتاد. اشکام پشت سرهم میبارید

چقدر بدبخت بودم من....

الین و آریا خونه تنها بودن زود میخاستم برم خونه رفتم

پیش خاله

_خاله_جانم

_من میرم خونه

_برو عزیزم الین خونه تنهاس

_مواظب خودتون باشید خدافظ

سوار ماشین شدم روندم خونه دلشوره داشتم حس میکردم

قراره اتفاقی بیفته. نگاهی به ساعت کردم وب حبص 3د

چشمامو بستم نفس عمیقی کشیدم تا به خودم پیام

جلوی خونه پارک کردم وارد خونه شدم چراغ ها خاموش

بودن رفتم سمت بالا در رو باز کردم که

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_330

تموم بدنم درد میکرد همه جام کبود شده بود با نفس نفس
آریا رو کنار زدم بلند شدم
_آریا.... هق.... پاشو.... الان سينا مياد
انگار مرده بود از دستش گرفتم تا بلندش کنم ولی نتونستم
خیلی سنگین بود

_آریا.... خواهش.... میکنم.....بلند شو....
بلند شدم تی شرت بلندی تنم کردم دماغمو بالا کشیدم رفتم
پیش آریا از دستش گرفتم بلندش کردم
_هقق... هیچ... وقت.... نمیبخشمت..... هقققق.... چه طور
دلت اومد..... هالان.... دلم برات..... خیلی تنگ شده...
بود.... چرا.... رفتی..... اگه نمیرفتی.... میموندی.... آرین....
شاید.... بچه ی ما بود.... بهم...با شنیدن صدای ماشین سينا دستام از
بازوی آریا شل شد اکه

منو این جوری میدید چی. آریا رو گذاشتم کنار دیوار با درد
رفتم سمت تخت لباس های آریا رو برداشتم ملافه روهم
انداختم حموم.
دویدم سمت آریا لخت بود همین معذبم میکرد بلندش کردم
که گرمی خون رو لای پاهام حس کردم درد خفیفی زیر دلم
پیچید.

حالم خوب نبود دستمو انداختم تا آریا رو از روی زمین بردارم
در اتاق باز شد...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_331

چشمامو بستم دعا کردم سینا نباشه چشمامو باز کردم دیدم
سینا در رو بست. نفس راحتی کشیدم که از پشت در صداشو شنیدم
_این تو اتاق من میخاد چیکار کنه حتما تو اتاق خودشه
شکری زیر لب گفتم آریا بلند کردم بدون صدا رفتم اتاقش در
رو باز کردم بعد با پام بستم
انداختمش رو تحت پتویی روش کشیدم نگاهی بهش کردم
_بد کردی بهم... ولی، این دفعه... دیگه خودمو میکشم
خم شدم بوسی رو موهاش زدم زود از اتاق اومدم بیرون.
توی راهرو نگاهی به خودم کردم چشمام انگار شده بودن دو
کاسه ی خون لبام ورم کرده بود همین جوری داشتم خودمو
بررسی میکردم که صدای سینا اومد
_الین.... خوشگلم کجایی؟!
دستپاچه رفتم سمت صدا که باهاش بر خورد کردم_اخخ سینا حواست
کجاس

به سرم بوسه ی زد با شک بهم نگاه کرد....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_332

همین جوری داشت نگاه ام میکرد که افتادن چیزی از اتاق
آرین اومد.
بدون توجه به دردم دویدم هر لحظه گرمی خون بیشتر میشد
ولی الان آرین مهم بود در رو باز کردم

دیدم نشسته داره گریه میکنه. میترسیدم برم پیشش چون
کل پاهام خونی بود برگشتم برم تا سینا رو صدام بزنم دیدم
پشت سرمه. با خجالت نگاهش کردم اومد سمتم
ایب

ـ برو خودتو بشور بعد

سری تکون دادم زود از اتاق اومدم بیرون.

زیر دوش ایستادم پاهام کاملاً خونی بود قطع نمیشد کلافه
بلند شدم رفتم بیرون پدی برداشتم...

حوله رو دور موهام پیچیدم رفتم اتاق آرین .

داشت با سینا حرف میزد متوجه من نشده بودن

انیس

ـ عمو

ـ جانم فسقل

ـ لطفا تو با کسی ازدواج کن که وقتی بچه بیارع بعد نره پیش

خدا اون وقت مثل من میشه

در رو بستم دستمو گذاشتم رو دهنم تا صدام بیرون نره... ❌ ❌ ❌ ❌

❌ ❌ ❌ ❌

❌ ❌ ❌ ❌ ❌ ❌ ❌ ❌

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_333

با سردرد بدی چشمامو باز کردم دستی به پشت گردنم کشیدم

دستمو دراز کردم گوشیمو برداشتم با دیدن ساعت زود بلند

شدم دیدم که لختم

ـ من چرا لختم!

چشمامو بستم یهو زجه های الین یادم اومد از تخت اومدم

پایین شلوارکی پوشیدم رفتم اتاق الین در رو زدم
_بله

در رو باز کردم رفتم داخل دیدم داره گریه میکنه ملافه هم
خونیه

_الین_گمشووووووووو بیروووووون ازت متنفرم

_الین من یادم نیست چیکار کردم

از تخت اومد پایین سیلی محکمی زد

_دیگه به من نزدیک نشو ازت متنفرم. تو دیگه ذره ی برام
مهم نیستی

_الین

_برو بیرون.

حرفاش درد داشت نگاهی به چشمای گریونش کردم بعد
رفتم.

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم#پارت_334

تو اینه نگاهی به خودم کردم حالم داغون بود به من تجاوز
شده بود چشمامو محکم بستم تا اروم شم رفتم زیر آب...
رژ خوش رنگی به لبام زدم و رفتم من بدتر از این دردها رو
تحمل کنم اینم میتونم.

رفتم پایین گوشی رو برداشتم به مامان زنگ بزنم
_سلام مامان

_سلام عزیزم. خوبی؟

_خوبم مامان آشا چگونه؟ بچه اش؟

_خداوشکر دوتاشونم سالمن چند ساعت دیگه خونه ایم

_به سلامتی منم میگم غذا بپزن مراقب خودتون باشید
خدا حفظ

_خدافظانیس

رفتم اشپزخونه گفتم غذا بپزن بعد رفتم اتاق آراین
پیشش خوابیده بود. در رو باز کردم دیدم سینا باز از دماغ و
دهنش خون اومد و خودش هم نفهمیده.

اگه آراین ببینه میترسه با بغض رفتم سمت سینا دستی به
پیشونیش، کشیدم داغ داغ داشت تو تب می سوخت

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_335

چرا این قدر داغه زود رفتم اتاق آریا در رو بدون زدن باز
کردم دیدم داره لباس میپوشه با گریه رفتم سمتش.
_آریا.... ترو خدا کمک کن سینا داره تو تب میسوزه

_کحاس؟_پیش آراین

باهم رفتیم اتاق آراین آریا رفت سمت سینا دستی به
پیشونیش کشید

_این تب نرمال نیست زنگ بزن اورژانس

با گریه زنگ زدم اورژانس ادرس اینا دادم بعد رفتم پیششون
_چر.... این ... جوری شده

_نمیدونم شاید به خاطر سرطانسه

اره شاید چند روزه سینا دکتر نرفته بود کنارش ایستادم
موهای نازشو لمس کردم

_تحمل کن

تا اومدن اورژانس مردم و زنده شدم خیلی ن
میترسیدم .

حس خوبی نداشتم مانتویی پوشیدم کنار پرستار ایستادم_اقای دکتر
قلبشون خیلی ضعیفه
برگشتم بهش نگاه کردم...

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_336

با چشمای گرد و اشکی نگاهشون کردم که در امبولانس رو
بستن رفتن من موندم با یه عالمه فکر.

رفتم سمت آریا از دستش گرفتم

_آریا.... ترو خدا بیا... بریم

آریا از دستام گرفت بوسی روشون زد_برو لباس بپوش آرین هم بیدار
کن بریم

زود رفتم داخل یه مانتو برداشتم پوشیدم رفتم اتاق آرین

بغلش کردم نمیخواستم تو خونه تنها باشه

آریا جلوی بیمارستان نگه داشت با تمام سرعتم در ماشین رو

باز کردم دویدم سمت بیمارستان.

جلوی پذیرش ایستادم و نفس تازه کردم بعد رو کردم به

اتس

پر

_سینا احمدی رو کجا بردن

_صب کنین

همین جور منتظر بودم تا بگه کجاست آریا اومد پیشم آرین

هم تو بغلش بود چقدر پدر شدن به آریا میومد..
کمی بعد پرستار برگشت سمتمون...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_337

_ایشون توی اتاق عمل هستن

دستم روی میز گذاشتم تا نیفتم چرا اخه تازه داشتم روی

خوشبختی رو میدیدم به زور تونستم حرف بزنم

طبقه ی چندم؟!

_طبقه ی.... دهم

نفس عمیقی کشیدم رفتم سمت آسانسور طبقه ی دهم رو زدم

منتظر موندم تا بیاد.

آریا اومد پیشم وایستاد. آسانسور اومد باهم وارد اتاقکش

شدیم تو آینه نگاهی به خودم کردم. چشمم انگار دو کاسه

خون بود زیر چشمم پف کرده بود.

نگاهی به لباسم کردم رنگ و وارنگ. اونقدر به خودم نگاه کردم که

اسانسور وایستاد ماهم اومدیم بیرون

اجن

نگاهی به اطراف کردم با دیدن اسم اتاق عمل رفتم او

نشستم روی صندلی شروع کردم به دعا کردن اشک ریختن

_خدا خواهش میکنم ازم نگیرش لطفا

نمیدونم چقدر گریه کردم چقدر التماس کردم که صدای فریاد

مامان اومد.

همون به سینا وابسته بودیم اونقدر مهربون و دلسوز بود که

تو مدت کوتاهی تو دلم جا باز کرد

مامان اومد سمتم خودشو پرت کرد تو بغلم دوتایی شروع
کرد به گریه کردن...

👤 👤 👤 👤 👤 👤 👤

👤 👤 👤 👤 👤 👤 👤

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_338 در باز شد دکتر اومد بیرون صورتش خیلی گرفته بود مامان

رو ول کردم رفتم سمت دکتر

_سیپ... نا.... خوبه؟

دکتر نگاهی به منو و مامان کرد

_متاسفم

گفت و رفت چرا متاسفم مگه چی شد روی زمین فرود اومدم

دستامو روی موهام گذاشتم کشیدم داد زدم

_سینا|||||||

حس میکردم حنجره ام پاره شد ولی مهم نبود پشت سر هم

داد میزدم.

آریا اومد سمتم از پشت بغلم کرد تا بلند شم پشش زدم باز داد

_سینا|||||||. دارررررن درررروغ میگن..... بیا|||||. لطفاً حس چیزی رو

دستم برگشتم ببینم چیه با دیدن آرامبخشی

که بهم زدم چشمم تار شد ناله وار اسم سینا رو صدا

_سیپ... نا

دیگه چیزی نفهمیدم چشمم بسته شد

👤 👤 👤 👤 👤 👤 👤

👤 👤 👤 👤 👤 👤 👤

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_339

الین رو بلند کردم بردمش تو یکی از اتاق ها هنوزم نتونستم
باور کنم سينا مرده
کنار الین نشستم موهاشو نوازش کردم باید یه کاری کنم باید
باز الین رو به دست بیارم.
دیگه نمیزارم گریه کنه غصه بخوره نمیزارم میتونیم باهمخوشبخت
باشیم میتونیم زندگی مونو از اول بسازیم حتی
شاید بچه دار شدیم یه نی نی برای ارین...
از خیالاتم اومدم بیرون
بلند شدم بوسی رو موهاش زدم از اتاقش اومدم بیرون.
همه جلوی اتاق عمل وایستاده بودن صدای گریه زمو دلمو
خون میکرد.
کمی بعد در اتاق باز شد تختی رو آوردن که روش سينا بود
پارچه ای روش کشیده بودن. زمو رفت جلو دستشو روی
پارچه گذاشت که دستشو گرفتم
_نگاه نکن زمو حالت بد میشه
_باید ببینمش باید

این دفعه عمو اومد سمتمون زمو رو بغل کرد و باهم رفتن
منم رفتم اتاق الین تا پیشش باشم گوشه رو برداشتم تا زنک
بزمن میلاد... ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨

١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨ ١٨

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_339

یک ماه بعد

امروز چهلم سينا بود خسته بلند شدم مثل همیشه رفتم اتاق

سینا در رو بستم روی تختش نشستم
_سلام عشقم من اومدم خوبی؟ بلند شو دیکه دانشگاه دیر
میشه. تاتو بلند شی منم برات لباس انتخاب کنم
دیونه شده بودم نمیتونم باور کنم سینا نیست کمدش رو باز
کردم کت شلوار سرمه ای رنگی بیرون اوردم بعد رفتم سمت
کشو بازش کردم که توش نامه ای بود
سلام عروسکم
خوبی؟ خب نمیدونم چی بنویسم الان داری نامه رو میخونی من
نیسم.
رفتم دکتر گفت میمیری. شاید ام 1 دیاش دعب تعاس 1ه بعد
شاید نه...
عروسکم تو دلم موند یه بار با عشق نگاه ام کنی یه بار از ته
دل بگی دوست دارم.
اون روز... فهمیدم که آریا باهات رابطه داشته.
الین مردم. به والاه وقتی اونجوری دیدم مردم خواستم تو
این دنیا نباشم. وقتی دستش به تنت خورد قلبم شکست
خورد شدم
راستی به خواستم رسیدم. دیکه پیشت نیستم.
خیلی دوست دارم.
با آریا خوش باش تو لیاقت بهترین هارو داری
و یه چیز خیلی مهم فراموشم نکن الینم عشقی که بهت
داشتم رو فراموش نکن.
خدافظ...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_340

برای بار دهم نامه رو خوندم سینا دیده بود سینا رفت سینا به
خاطر من رفت از روی زمین بلند شدم رفتم اتاق آریا بدون در
زدن وارد شدم در رو محکم کوبیدم

_الین چیزی شده

خنده ی کردم سیلی محکمی تو گوشش زدم بازم زدم یکی
دوتا سه تا چهارتا.

دستامو مشت کردم به سینه اش کوبیدم با گریه نالیدم
_تو به خاطر تو مرد رفت سینا رفت تنها شدم مثل تو رفت تو
برگشتی ولی اون برنمیگرده

سر خوردم زیر پاهاش که کنارم زانو زد بغلم کرد
_بهم فرصت بده الین. پشیمونم._تموم شدی برام. تموم
سفت بغلم کرد روی موهام بوسه زد.

کمی اروم شده بودم ازش جدا شدم به چشمامش خیره شدم
دو طرف صورتش قرمز شده بود جای انگشتام رو صورتش
بود

_میدونی.... سینا.... منو... تو... رو... دیده.... بود.... به
خاطر.... من رفت

_هیـــــــــــــــــسس

بازم سفت بغلم کرد که حس کردم خوابم میاد...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_341الین رو بغل کردم بردم روی تخت گذاشتم خودمم کنارش
نشستم و بعد نگاهی به ساعت کردم باید ساعت زم رس 4ار

باشیم

_همه چی خوب میشه

اب

اب

بوسی رو موهاش زدم از اتاق اومدم بیرون رفتم پیش
اینا. همشون ناراحت بودن انگار زیادی به سینا وابسته شده

بودن

_بابایی... بابایی

_جانم بیا تو سالنیم

با نفس نفس خودشو بهم رسوند روی پاهام نشست

_بابایی... الین.... رفته حموم... در رو باز نمیکنه...

_چی!

آرین رو گذاشتم زمین رفتم اتاقم رفتم سمت حموم_الین در رو باز کن

_آریا یه کاری کن حسام ترو خدا اگه کاری کنه چی

_الین در رو باز کن

انیس

_همتون برین من میخام برم پیش

نگاهی به اطراف کردم باید در رو باز میکردم رفتم عقب بعد

دویدم سمت در با پهلوم باز کردم...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_342

تیغ روی دستش بود داشت گریه میکرد دلم تیکه تیکه شد

وقتی اون جوری دیده امش.

رفتم پیشش تیغ رو با اعصابانیت از دستش کشیدم_میخواستی بمیری
 هه با مردن همه چی حل نمیشه هیچ بدتر

همیشه

اخه...

نتونستم حرف بزنم از حموم اومدم بیرون باید اروم میشدم...

بعد از رفتن آریا مامان اومد سمتم و بغلم کرد رفتیم بیرون
کارام دست خودم نبود.

.._مامان

جانم

–من نمیخواستم اون کارو بکنم

روی تخت دراز کشیدم مامان قرصی تو دهنم گذاشت

– بخواب دیب 4 ارت میکنم

چشمان روهم افتاد دیگه نفهمیدم چی شد...

#کوچولوی۔شہوتی

#فصل_دوم

#پارت_343

با سردرد بیدار شدم نگاهی به اطراف کردم تو اتاقم بودم

دستمو رو سرم گذاشتم به ساعت نگاه کردم وب 3:30د.

بلند شدم رفتم حموم کوتاهی کردم بعد اومدم بیرون مثل این

ماہ سیاہ یوشیدم اومدم بیرون.

همشون آماده شده بودن رفتن پیششون

سلام

اب

اب

همه سلاممو دادن عمو اومد بغلم کرد به
_خوبی؟_اره بابا.بریم؟

_بریم

باهم سوار ماشین شدیم تا رفتن به بهشت زهرا فقط چشمای
غمگین سینا جلوم بود عذاب وجدان داشتم.
جلوی بهشت زهرا نگه داشتن پیاده شدم اروم اروم به قبر
نزدیک شدم با هر قدمم اشکام میبارید.
همه بودن ولی نمیتونستم پیش اونا با سینا حرف بزنم.
کنار قبرش سر خوردم سرمو گذاشتم رو اسمش اروم صداش
زدم.

انیس

-



#کوچولوی_شهوتی#فصل_دوم

#پارت_344

سعی کردم صدام اروم باشه

_من اومدم

صدای قران بوی حلوا حالمو بد میکرد گل هارو کنار قبرش
چیدم با گلاب سنگ قبرشو شستم بعد دوتا شمع روشن کردم.
کم کم همه رفتن ما موندیم دایی اینا.
_مامان.

_جانم

_شما برین من بعدا میام

_ولی عزیزم

_میخوام تنهایی باهاش حرف بزنمهمه رفتن من موندم سینا.

سینای که نمیتونست جوابمو بده
_عشقم.هه عشقم خودت گفתי از ته دل بهت نمیگفتم شاید
راس میگی
ولی سینا... من واقعا دوست داشتم.
کسی نیست بگه عروسکم من تنهام سینا چرا رفتی. هوم
جوابمو بده.

چیزی جز صدای باد دیگه صدایی نبود
بغضی که هر لحظه داشت بزرگتر میشد بلاخره شکست
خودمو انداختم رو قبرش بغلش کردم زار زدم با حق گفتم
_اهنگمونو بخونم
_با...تو... حالم... خوبه... یدونه... باشی... دختر... پاییز...
تو...تکی... تو... دنیا...

بغض نداشت ادامه بدم ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹
۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_345

از دور به الین نگاه کردم میترسیدم کاری بکنه براهمین نرفتم
تحمل حال بدش رو نداشتم خیلی داغون شده.
ولی این میتونه فرصت خوبی باشه که بتونم دوباره الین رو
به دست بیارم. سینا پسر خوبی بود خیلی خوب ولی عمرش
به دنیا نبود.

رفت سمت الین که صدای پر از التماسش اومد
_خواهش میکنم برگرد. تو برگرد من قول میدم از اینجا بریم
هرجا که دوس داری سینا من چهل روزه صداتو نشنیدم. چه
جوری طاقت بیارم هان.

لبخند تلخی زدم یعنی این قدر دوس داشت سینا رو پس منچی. به
گفته اش برایش تموم شدم ازم متنفره
رفتم سمتش کنارش نشستم با دیدنم روشو برگردوند
_چی میخای؟
_اومدم فاتحه بخونم
_بخون و بعد برو
_سری تکون دادم
_نمیرم
_من میرم
بلند شد که بره از دستش گرفتم برش گردوندم سمت
خودم...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_346

دستامو رو صورتش گذاشتم

_الین حرفامو میگم و میرم اگه منو نمیخای میرم به خدا

الین من از وقتی به دنیا اومدی عاشقتم میمیرم برات نفس

منی من یه اشتباه کردم غلط، کردم گوه خوردم خدا منو

بکشه ولی خیلی پشیمونم تو عمرم اینقدر پشیمون نشده بودم

یه شانس بهم بده همه به شانس احتیاج دارن.

بغض، کرده نگاهش کردم چیزی نمیگفت فقط اشک میریخت

چشمامو بوسیدم بعد پیشونیشو

_ازت خواهش میکنم فقط یه فرصت

نگاهی بهم کرد کمی عقب رفت دستام از صورتش جدا شد

_میشه بریمپوزخندی به حال خودم زدم سری تکون دادم جلوتر ازش راه

افتادم

_باشه بیا ماشینو جلو پارک کردم

پشت سرم اومد.

چرا گفتم بهش کاش نمیگفتم غرورمو خورد نمیکردم.

سوار ماشین شدیم روشنش کردم از بهشت زهرا اومدیم

بیرون که....

🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗

🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_347

حرفای اریا بدجور ذهنمو مشغول کرده بود دلم هنوز باهاش

صاف نشده بود ولی بهش بی میل نبودم. با کنار ایستادن ماشین از فکر

بیرون اومدم نگاهم به دختری

افتاد.

_حنا بیا سوار شو

_ممنون آقای جهانی خودم میرم

_بیا سوار شو دختر تنهایی تو خیابون خلوت ماشین گیرت

نمیاد

دختره سوار ماشین شد این کی بود که اریا سوار ماشین کرد

دختره سلامی کرد.

از اینه نگاهی بهش کردم

_سلام

حرفی بینمون زده نشد ذهنم فقط پیش دختره بود آریا رو از

کجا میشناسه.

مهم بود یا نبود.

_حنا جلو خونه تون نمیرم که بابات نبینه_خیلی ممون اقای جهانی فردا
میبینمتون خدافظ

_خدافظ

دختره که رفت برگشتم سمت آریا با اخم زل زدم بهش چند
ساعت پیش به من ابراز علاقه کرد حالا به این دختر میگه
مواظب باش هه پسره ی...
اون طور که فک میکنی نیست حنا تو شرکت کار میکنه
پدرش معتاده من فقط کمک میکنم.

_مهم نیست

_ارع از قیافت معلومه

حرصی نگاه اس کردم دستمو بالا اوردم کوبیدم رو
صورتش...
#کوجولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_348

من چیکار کردم وای دستمو کشیدم عقب با شرمندگی گفتم
_ببخشید

چیزی نگفت ماشین رو روشن کرد روند سمت خونه وای الین
این بار دومه که داری همچین غلطی میکنی

_اریا ببخ

_خفه شو تا خونه حرف نزن

_تو کی، هستی که سر من داد میزنی هان بزن کنار

_الین سگم نکن بشین سرجات زدی دو قورت نیمه ات باقیه

_گفتم بز

جمله ام تموم نشده بود که زد کنار لباشو گذاشت رو لبام بارنفس نفس

به هم دیگه خیره شده بودیم

بهت گفتم ساکت باش

اروم لبامو بوسید برگشت سرچاش ماشین رو روشن کرد.
دستی به لبم کشیدم چشمامو بستم عذاب وجدان داشتم
بغض داشت خفه ام میکرد. چشمامو بستم خوابیدم حوصله ی
خودمم نداشتم.

با حس معلق شدن رو هوا کمی هوشیار شدم ولی اونقدر
خوابم میومد که سرمو گذاشتم رو سینه‌ش خسته بودم
چشمام خیلی درد میکرد.

بابایی

با صدای جیغ آرین ترسیده چشمامو باز، کردم آریا یا دیدن
چشمای باز منو گذاشت زمین با عجله رفت بالا....

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 #کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_349

ترسیده پله هارو دو تا دوتا میرفتم بالا هر لحظه صدای آرین
بلند میشد در سالن رو باز کردم دیدم مامانم آرین رو بغل
گرفته سعی میکنه آرامش کنه.

رفتم سمتشون آرین رو از بغل مامان گرفتم

چی شده مامان

رفتم از مهدکودک اوردمش خونه از وقتی که اومده فقط،

میگه مامانم بیاد

سفت بغلش کردم رفتم بالا باید هر چه زود تر میرفتیم خیلی
صبر کردم

بابایی.... میدونی.... مامان یکی از بچه‌ها اومده بود دنبالش.

من مامان ندارمبلند زد زیر گریه سفت به خودم فشار دادم
_میریم عزیزم گریه نکن

با هزار زحمت آراین رو خوابوندم باید یه کاری میکردم.
با اعصابی داغون از اتاق اومدم بیرون.
پشت سر هم به خودم فش، میدادم.
از جلوی اتاق الین رد میشدم که صدای های عوق گفتنش
اومد.

در رو باز کردم رفتم داخل دیدم کنار توالت فرنگی نشسته
داره پشت سرهم عوق میزنه...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_350کنارش نشستم موهاشو گرفتم تا کثیف نشه

_الین خوبی؟

_نه

بازم عوقی زد و اروم گرفت از دستش گرفتم بلندش کردم
اومدیم بیرون نشوندمش رو تخت خودمم کنارش نشستم
سرشو گذاشتم رو سینه ام شکمم و معده اشو ماساژ دارم.

ای

_آر

_جون دلم

_میمیرم

_خدا نکنه زبونتو گاز بگیر

دستی به شکمش، کشیدم کمی تپل شده بود با یاد رابطمون
هول شده پرسیدم_کی، پریود شدی؟

باید تست میدادم.

از اتاق اومدم بیرون با عجله رفتم اتاق آریا درد خفیفی زیر شکمم پیچید در رو باز کردم که برگشت نگاه دلخوری بهم انداخت

_میشه.... بی بی چک... بخری

_لباسامو بپوشم میرم

_باشه

از اتاق اومدم بیرون گرسنه ام بود رفتم اشپزخونه بوی سوپ سفید اومد حالم بهم خورد اومدم بیرون دویدم سمت دستشویی....



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_352

اونقدر بالا اوردم و عوق زدم که دیگه توان وایستادن نداشتم
سمت روشویی رفتم دست و صورتمو شستم بدون اینکه بفهمم چی میگم گفتم

_مامانی رو اذیت نکن کوچولو

از دستشویی اومدم بیرون باز رفتم اشپزخونه گرسنه ام بود
دستم رو بینیم گذاشتم رو به خدمتکار گفتم
_ برام کمی غذا گرم میکنین؟

_چشم خانوم شما بفرمایین من الان میارم

سرمو روی میز گذاشتم.

حس، بدی داشتم عذاب وجدان حس میکنم سینا به خاطر من
مرداشک تو چشمام حلقه زد سینا کاش نمیرفتی کاش بودی.
سرمو بلند کردم به برنج زعفرونی نگاه کردم اگه بخورم بچه

سقط میشه و آریا نمیفهمه
_زعفرون شو زیاد میکنین
_چشم خانوم
اگه آریا بفهمه چی کار میکنه؟
به درک من نمیخوام
من فقط سینا رو میخوام
خدمتکار بشقاب رو گذاشت جلوم قاشق رو پر از برنج
زعفرونی کردم بردم سمت دهنم...

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

🔪🔪🔪🔪🔪🔪🔪

#کوچولوی_شهوتی
#فصل_دوم#پارت_353
بعد رفتن الین زنگ زدم به میلاد تا اون بخره نمیتونستم
تنهاش، بزارم
_الو میلاد زود میری داروخونه بی بی چک میخری میایی
عمارت

_نفس بکش برادر من باز کی رو حامله کردی شیطان
_خفه میلاد مگه تا حالا چند نفرو حامله کردم
_نمیدونم اسپرمت چی داره که طرف زود حامله میشه
مطمعنم این یکی هم پسره
_میلاددددددد

_باشه بابا تا به ساعت دیگه اونجام
_خدافظ

امروز شرکت هم نرفته بودم کارام عقب افتاده رفتم پاییناول یه چیزی
بخورم بعد.

رفتم پایین دیدم الین نشسته پشت میز داره برنج زعفرونی

رو میبره سمت دهنش.
با اخم رفتم سمتش رو به خدمتکارا گفتم
_همتون برین بیرون
با شنیدن صدام قاشق از دستش افتاد.
خدمتکارا بدون چون و چرا رفتن بیرون من موندنم و الین.
دستش وایستادم موهاشو کنار زدم نفس هامو زیر گردنش
خالی کردم.

لرزی به تنش افتاد نشون میداد ترسیده...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_354 حالت تهوعم بیشتر از قبل شده بود از آریا میترسیدم از
عکس لعملش.

ای

_آر

_هیسیسیسیسی. من بهت چی گفتم الین

.....

_هوم چی گفتم بهت . اگه اتفاقی برا اون بچه بیفته من
میدونم و تو فک میکنی اگه سقط، کنی کسی نمیفهمه.
کورخوندی بهشون میگم بچه سقط، کردی. باور نکنن هم
میبرمت دکتر

چرا اینقدر بی رحم شده بود چشمام میسوخت اشکام پشت
هم میبارید بدون اینکه بهش نگاه کنم گفتم

_خیلی بی رحمی

_شماها باعث شدین که من بی رحم شم.

پوزخندی زدم اومد کنارم نشست قاشق رو از دستم گرفت شروع کرد به
جدا کردن برنج های زعفرونی.

گوشت هارو تیکه تیکه کرد قاشق رو پر کرد نزدیک دهنم آورد
_بخور

_نمیخورم

_باید بخوری به خاطره خودت و بچه ات
با شکستن لیوانی برگشتم که با دیدن مامان از روی صندلی
بلند شدم رفتم سمتش
_مامان

بدون اینکه چیزی بگه سیلی محکمی زد و رفت...

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم#پارت_355

با گریه دنبالش رفتم اسمشو صدا زدم اصلا بهم توجه نمیکرد
اسی

_مامان.... مامان... وا

از پله های بالا رفتم که پام پیچ خورد از پشت افتادم زمین
که درد بدی زیر دلم پیچید اونقدر بد بود که جیغ بلندی
کشیدم.

_اخرخرخر

دستم رو شکمم گذاشتم که گرمی خون رو بین پاهام حس
کردم چشامو بستم دیگه هیچ چیزی نفهمیدم...

اب

روی زمین خون بود کنار الین زانو زدم بلندش کردم زانو
گریه اومد سمتمون باهم از خونه بیرون.

با خونی که الین از دست داده بود صددرصد بچه سقط،
میشد.

بچه فقط، میتونست منو به الین برسونه. جلوی بیمارستان نگه داشتم
رفتم سمت عقب الین رو
برداشتم با تمام توان دویدم سمت بیمارستان.

پرستاری جلو

چی شده آقا

زنم حامله اس از پله افتاد خون ریزی داره

برانکارد بیارین زود.

الین روی برانکارد گذاشتن رفتن من موندم با هزاران فکر.

حالم خیلی اشفته بود زنعمو هم دست کمی از من نداشت...

🚑 🚑 🚑 🚑 🚑 🚑 🚑

🚑 🚑 🚑 🚑 🚑 🚑 🚑

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_356 کمی بعد دکتر اومد زود بلند شدم رفتم سمتش

_حالش چطوره؟

_خطر رفع شده ولی بارداری خیلی سختی در راهشه از این به

بعد فقط، برای دسشویی از جاشون بلند میشن. چند تا دارو

ویتامین نوشتم حتما تهیه کنین.

_خیلی ممنون

دکتر رفت من موندم و زنمو برگشتم کنارش نشستم که گفت

_خودش خواست؟

با تعجب نگاهش کردم

_چی رو؟!

_اینکه باهات... بخوابه

نفس عمیقی کشیدم سعی کردم به خودم مسلط باشم
راستشو بگم_به زور باهاش.... خوابیدم.... اون نمیخواست
زنمو با اعصابانیت بلند شد سیلی محکمی رو صورتم نشوند
_عوضی . چطور دلت اومد هااان. میبرمش دکتر بچه رو
سقط میکنم

_من مست بودم و نفهمیدم.

_دیگه دور ور الین نمیبینمت

_ولی من پدر اون بچم میرم به عمو میگم و کسی حق نداره
دست به الین بزنه اگه اتفاقی برای بچه بیفته. از شما میدونم
حرفهامو گفتم...

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫🚫

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم#پارت_357

زنمو با تعجب نگاه میکرد کمی تند رفتم ولی من به خاطر
رسیدن به الین هر کاری میکنم. وارد اتاقش شدم.
چشماش باز بود دستش هم روی شکمش بود در رو بستم که
برگشت سمتم. با دیدنم لبخند غمگینی زد باز به پنجره خیره
شد

کنارش نشستم و دستشو گرفتم بوسی روش زدم.
_خوبی؟

_نیستم.قلبم درد میکنه

_اگه به من فرصت بدی همه چی رو درس میکنم میشیم مثل

قبل باز میشی موش کوچولوی من

_موش کوچولو. چقدر دوست داشتم این جور گفتن تو.

بوسه ریزی روی دستش زدم با دلتنگی نگاهش کردم سیرنمیشدم ازش

_بِخواب

بلند شدم رفتم سمت در که گفت

_بهت فرصت میدم

با شنیدن حرفش لبخند عمیقی رو لبم اومد خوشحال از اتاق

اومدم بیرون که باز مامان اینا و عمو رو به رو شدم...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_358

نگاهشون کردم که بابا جلو اومد دستشو بالا برد تا بزنه رو

صورتم که وایستاد دستشو مشت کرد آورد پایین

_چیکار کردی تو.... ها||انصداش توی بیمارستان پیچید تو چشمات نگاه

کردم گفتم

_چیز خاصی نکردم فقط بچه ی که تو شکم الین هست ماله

منه

بابا با ناراحتی رفت بعد عمو اومد بدون هیچ حرفی رفت

داخل

همه رفتن منم باهاشون رفتم الین خجالت زده به همه نگاه

میکرد زنمو کنارش نشسته بود عمو با ناراحتی و اخم. نگاه

اش میکرد

عمو رو به الین کرد

_کاری که کردین قابل بخشش نیس. از خونه میرین تا وقتی

ببخشیم تون

اب

_با...

بهتره چیزی نگی الینخوشحال شدم میتونستم بیشتر با الین وقت بگذرونم.

الین رو مرخص کرده بودن باهم رفتیم خونه ی من خیلی ناراحت بود باید کاری میکردم که روحیش خوب شه...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_359

باهم وارد خونه شدیم نگاهی به اطراف کردم خیلی خوشگل بود اون خونه ی بود که میخواستم داشته باشم
یه طرف خونه کلا مبل اسپرت چیده شده بود یه طرفش هم مبل های سلطنتی یه اشپزخونه بزرگ.

_بیا بالا اتاقت رو نشون بدم

چمدونم رو از دستم گرفت رفتیم بالا آرین تو مدرسه بود هم خوشحال بودم که باز کنار آریام هم ناراحت. مطمئن بودم همه چی درس میشه.

وارد اتاقم شدم سفید بود تخت دونفره کمد و میز همه چی بود

_از این به بعد پیشت میخوابم

برگشتم سمتش با تعجب نگاهش کردم چه زود.

_کی گفته

_من میگم. میرم دنبال آرین توام هر کاری خواستی بکن ولی سرجات غذا هم تو راه میخرم یه خدمتکار هم فردا میاد.

_میشه برا.... من.... بریان ... بگیری

نزدیکم شد بوسی رو موهام زد

_حتما موش...

حرفشو خورد رفت من موندم خونه ی خالی. خسته رفتم

سمت حموم... ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩

١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩ ١٩

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_360

از حموم اومدم بیرون اونقدر خسته بودم که با حوله خوابیدم

آرین رو از مهد کودک برداشتم باهم سوار ماشین شدیم

_مدرسه چطور بود؟

_خیلی خوب بود می خوام به اقاچون بگم برام وسایل درس

کنه ببرم

_ما دیگه پیش اقاچون اینا زندگی نمیکنیم

_چرا

_چون من و تو الین تو یه خونه ی دیگه زندگی میکنیم وقراره داداش

شی

_ولی من...

چیزی نگفت و به بیرون خیره شد شاید حسودیش شد.

_میبرمت پیش اقا چون پس اخم نکن

_نمیخام میخوام برم پیش الین

چیزی نگفتم رفتم سمت بهترین رستوران که مرغ بریان هاش

عالین.

نزدیکی رستوران نگه داشتم رو به آرین گفتم

_چی میخوری برات بگیرم؟

_نوشابه فقط

دستی به پیشونیم کوبیدم از ماشین پیدا شدم رفتم اون ور

خیابون که صدای بابا گفتن آرین اومد... ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹
۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_361

برگشتم دیدم از ماشین پیدا شده و میخواد بیاد پیشم

خیابون خیلی شلوغ بود داد زدم

_آرین برو تو ماشین من میام

به حرفم توجهی نکرد اولین قدم رو برداشت که بوق کامیونی
اومد.

دویدم اون ور دیدم نشسته کنار جاده داره گریه میکنه کنارش

زانو زدم محکم کشیدمش تو بغلم

_چرا این کار میکنی ترسوندی بابایی رو

_اگه.... اگه بچه به دنیا بیاد دیگه منو دوس نداریلبخند زدی بوس

محکمی رو موهای خوش بوش زدم

_مگه میشه هوم تو تنها کسمی. تو تو شرایط سخت زندکیم

اومدی. تو امید منی انگیزه ی منی.

_اون مامان داره؟

_کی؟

_نی نی

_ارع

_من چی

_اکه بخوای میتونی به الین بگید مامان

_باشه

رفتیم غذا هارو گرفتیم خیلی دیر شده بود باید زود تر

میرفتیم خونه الین هم تنها بود. ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_362

غذا هارو روی میز گذاشتم رفتم بالا به آیین هم گفتن بره
لباساشو عوض کنه دستو صورتشو بشوره

_الین

اب

در اتاق رو باز کردم که دیدم روی تخت خوابیده اونم
حوله.

حوله کنار رفته بود پاهای سفید خوش تراشش و بهشت
کوچولوش معلوم بود در رو بستم. رفتم کنارش نشستم.
دستمو روری بدنش حرکت دادم حوله رو کنار زدم خم شدم
تو گردنش نفس عمیقی کشیدم. بوسی روش زدم که بیدار شد
خواست بلند شه نذاشتم_هیسس منم

ای

_آر

_جونم.

مک به گردنش زدم بعد بوسی روش زدم

_بلند شو لباس بپوش بیا پایین

بدون حرفی ازش جدا شدم رفتم پایین شروع کردم به چیدن
میز...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_362 دستی به گردنم کشیدم هنوز خیسی لباس رو حس میکردم

.

از روی تخت بلند شدم رفتم سمت چمدونم.
نگاهی به لباسام کردم یه شلوارک یه تی شرت گشاد پوشیدم
از اتاق اومدم بیرون با من هم زمان آرین اومد.
قیافش پکر بود با دیدم اومد سمتم بغلم کرد کنارش زانو زدم
دستای کوچولوش رو گرفتم

_چی شده کوچولو

_من که کوچیک نیستم

بلند شدم از دستش گرفتم رفتیم پایین
_باشه تو بزرگی. چی شده چرا آرین ناراحته
_تو قراره برا من نی نی بیاری؟

_اره

_اون وقت دیگه منو دوس ندارین_مگه میشه تو رو دوس نداشت تو
خیلی بانمکی خوشگلی هم
بابات هم من هم اقا جون عمو جون اراد همون نو رو دوس
دارین

_اسم نی نی رو من بزارم

_اره . اول بریم غذا بخوریم

باهم وارد رفتیم پایین که زنگ خونه زده شد...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_363

با شنیدن صدای زنگ اب اشپزخونه امدم بیرون که الین و

آرین رو دیدم رفتم سمت در و بازش کردم که عمو و بابا بودن_سلام
سری تگون دادن اومدن داخل.

توی سالن نشسته بودیم آرین هم پیش بابام

_فردا وقت محضر دارین ساعت بش 8

به عمو نگاه کردم بدون پرسیدن نظر الین میخواستن عقدش
کنن اونم با من که ازم متنفره

_عمو الین

_قبوله

به الین نگاه کردم که لبخند کن رنگی زد رو به آرین گفت

_بیا بریم یه چیزی بخوریم.

الین و آرین رفتن

_شما چیکار دارین میکنین اصلا به فکر الین هستین اونامزدش رو از
دست داده

_ولی اون ازت حامله اس

_عمو الین بی تقصیره

_فقط یه کلمه میگم دیگه نبینم ناراحتش کنی فهمیدی وگرنه

با الین بودن رو به گور میبری

بلند شدن و رفتن هم خوشحال بودم هم ناراحت خوشحال از

اینکه الین مال من شد ناراحت از اینکه ازم متنفره...

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_364

با اشتیاق مرغ هارو میخوردم خیلی خوشمزه بودن لبخندی

به آرین زدم_چه خوشمزه اس

آره الین جون

لبخندی به هم زدین شروع کردیم به خوردن غذا
دلم از حرفهای بابا گرفت زود منو فروخت به آریا.
دلم هنوز با آریا صاف نشده بود. هنوزم عاشقش بودم ولی
وقتی کاراش جلو چشمم میومد عشقم به نفرت تبدیل .
ای

صدای از سالن نیومد این نشون میداد رفتن کمی بعد آر
اومد نگاهی بهمون کرد بعد با صدای بلندی خندید.
با دیدن خنده اش دلم ضعف رفت براش نگاهش کردم اومد
سمتم انگشت شصتشو کشید رو لبم بعد سمت دهنش برد و
مکید

روغنی بود

خجالت زده سرمو انداختم پایین دهنمو پاک کردم_چرا قبول کردی؟
_چون نمیخوام بچه ام بی پدر نباشه وگرنه واسم مهم نیست
که پشتم چی میگن.
_کسی بهت چیزی بگم خودم میکشم
حرفشو و گفت رفت
آرین بلند شد اومد سمت دستشو کشید رو شکمم...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_365

اروم با خودش حرف زد

_اگه منو دوس نداشته باشی به مامانی میگم برتگردونه تو
شکمش خود دانی. پس نی نی خوبی باشخنده ی کردم سفت لپشو

بوسیدم

من قربون مامان گفتنت شم هیچکی نمیتونه جاتو پر کنه
فسقل

گذاشتمش زمین باهم رفتیم بالا تا بازی کنیم.

چی بازی کنیم

نه بازی نکنیم

چرا؟

مامانی من که مثل تو نی نی داشت بابام گفت که اذیتش
نکنم وگرنه نی نی میره. من کاری نکردم ولی مامانی و نی نی
رفت

قربونت برم چیزی نمیشه حالا هر بازی بگی میکنیم

ساعت ها با آرين مشغول شدم باهاش بازی کردم .

بالشتو برداشتم انداختم سمتش با خنده بالش کوچیکي برداشت اومد

سمت که پاش پیچ خورد افتاد رو شکمم. دردی

پیچد که اهمیت ندادم خواستم بلند شم که نتوستم جيغي
کشیدم.

مامانی خوبی

لبخندی بهش زدم دستشو گرفتم بوسیدم

خوبم

در باز شد آريا سراسيمه اومد تو با دیدن که رو زمین افتادم

آرين هم رو شکمم

چیکار میکنی تو برو اون ور

از دست آرين گرفت و کشید. کمکم کرد بلند شم

برو بخواب

بعد از اتاق آرين اومدين بيرون از دستش خیلی عصبی

بودم... ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_366

منو هل داد اتاق خودش رفت روی تخت دراز کشید دستشو گذاشت روی پیشونیش.

_این چه رفتاری بود؟

_کدوم

_آرین پسرته اون فکر میکنه با اومدن بچه اونو فراموش میکنیم و دیگه دوستش نداریم.

میبینم که خیلی عوض شدی اولاً درک داشتی اما حالا...

از روی تخت بلند شد روبه روم ایستاد خشن لبمو بوسید_ارین زندگیمه تو و تولمون نفسم

بازم بوسی رو لبم زد از دستم گرفت روی تخت دراز کشیدیم. موهامو نوازش میکرد باعث میشد خوابم ببره.

رژ قرمزی روی لبام کشیدم کیفمو برداشتم از اتاق اومدم بیرون قرار بود امروز عقد کنیم.

از پله اومدم پایین با دیدن آریا نفسم حبس شد کلا سیاه پوشیده بود دو تا دکمه هاش باز بود سینه اش بیرون بود یه زنجیر هم بسته بود دور گردنش.

نگاهمو ازش گرفتم رفتم پیش پسر کوچولوم دستشو گرفتم بدون توجه به آریا رفتیم بیرون

جلوی ماشین وایستادیم تا آریا بیاد بعد چند دقیقه اومد در هارو باز کرد و نشست ماشین رو روشن کرد راه افتادیم سمت محضر.

_نمیشد اون لامصب رو نکشی رو لبتخنده ی کردم لبامو بیشتر غنچه

کردم که زیر لب لعنتی گفت
دیگه بهم نگاه نکرد...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_367

دستی به پشت گردنم کشیدم شیشه رو دادم پایین.
چرا داره این جوری دلبری میکنه. اون خنده اش لباش
چشماش.

جلوی محضر نگه داشتم با هم پیاده شدیم همه اومده بودن
حتی پسر کوچولوی آراد.

روی صندل نشستیم دست الین و گرفتم که برگشت نگاه امعاقد داشت
قرآن میخوند تو چشماش زل زدم اروم گفتم
_به شرفم قسم دیگه کاری نمیکنم ناراحت شی بهم اعتماد
کن

_کاری کن گذشته فراموش شه من دوست دارم ولی نه مثل
قبل بلکه بیشتر از قبل
لبخندی زدم

_عاشقتم

عاقد شروع کرد به خوندن خطبه دوشیزه محترمه مکرمه
سرکار خانم الین جهانی آیا بنده وکیلیم شما را به عقد زوجیت
دائم همیشگی ، آقای آریا جهانی به صدق و مهریهٔ مثلاً یک
جلد کلام الله مجید ، یک آینه و شمعدان، یک شاخه نبات و
مهریه.....سکه

نگاهی به الین کردم منتظر موندم تا جواب بده الین

اش

میخواست جواب بده که صدای آ-عروس رفته گل بچینه
با حرفش همه اروم خندیدن که الین بله داد همه دست
زدن....

آیا بنده وکیلیم؟

بله

بعد محضر قرار بود شام رو بریم رستوران از قبل رزرو کرده

بودم



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_368

بعد بله گفتن من همه دست زدن شروع کردن به تبریک گفتن. از کتم
انگشتی که برا الین خریده بودم رو دراوردم دستشو
گرفتم انگشت زریف رو دستش گرفتم بعد بوسیدم.
ارین رو بغل کردم اونقدر بازی کرده بود خسته توی ماشین
خوابش برده کلید انداختم در رو باز کرده بودن.
کسی عروسی نخواست حتی الین
ارین روی تختش گذاشتم لباساشو عوض کردم. بوسی رو
موهاش زدم از اتاق اومدم بیرون.
قهوه ی برا خودم درس کردم رفتم بالا خیلی کار داشتم باید
تا فردا تموم میکردم وارد اتاق شدم.
نگاهی به انگشترم کرد رویا هم به واقعیت تبدیل شد من زن
آریا شدم.

_منو ببخش سینا میدونم منو میبینی .

میبینی که خوشحالم. پس منو ببخش مهم تر از این هیچ وقت فراموشت نمیکنم.

بلند شدم لباسمو دراوردم خم شدم تا لباس خوبی پیدا کنمکه در باز شد برگشتم با دیدن آریا حرکتی نکردم فقط دستمو روی ممنوعه هام گذاشتم.

در رو بست قهوه اش رو روی میز گذاشت و بهم نزدیک شد
_الین

تو چشمات خیره شدم خیلی خسته بود.
_من... میخوامت

قبل از حرفی لبامو رو لبش گذاشتم پر از دلتنگی بوسیدمش
دیگه اون دختر وبن هلاس 14دم که بلد نباشم. پر از خواستن
بودم دلم باهم یکی شدن رو میخواست...



#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_369بلندم کرد پاهامو دور کمرش حلقه کردم با نفس نفس ازش جدا شدم به چشمای خمارش نگاه کردم.
_نمیخوام اذیت شی؟

_نمیشم

منوگذاشت رو تخت اروم لبامو بوسید دستشو فرستاد زیر لباسم.

گردنمو مکید بعد بوسید تو کاراش خشونت همش با آرامش انجام میداد.

خودشو واردم کرد که ناله ی کردم ناخونامو تو کمرش فرو کردم

– جووون.

خودشو داخلم خالی کرد بی حال افتاد روم

– درد که نداری_نه

منو کشید سمت خودش ملافه رو دوتامون کشید و

خوابیدیم.

صبح با صدای کمد چشمامو باز کردم تو جام نیم خیز شدم
گوشی رو برداشتم ساعت وب 5د. نگاهی به آریا کردم داشت
آماده میشد

ای

– آر

برگشت با دیدن چشمای بازم اومد سمت بوسی رو پیشونیم
زد

– صبح عزیزم

– صبح توام بخیر. کجای میری؟

– کارام خیلی عقب افتاده میرم اتاق کار کمی کار کنم بعد برم
شرکت. اک تخس دیاب میرفن 4ر کنمدستی به شکمم کشیدم لبخندی
به آریا زدم...

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒 🔒

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_370

توی چند ماه همه چی تغییر کرده بود آریا رو بخشیده بودم.
خیلی کارا کرد تا ببخشمش.
رابطمون با خانواده امون خوب شده بود.
آرین بهم مامان میگفت

بازم جیغی کشید از موهام گرفت بین پاهاش برد و گفت
_کصخلم کیسه آبم پاره شده بچه.... بچه داره میاد
_نه نیادپیشبند رو دراوردم رو به آرین گفتم
_برو زنگ عمو بگو مامان رو میبریم بیمارستان

اب

اب

_چشم

آرین رفت منم رفتم سویچ رو برداشتم با ساک بچه.

رفتم اشپزخونه الین رو بغل کردم

_اخ چقدر سنگین شدی

_داری میگی چاق شدم. بزارم زمین

_عشقم بچه دارع میاد همیشه

_همین الان

خواستم اعتراض کنم که آرین گفت

_مامانی اول بریم بیمارستان بعد لطفانگاهی بهم کرد مشت محکمی به

کمرم کوبید

_فقط به خاطر آرین

نفس راحتی کشیدم الین رو داخل ماشین گذاشتم با اخرین

سرعت روندم سمت بیمارستان...

🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗

🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗 🚗

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_372

الین دستشو روی رونم گذاشت و فشار داد و جیغ کشید

_اخرخرخرخرخر.دارم میمیرم

نفس های پی در پی کشیدم سعی کردم اروم باشم زود برسم
_اروم باش نفسم زود میرسیمبعد 10دقیقه جلوی بیمارستان نگه
داشتم و داد زدم یدونه
ویلچر بیارن.

زود الین رو گذاشتن روی ویلچر دست ارین رو گرفتم باهم
رفتیم داخل مه الین داد زد

_اگه این بچه رو بیشتر از من دوس داشته باشی نمیرم
اونجا.... اخخخخخخخ

_الان وقت این کارا نیست برو بچه خفه میشه
_ببین به دنیا نیومده میگی خفه میشه. نمیخوام نمیرم
کنارش زانو زدم دستشو گرفتم بوسه زدم
_گلم من عشقم. نفسم هیچکی نمیتونه جاتو برام پر کنه تو
باهمه فرق داری فدای اون چشماش شم
_پس من برم

_بروبوسی رو چشماش زدم که با پرستار و ماما رفتن داخل منم
آرین رو گرفتم تو بغلش بوسش کردم.

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪 🔪

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_373

در عظیمی زیر پایین تنم بود حس میکنم واژن اندازی غار
شده.

لباس مخصوصی پوشیدم روی تخت دراز کشیدم پاهامو دو
طرف تخت گذاشتم.

دکتر رفت بین پاهام نشست با صدای رسایی گفت

—زور بزن عزیزم وگرنه بچه خفه میشه سرش معلومه
دسته های صندلی رو چنگ زدم با تمام توانم زور زدم و جیغکشیدم
—افرین گلم یه بار دیگه

جیغی کشیدم اونقدر جیغ کشیده بودم که حس کردم گلوم
پاره شده

چشمامو بستم زور زدم که حس کردم چیزی ازم جدا شد گریه
بچه بلند شد اونقدر خسته بودم که لبخند کم جونی زدم و
چشمام بسته شد.

صدای جیغ الین خیلی اذیتم میکرد میترسیدم اتفاقی بیفته
سفت آرین رو بغل کردم تا اروم شم.

کنار گوش ارین حرف میزدم

—داداشت به دنیا اومد شدی بردار بزرگ باید مراقبت باشی
کمکش کنی هواشو داشته باشی.

همین جوری باهاش داشتم حرف میزدم که صدای مامان و

زنمو اومد... ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_374

آرین رو سپردم به مامانم اینا از بیمارستان زدم بیرون.
خرس بزرگی با یه دسته گل خریدم بعد برگشتم بیمارستان.

از پذیرش پرسیدم و گفتم

—الین جهانی تازه زایمان کردن کدوم اتاق هستن

—140

تشکری کردم زود رفتم سمت اسانسور بی صبرانه منتظر بودم
تا به طبقه مورد نظر برسم دل تو دلم نبود که الین و پسر

کوچولوم رو ببینم.از اسانسور اومدم بیرون رفتم سمت چپ دیدم
همشون

بیرون وایستادن رفتم سمتشون

_چرا اینجا وایسادین؟

_داره به بچه شیر میده

لبخندی زدم در رو باز کردم و رفتم داخل دیدم موجود
کوچولو و قرمزی توی بغلشه آراین هم پیش الین نشسته داره
بهشون میخنده

با عشق بهشون نگاه کردم اره اینه زندگی که من میخوام
همینه پر از شادی بدون ذره ی غم.

سالها بود که من از این چیزا دور بودم ولی الان کنار پسران و
زنم خوشبختم.

زنم کلمه ی که همیشه میخواستم به الین بگم حالا خانواده ی
من کامله زندگیم رو به خوشیه دیگه چی میخوام از خدا...

👉👉👉👉👉👉👉👉👉👉👉👉👉👉

#کوچولوی_شهوتی

#فصل_دوم

#پارت_375

سرمو بلند کردم به آریا نگاه کردم با خنده به بچه هامون
اشاره کردم پسر کوچولومون خیلی ناز بود .

_مامانی اسمشو من گفته بودم میزارم

_میدونم فسل خان بگو؟

_همممم آرسین

آریا کنارم نشست سفت بغلم کرد

_پس با هم میگم

_به زندگی مون خوش اومدی آرسین کوچولو

سرمو روی سینه آریا گذاشتم چشمامو بستم آرامش خاصی
داشت. من از زندگی فقط این آرامشو میخوام. زندگیم با آریا خیلی
خوب بود غمی توش نبود فقط
خوشحالی.

عشقش بیشتر از قبل شده بود. دعا میکردم این خوشی هیچ
وقت تموم نشه
گوش کن به صدای تپشهای قلبت،
صدا کن اسم او را که دوستش داری
صدا کردی اسمم را ، سرت را بر روی سینه ام گذاشتی و فریاد
عشق را شنیدی
صدایی که از قلب من بود ، همان فریاد تو بود ، فریاد زدم
دوستت دارم
آنچه در قلب تو بود ، احساس من بود
عزیزم گفتن این احساس بهانه ی من بود

(پایان)